

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه ی مؤلف

الحمد لله نستعینه و نستغفره، و نعوذ به من شرور أنفسنا، من یهد الله فلا مضلَّ له، و من یضل فلا هادی له، و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». «شما ای مسلمانان، مانند یهود و نصاری که دچار تفرقه و جدایی شده و از دینشان بریدند بعد از آنکه شواهد الهی و آیات قرآن بر ایشان نازل شد، نباشید که عذاب شدیدی در انتظارشان است».

درد اختلاف و تفرقه، مسلمانان کردستان به ویژه نسل جوان را فرا گرفته که منشاء آن عملکرد داعیانی است که به نام اسلام مسلمانان را سر درگم، جوانان را به دشمن همدیگر تبدیل ساخته و با منحرف نمودن نسل جوان از مسیر واقعی اهل سنت و جماعت، آنان را برای مخالف با مسلمانان پرورش می دهند. این در حالی است که بنا به روایت شیخین پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «گروهی از داعیان بر در جهنم می ایستند و پیروانشان را به داخل آن می افکنند».

آری ای جوان مسلمان، خرابکاری داعیان مذکور به جایی رسیده که پیشوایان دینی را مورد طعن و ناسزا قرار داده و ایشان را گمراه می خوانند و حتی پیامبر صلی الله علیه و سلم و والدینش در امان نیستند. لذا مجبور شدم که از پیشوایان دینی خصوصاً پیشوایان چهارگانه حمایت نمایم.

ان شاء الله در این کتاب داعیان مذکور و عملکردشان را به شما معرفی و حقیقت را برایتان توضیح می دهم، به نحوی که ضمن بیان بیماری های اهل بدعت، علاج و درمان این بیماری ها را از داروخانه ی اهل سنت ارائه می دهم.

ای جوان مسلمان، از شیوه ی مطالب کتاب در زمینه ی رد افکار و اعمال بدعت گزاران پندار که هدف بنده ناسزا گویی است و خدا می داند که مراد من حمایت از ائمه ی دینی است و اگر باور نداری، این حق را از من سلب مکن که بنا به فرموده پیامبر صلی الله علیه و سلم جرم ناسزاگویی بر ذمه شروع کننده است، مادامی که فرد مظلوم از حق خود تجاوز نکند. اگر چنانچه این توجیه را نمی پذیرید، با استناد به این حدیث خواهیم گفت: «البادئ هو الأظلم».

«شروع کننده مقصرتراست». آری داعیان مبتدع، تخم جدال و جدایی را در بین مسلمانان کاشته و همه ی آنان را به سبب پیروی از مذاهب چهار گانه گمراه می دانند.

عبدالله عبدالعزيز هرتلی

شوال ۱۴۱۷ هجری قمری

اربیل - کردستان عراق

مقدمه ی مترجم

به نام ایزد هستی آفرین

ثنای تو گویم ای یگانه شایسته ی ثنا، و همیشه تو را جویم ای بخشنده ی انعام لا یحصی، درود بی پایان بر شمع فروزان هدایت، مظهر رأفت، ملجأ امت، جوهر عزت، رسول رحمت و درود فراوان بر آل والا مقام اطهار، یاران جان نثار رستگار و تابعین اصفیای نیکوکار. بعد از ظهر یکی از روزهای تابستان سال ۱۳۸۱ ش بود، ناگهان جمعی از دوستان من جمله استاد ملا محمد سلیمانی به عزم دیدار با حضور خویش کلبه ی ما را مزین کردند. نامبرده پس از ابراز ادب و عرض خوش آمد گویی بنده، در توصیف کتابی به نام «چه نه گولیک له گولزاری ئیسلام» که همراه خود داشت، اظهار نمود این کتاب از حریم ناب و مقدس اهل سنت و جماعت حمایت می کند و در عین حال بسیار مفید و محققانه است. ولی چون متن آن به زبان کردی است و اغلب تحصیل کردگان و فرهنگیان ما از آشنایی لازم با متون و ادبیات کردی برخوردار نیستند، ترجمه اش را به زبان فارسی ضروری می دانم تا بدین وسیله مورد استفاده همگان قرار گیرد. سپس افزود اگر شما کار ترجمه ی آن را به عهده بگیرید، متقابلاً یک ختم قرآن کریم را برای مرحوم پدرت تلاوت و اهداء می نمایم.

اینجانب گرچه اصلاً مدعی اهلیت ترجمه و تألیف نبوده و نیستم لکن دو عامل مرا به پذیرش تقاضای مذکور ملزوم کردند:

اول: عشق به محور اصلی کتاب یعنی پاسداری از اصالت و حقانیت ساحت صحیح و سلیم اهل سنت و جماعت که همانا جلوه گاه بینش، روش، افکار و اعمال اصحاب، تابعین و سلف صالح است.

البته جامعه ی گسترده ی اهل سنت و جماعت که قسمت اعظم مسلمانان را تشکیل می دهد، در دو مکتب اصلی اعتقادی یعنی اشعری و ماتریدی و چهار مذهب فقهی یعنی حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی خلاصه می شود. لذا سایر گروههای اسلامی از قبیل خوارج، معتزله، سلفی، وهابی و غیره به عنوان سنی و اهل سنت محسوب نمی شوند زیرا ایشان نو آور و اهل بدعتند و این تعبیر بر کسانی اطلاق می شود که با عقیده و روش اهل سنت مخالفت می ورزند. پس اگر فرموده ی خدای تعالی «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» را پذیرفته ایم، قطعاً باید این حقیقت را بپذیریم که راه صواب دین همان توجیهات، اشارات، اصول و ضوابط مشروع و موجه اهل سنت است. البته نکته بسیار حساس و

حائز اهمیت این است که جهت اصلی را گم نکنیم و به دنبال آدرس دقیق سابق الذکر اهل سنت و جماعت، شاهره دین و مسیر اصلی سلف صالح را بیماییم. پس ای مسلمانان «حَىَّ عَلَىٰ أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ» و از خار و خاشاک و گفته های واهی، فریبنده و مسموم بدعت گرایان پرهیزید.

دوم: امید به ثواب یک ختم قرآن مجید برای پدر مغفورم آن هم توسط استاد نامبرده که قاری ممتاز و حافظ کل کلام الله مجید است.

اینک بر مبنای تعبیر مشهود «فَانظُرْ إِلَىٰ مَا قَالُوا وَلَا تَنْظُرْ إِلَىٰ مَنْ قَالَهُ» از بیوگرافی مؤلف محترم و فاضل جناب استاد عبدالعزیز هرتلی یکی از چهره های بارز و ارزنده دینی کردستان عراق صرفنظر می نمایم. ناگفته نماند که ارتقای مقام علمی، همت عالی، خدمات خیرخواهانه، آثار و تألیفات ارزنده اش درخور تحسین و تمجید است، از جمله کتاب «رووناکی رب العالمین روو نکرده وه ی منهاج الطالبین»، به تنهایی ادعای مذکور را اثبات نموده، و بر خامه ی زرینش گواهی می دهد.

در پایان، این ترجمه را به پیروان راستین اهل سنت و جماعت تقدیم می نمایم و به منظور رعایت تناسب عنوان کتاب با محتوا و هدف کلی آن و برای جذابیت بیشتر، نام «خوارج، سلفی و وهابی ها را بهتر بشناسیم» را انتخاب نمودم. از خوانندگان گرامی خواهشمندم که در صورت برخورد با هر گونه اشتباه و نارسایی ضمن اصلاح آن، ما را مورد لطف و مسامحه قرار دهند.

لازم به ذکر است مطالب مندرج در بین علامت دو قلاب { } از توضیحات مترجم است.

به امید دعای خیرتان

جعفر پروینی

۱۵ بهمن ۱۳۸۱ شمسی

## بیماری و مداوای آن

ای جوان مسلمان، پیامبر محبوب اصحابش را اندرز داد و فرمودند: «أَنَّهُ مَنْ يَعْشِ مِنْكُمْ فَسَيْرِي أَخْتِلافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بَسُئَتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِّبِينَ، عَضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَ أَيَّاكُمْ وَ مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» ابوداود و ترمذی این حدیث را روایت نموده و ترمذی می گوید: صحیح است. «هر یک از شما اگر زنده بماند تفرقه و اختلاف زیادی را مشاهده می نماید. آنگاه سنت و روش من و خلفای راشدینم ابوبکر و عمر و عثمان و علی را دستاویز قرار دهد. این چهار تن رهروان راه من هستند و به راه راست آگاهند. در برابر چیزهای تازه ای که در دین ایجاد می شوند مواظب خودتان باشید، زیرا هرگونه بدعت و نوپیدایی متناقض با شرع اسلام، گمراهی است.» پیامبر در حدیث دیگری کمیّت این اختلاف را بر ایمان روشن فرموده و همان مطلب قبلی را توصیه و می فرماید: «تَفْتَرَقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ مِلهً كُلُّهَا فِي النَّارِ، إِلَّا وَاحِدَةً: وَ هِيَ الْجَمَاعَةُ. وَ فِي رِوَايَةٍ قِيلَ: مَا هِيَ؟ قَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَ أَصْحَابِي» سندش صحیح و ابوداود، ترمذی و حاکم آن را روایت کرده اند. «امت اسلام دچار پراکندگی، و به هفتاد و سه گروه تقسیم می شوند که همگی گمراه و اهل دوزخند به جز یک گروه که جماعت است. این گروه بر روش کنونی من و یارانم هستند، یعنی اهل سنت و جماعت.»

از این حدیث بر می آید که تمام هفتاد و دو فرقه از جمله آن هفتاد و سه گروه اهل بدعت و گمراهند. همچنین از واژه «هذه الامّة» پیدا است که این هفتاد و دو فرقه ی گمراه، همگی از گروههای مذهبی اند نه علمانی (علم پرستان لائیک) چرا که علمانی ها، احزاب خود را به نام دین تشکیل نمیدهند. باز هدف از عبارت «كُلُّهَا فِي النَّارِ» این است که هفتاد و دو گروه مذکور بر اثر گمراهی داخل جهنم میشوند نه به علت کفر، پس آنها مسلمان اند و در دوزخ ابدی نخواند بود. والله اعلم

## بهترین درمانگاه

ای جوان مسلمان، برای اینکه هیچ کس نتواند راه پیامبر صلی الله علیه و سلم و خلفای چهارگانه و سایر یاران پیامبر را از تو گم کند و تو را به بیماری گمراهی مبتلا نماید، پیامبر صلی الله علیه و سلم بهترین درمانگاه را برای تو

تأسیس نموده، می فرمایند: «خیر امتی قرنی، ثمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» روایت مسلم و بخاری. «بهترین امت من افراد معاصر من و سپس صد سال دوم، و بعداً صد سال سوم بعد از من هستند». شرح مسلم، ج ۹، ص ۴۱۹.

از این حدیث چنین بر می آید که علمای این سه قرن یعنی تا پایان سیصد سال هجری در تشریح راه و روش پیامبر و چهار خلیفه اش محل اعتماد و باورند. زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم با لفظ «خیر امتی» برای آنان شهادت داده است. پس علمای گرانقدر این سه قرن که حامل رسالت و مانیفست پیامبرند، تنها و تنها ایشان شایسته اند که ما پیرو راهشان باشیم نه تحصیل کردگان نارس عصر ما. {به عنوان مثال بریدن از امام شافعی رحمه الله و تابعیت از امثال قرضاوی بسی جای سؤال، تعجب و تأسف است. م.} زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «أَنَّ أَوَّلَ هَذِهِ الْأُمَّةِ خَيْرُهُمْ وَ آخِرُهَا شَرُّهُمْ مُخْتَلِفِينَ مُتَفَرِّقِينَ» روایت طبرانی در الکبیر با اسناد صحیح. «براستی اول این امت بهترین ایشانند، و آخرش بدترین آنان که از هم جدا و پراکنده اند. بنابراین اگر دنباله روشن باشیم تنها درسی که از ایشان می آموزیم درس اختلاف است نه اتحاد و احترام».

### السلف الصالح - گذشتگان نیکوکار

با استناد به همین حدیث است که دانشمندان و علمای دینی این سه قرن را سلف صالح، یعنی گذشتگان نیکوکار مینامند. پس اگر تا کنون در پی یافتن حقیقت بودید و الحمدلله که واقعیت را دریافتید، خواهشمندم بسیار هوشیار و گوش به زنگ خطر باشید مبادا که داعیان بدعت و گمراهی در لباس اهل سنت و جماعت بر سر راهت بایستند و شما را از شاهراه سلف صالح منحرف نموده و به دشمن علمای اسلام مبدل سازند. پس با نصب العین قرار دادن واژه «خیر امتی» هیچگاه از مسیر دانشمندان این سه سده جدا نشوید.

### شجره نامه ی علمی چهار پیشوای سر مذهب

ای جوان مسلمان، شجره ی علم دینی خود جزوی از دین است. همچنانکه امام محمد بن سیرین رحمه الله میفرماید: «أَنَّ هَذَا الْعِلْمَ دِينٌ فَانظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ» - روایت مسلم. «براستی این علم دین شماست. پس مواظب باشید

دینتان را از چه کسی می‌آموزید». ای جوان مسلمان به اتفاق علمای هر سه قرن سلف صالح، باور و اطمینان به علم و امامت پیشوایان چهارگانه حاصل شده و هر یک به پیشوای یکی از چهار مذهب اهل سنت برگزیده شده است. این بزرگواران عبارتند از: امام اعظم (ابوحنیفه)، امام مالک، امام شافعی، امام احمد بن حنبل رحمهم الله. پس نظر به اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْانْبِيَاءِ» — روایت ابو داوود. «علمای دینی وارثان پیامبرانند» ما مختصری از شرح حال و شجره نامه علمی این چهار امام بزرگوار را به شما تقدیم میکنیم تا بدانید که چگونه این علم را از پیامبر به ارث برده اند؟

#### ۱- امام ابوحنیفه رحمه الله

امام ابوحنیفه اسمش نعمان بن ثابت و اهل کوفه است. ایشان در سال ۸۰ هـ ق در شهر مذکور متولد و به سال ۱۵۰ هـ ق در بغداد وفات کرده اند. لذا این بزرگوار از جمله ی سلف صالح به شمار می رود زیرا در قرن اول و دوم هجری می زیسته و حدیث «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»، ایشان را شامل می شود. گذشته از این، امام ابوحنیفه از زمره ی تابعین نیز به شمار می آید. زیرا به حضور سه الی شش نفر از صحابه ی پیامبر از جمله انس بن مالک شرفیاب شده است. نگا: (المعلومات النافعة، ص ۳۸) و (نور الابصار، ص ۲۰۵).

شجره نامه علمی امام ابوحنیفه از طریق عبدالله بن مسعود به پیامبر متصل می گردد زیرا ایشان نزد حماد و او نزد ابراهیم و او نزد علقمه و او نزد عبدالله بن مسعود، که یکی از اصحاب محترم پیامبر است، به کسب علم پرداخته اند. نگا: (تاریخ التشريع الاسلامی، ص ۳۰۳).

امام ابوحنیفه به امام عبدالله بن مبارک، امام مالک، امام محمد و امام ابویوسف درس داده است یعنی این بزرگواران و عدّه ی دیگری از شاگردان آن امام همام بوده اند. نگا: (المعلومات النافعة، ص ۱۲۰).

امام ابوحنیفه مردی خدانشناس، دین پرور و همیشه مشغول عبادت بود، به نحوی که مدت چهل سال با وضوی عشاء نماز صبح را اقامه نموده اند خداوند از او راضی باد آمین. نگا: (نور الابصار، ص ۲۰۶).

مخالفت آقای آلبانی با امام ابوحنیفه رحمه الله

ای جوان مسلمان، در سطور گذشته روشن شد که امام ابوحنیفه چه دانشمند محترمی است. شکی ندارم که قدر و احترام این بزرگوار در دل تمام مسلمانان متقی جای دارد، ولی جای تأسف و تحیر این که یکی از رهبران خوارج این عصر به منظور خدمت به کفر با خدشه دار نمودن چهره و جایگاه و حرمت شکنی ایشان می خواهد در دل جوانان اسلام ایجاد شبهه نماید و صف مسلمانان را بهم بزند!! بفرما با چشم خود ببینید، که آلبانی راجع به امام ابوحنیفه چه می گوید؟

نامبرده در حاشیه ی حدیث شماره ۲۰۶۰ مندرج در «مختصر صحیح مسلم، ص ۵۴۸ / چاپ ۶» که مربوط به فرود آمدن عیسی علیه السلام است، می گوید: این حدیث واضح است در اینکه، عیسی علیه السلام به شرع ما حکم می کند و طبق قرآن و حدیث تصمیم می گیرد، و به غیر از این دو مورد به چیز دیگری چون انجیل و مذهب حنفی و مذاهب دیگر رفتار نمی کند. ای جوان مسلمان، با چشم خود می بینید که این گفته ی زهر آگین، چه بی ادبی ناشایست و چه خدمت شایانی به کفر است و راه را برای دشمنان اسلام هموار می سازد، تا در دل جوانان ما ایجاد شک و تردید نموده و بدین وسیله اطمینان و باورشان را نسبت به مذهب یکی از پیشوایان سلف صالح، که از زمره ی تابعین به شمار می رود، از دست بدهند. آیا هیچ مسلمان از خدا ترسی باور می کند، که مذهب حنفی مانند انجیل مخالف اسلام باشد!!؟ از این گفته آشکارا فهمیده می شود، که مقلدین امام ابوحنیفه هم چون کافران، دنباله رو انجیل گمراه باشند!! «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ».

آیا امام ابوحنیفه، به وسیله مذهبی که از قرآن و حدیث استنباط کرده، به اسلام خدمت نموده است و یا اینکه مانند جناب آقای آلبانی به سود کفر و کافران، به حرمت شکنی مسلمانان پرداخته و آنان را نسبت به دین اسلام دچار شک و شبهه ساخته است؟ به هر حال، این مقام علمی امام ابوحنیفه بود که با چهار واسطه، به پیامبر متصل می شود، بدیهی است که شجره ی علم و آگاهی از دین، لزوماً باید از طریق پیامبر صلی الله علیه و سلم دانشمندان سلف صالح و سپس به وسیله ی علمای خلف به ما منتهی گردد. پس می پرسیم که آقای آلبانی نزد چه کسی تحصیل نموده است؟ آیا علم او از آسمان به وی الهام شده یا از درون زمین جهیده است؟ آری، حدیث «خیر أمتی قرنی» امام ابوحنیفه را در بر می گیرد، اما جناب آلبانی چه حدیثی شما را شامل می شود؟ به جز حدیث «شرار أمتی آخرها»، زیرا شما در قرن پانزدهم قمری زندگی می کنید، و به حرمت شکنی مسلمانان می پردازید!!



ای جوان مسلمان، شما قضاوت کنید آیا آلبانی شایستگی دارد ما پیروش باشیم و فقط درس نزاع و حرمت شکنی مسلمانان را از او بیاموزیم و از دانشمندان سلف اعراض نمایم؟ کسی که همچون تهمت هایی به علمای سلف نسبت دهد، چگونه صحیح است به او اعتماد نمود، در حالیکه می گوید این حدیث ضعیف است؟ آیا صحیح است که پیروانش با جسارت می گویند آلبانی «محدث» این عصر است؟ یا این که براستی نامبرده محدث، مبتدع و نو آفرین عصر حاضر است !!؟

ای جوان مسلمان، جای تأمل است که می بینید تمام جوانان فریب خورده و دنباله رو آلبانی، در برابر علمای اسلام بسیار بی ادب و همچون رهبرشان تنها مشغول اختلاف تراشی و حرمت شکنی مسلمانانند، خداوند ما را مصون فرماید آمین.

## ۲- امام مالک رحمه الله

این مرد محترم اسمش مالک پسر انس پسر مالک پسر ابوعامر اصبحی است. ابوعامر از اصحاب پیامبر و انس پدر امام مالک از تابعین است. آن بزرگوار در سال ۹۳ هجری در مدینه ی منوره دیده به جهان گشود، و به سال ۱۷۹ هجری در همان جا دارفانی را وداع گفت. لذا این ارجمند به عنوان یکی از علمای سلف شناخته می شود زیرا در قرن اول و دوم هجری زندگی نموده و حدیث «خیر امتی قرنی»، ایشان را شامل می شود.

شجره نامه ی علمی امام مالک از یکسو به وسیله «عبدالله بن مسعود» زیرا هم چنانکه گفتیم، وی از شاگردان امام ابوحنیفه بودند و از سوی دیگر از طریق «زید بن ثابت» به پیامبر متصل می گردد، چرا که امام مالک نزد «زهری» و او نزد «سعید بن مسیب» و او نزد «زید بن ثابت»، که از یاران پیامبر و استاد مردم مدینه ی منوره بود، به تحصیل پرداخته اند. نگا: (نورالابصار، ص ۲۰۸) و (تاریخ التشریح الاسلامی، ص ۳۰۲ و ۳۱۸).

امام مالک نزد نهد استاد درس خوانده و با دست خویش صد هزار حدیث را نگاشتند، و در سن هفده سالگی کار تدریس را آغاز و هفتاد استاد بر لیاقت ایشان برای تدریس گواهی داده اند. کتاب الموطأ را در حدیث پیامبر تألیف نموده است. نگا: (المعلومات النافعة، ص ۱۳۷).

## ۳- امام شافعی رحمه الله

نام ایشان محمد پسر ادریس پسر عباس پسر شافع پسر سائب پسر عبید پسر عبد یزید پسر هاشم پسر عبدالمطلب پسر عبد مناف قریشی است. یعنی ایشان از قبیله ی محترم پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بوده و نسبش در جد سوم معنی عبدالمناف به نسب حضرت متصل می شود. همچنان که دو تن از نیاکانش یعنی شافع و سائب از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده اند. امام شافعی در سال ۱۵۰ هجری در غزه ی فلسطین متولد و به سال ۲۰۴ هجری در مصر متوفی گردید، بنابر این ایشان نیز از جمله ی علمای سلف به شمار می آیند، زیرا در قرن دوم و سوم هجری زندگی کرده و حدیث «خیر امتی قرنی ثمّ الّذی»، ایشان را شامل می شود. این بزرگوار در سن هفت سالگی حافظ کل قرآن و در ده سالگی موطای امام مالک را حفظ نمود و در سن پانزده سالگی، اعتبار نامه فقهی را از استادش امام مسلم بن خالد زنجی دریافت کرد. وی در همان سال نیز اعتبار نامه دیگری را از دومین استادش خود یعنی امام مالک أخذ نموده است. نگا: (نور الابصار، ص ۲۱۲).

شجره نامه ی علمی این امام همام، از طریق حضرت عبدالله بن عباس به پیامبر می رسد زیرا امام شافعی نزد مسلم بن خالد زنجی و او نزد عکرمه و مجاهد و ایشان نزد ابن عباس، که هم یار پیامبر و هم عموزاده اش بود، به کسب معارف دینی پرداخته اند. نگا: (تاریخ التشریح الاسلامی، ص ۳۰۳). من نیز به نوبه خود، خدای را شاکرم که ملت مسلمان کرد نیز پیرو مذهب این دانشمند پاک نژاد و خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و سلم هستند.

## ۴- امام احمد حنبلی رحمه الله

نام ایشان احمد پسر حنبل شیبانی است، که به سال ۱۶۴ هجری در بغداد متولد و در سال ۲۴۱ هجری در همان جا متوفی گردید. پس ایشان به عنوان یکی از علمای سلف شناخته می شوند، زیرا در قرن دوم و سوم هجری می زیسته و مشمول حدیث «خیر امتی قرنی، ثمّ الّذین یلُونَهُمْ» است. این بزرگوار درس فقه را از امام شافعی آموخت و به امام بخاری درس داده و همزمان درس حدیث را نزد امام شافعی قرائت کرده است. نگا: (المعلومات النافعة، ص ۱۰۴) و (تاریخ التشریح الاسلامی، ص ۲۲۱).

امام احمد، حافظ یک میلیون حدیث بوده و هر هفت روز یک بار قرآن را ختم می کرد، و هر شبانه روز سیصد رکعت نماز را به جای آورده است. امام شافعی می فرماید: «هنگام ترک بغداد هیچ کس را متقی تر و داناتر از احمد بن حنبل بر جای نگذاشتم». (نور الابصار، ص ۲۲۵).

اکنون بدانید که شجره نامه ی علمی امام احمد، همانند امام شافعی از طریق عبدالله بن عباس به پیامبر صلی الله ختم می شود. زیرا امام احمد از شاگردان امام شافعی بوده است.

ای جوان مسلمان، بدین ترتیب این چهار دانشمند گرانقدر را شناختید، حال بفرمایید نظر شما نسبت به این تحصیل کرده ی خام و نارسای که می گوید: از این چهار مذهب اعراض کن و پیرو من باش، چیست؟

توطئه ی کفار علیه این چهار مذهب

ای جوان مسلمان، از روزی که خداوند بزرگ، حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را به عنوان پیامبر اسلام برگزید، اهل کفر به منظور ضربه زدن به این دین مقدس، پیوسته مشغول توطئه و در حال آماده باش بوده اند. همچنان که خداوند عظیم الشان می فرماید: «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا». (بقره/۲۱۷) «کفار دائماً با شما می جنگند تا شما را از دین اسلام برگردانند اگر بتوانند».

آری فرمود: (اگر بتوانند) این شرط بدین خاطر است، که خداوند بزرگ نعمت بسیار عظیمی، یعنی دین اسلام را به مسلمانان عطا فرموده است و ایشان (مسلمانان) نمی خواهند آن را از دست بدهند. لذا در صورت جهل به مسایل دینی، به علمای دین مراجعه می نمایند، تا بدین وسیله از درد نادانی رها شوند. همچنانکه خداوند بزرگ می فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» - «از آگاهان پرسید اگر نمی دانید». (نحل/۴۳).

آری هزار و دویست سال است، مسلمانان دین اسلام را بر اساس استنباط این چهار سر مذهب از بطن قرآن و حدیث عملی کرده اند و بدیهی است که اهل کفر به خوبی می دانند، تا زمانی که مسلمانان از آیین شان آگاه باشند، تلاش و توطئه های آنان نقش بر آب خواهد شد. به همین دلیل است که این بار برای ضربه زدن به اسلام، توطئه ی دیگری یعنی سلب اعتماد و باور مردم نسبت به علمای اسلام را طراحی کرده اند. پی ریزی توطئه مذکور به شرح زیر است:

یهودی ها در سال ۱۸۹۷ میلادی در محلی به نام «سویسرا» کنگره ایی به ریاست «تئودور هرتزل» یهودی تشکیل داده و تصمیم گرفتند که یک دولت یهودی را در خاک فلسطین تشکیل دهند. برای این کار آقای هرتزل برگزیده شد، تا به نزد خلیفه اسلام سلطان «عبدالحمید الثانی» مراجعه و با او به گفتگو بنشینند. نگا: (القدس المحتله/۳۳) ولی هنگامی که این هیأت به حضور خلیفه نامبرده رسید و از او تقاضا کردند که یک قطعه زمین از خاک فلسطین را به آنان بفروشد، جواب داندان شکنی به یهودیان داده و فرمود: «إِنَّ الْبِلَادَ الَّتِي أُمْتَلَكْتَ بِالْدمَاءِ لَا تُبَاعُ إِلَّا بِنَفْسِ الثَّمَنِ». «براستی این شهرهایی که با خون به دست آمده اند جز با خون به چیز دیگری فروخته نمی شوند».

سپس در سال ۱۹۰۲ میلادی هیأت دیگری را به همان منظور به نزد خلیفه گسیل دادند، ولی باز خلیفه فرمود: «إِنَّ بَيْتَ الْمَقْدِسِ الشَّرِيفِ قَدْ افْتَتَحَهُ لِلْإِسْلَامِ سَيِّدُنَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ لَسْتُ مُسْتَعِدًّا لِأَنْ أُتَحَمَّلُ فِي التَّأْرِيخِ وَ صَمَةً يَبِيعُهَا لِلْيَهُودِ، وَ خِيَانَةَ الْأَمَانَةِ الَّتِي كَلَّفَنِي الْمُسْلِمُونَ بِحِمَايَتِهَا». نگاه رساله ی «السلطان عبدالحمید الثانی، ص ۳۲ و ۳۶» و در رساله های دیگری اینطور آمده است: «إِنَّ هَذِهِ الْأَرْضَ أَرْضُ الْمُسْلِمِينَ فَتَحُوْهَا بِدِمَائِهِمْ، وَ لَنْ أَسْلَمُ شِبْرًا مِنْهَا إِلَّا عَلَى أَشْلَاتِي». «این زمین مقدس خانه خدا در فلسطین برای اولین بار به وسیله حضرت عمر رضی الله عنه برای اسلام فتح شده است و من حاضر نیستم رسوایی فروختن این خاک به یهودیان را تحمل و در این امانتی که مسلمانان برای حمایت و پاسداری آن را به من سپرده اند، خیانت نمایم. این سرزمین متعلق به مسلمین و با خون خویش آن را آزاد کرده اند و من یک وجب از این خاک را به هیچ احدی نمی دهم مگر این که با گذر بر جنازه تکه تکه شده ام آن را تصرف نمایند».

ای جوان مسلمان، همین سلطان عبدالحمید دین پرور بود که علیه کفار جنگ طلب مشرق زمین شعار «يَا مُسْلِمِي الْعَالَمِ اتَّحِدُوا» را سرداد. «ای مسلمانان جهان، متحد شوید». نگا: (الامام امجد الزهاوی).

سپس به خاطر همین موضع گیری مسلمانانه ی او بود که یهودیها و حزب «الإتحاد و الترقی» و چند گروه و سازمان دیگری از دشمنان اسلام متحد شده، در سال ۱۹۰۹ میلادی سلطان عبدالحمید ثانی را از منصب خلافت اسلامی عزل کردند. سپس یهودیان با تلاش بی وقفه به کمک انگلیسی ها و نوکری مصطفی کمال آتا ترک در تاریخ ۳ مارس سال ۱۹۲۴ میلادی برابر با سال ۱۳۲۷ هجری، خلافت اسلامی را بر چیده و دولت اسلامی را به نابودی کشاندند. نگا: (کیف هدمت الخلافة، ص ۴۵ و ۱۸۶) و (عداوة الإنگلترا للإسلام، ص ۱۴۱).

هدف از این توطئه

ای جوان مسلمان، هنگامی که نوشته های حکمای صهیون را ملاحظه می کنیم، به خوبی برایمان روشن می شود که هدف اهل کفر، تنها تشکیل یک دولت یهودی در سرزمین فلسطین نیست، بلکه هدفشان تضعیف و برهم زدن صف مسلمانان است. آنها خوب می دانند که قوی ترین توطئه برای تحقق این هدف شوم، دور کردن مسلمانان از علمای دین، به ویژه از چهار امام سر مذهب است. زیرا شکی ندارند، عبدالحمید ثانی که آنگونه عکس العملی نشان داد، پیرو فقه مذهب امام ابوحنیفه و مذهب کلامی امام ماتریدی بوده است. هنگامی که به تفکر می افتند می بینند، صلاح الدین ایوبی، که آنچنان پشت صلیبی ها را شکست، پیرو فقه مذهب امام شافعی و مذهب کلامی امام اشعری بوده است.

ان شاء الله این مطلب را در بحث شناساندن مذهب اشعری توضیح می دهیم. بنابر این کفار لازم می دانند که مسلمانان را از دستاوردهای علمای این چهار مذهب دور نمایند.

شایان ذکر است که یکی از مسئولین وزرات خارجه فرانسه دستاوردها و آثار دانشمندان مذاهب چهار گانه را علت وحدت و مقاومت مسلمانان تلقی و در گزارشی می نویسد: «فَهُمْ أَى الْمُسْلِمُونَ يَمْلِكُونَ تُرَاثَهُمُ الرُّوحِي الْخَاصِ بِهِمْ، يَتَمَتَّعُونَ بِحَضْرَةِ تَارِيخِيَّةِ ذَاتِ أَصَالَةٍ». «مسلمانان از دستاورد و میراث روحی خاصی برخوردارند، و از تمدن تاریخی اصیل بهره می گیرند». نگا: کتاب «دَمَّرُوا الْإِسْلَامَ»، ص ۳۸.

جنگ اسلام با اسلام

ای جوان مسلمان، شعار «حَارِبِ الْإِسْلَامَ بِالْإِسْلَامِ»: به وسیله اسلام با اسلام بجنگید، یک شعار کافران شرقی است. هنگامی که اهل کفر به تفکر نشستند و دریافتند که مسلمانان دارای میراث و آثار اصیل دانشمندان اسلامیند، و این همان میراثی است که علمای دین از پیامبر به ارث برده، و آن را به مسلمانان اعلام و تفهیم می نمایند، توطئه دور کردن مسلمانان از این دستاورد مفید یعنی کتاب های مذاهب چهار گانه را طراحی کردند.

بار اول، به بهانه ی اینکه کتاب های ورق زرد و غبار آلود، باعث عقب ماندگی مسلمانان از کاروان پیشرفت شده اند، وارد عمل شدند. ولی این دسیسه تنها به صورت موقت، موفقیت کمی را کسب و الحمدلله بزودی برملا شد.

بار دوم، از طریق چند نفر مسلمان مزدور و گمراه به توطئه پرداختند. این مزدوران برای فریفتن مسلمانان، شعار «القرآن و السنّة» را سر داده و جوانان ما را گول می زنند و می گویند: «ما فقط به قرآن و حدیث رفتار می کنیم، این چهار مذهب دروغی، ضد قرآن و حدیثند!!»

در کردستان نیز آشکارا و بی پرده به نام اسلام جوانان ما را درس می دهند و می گویند: «این علمای اسلام با کتاب های زرد رنگ، تعلیم و تربیت شده و چیزی از اسلام نفهمیده اند!» {می گویند: مجتهدین چهارگانه و سایر علمای دین چون معصوم نیستند، پس پیروی از ایشان واجب نیست و بدین وسیله تمام قواعد و اصول مربوط به اجتهاد و تقلید را نادیده گرفته اند، و جای تعجب این که خود ایشان از کسانی پیروی می کنند که نه تنها معصوم نیستند بلکه از لحاظ دیانت و تقوا اصلاً قابل مقایسه با علمای سلف نمی باشند. می گویند: ما در پی تشکیل حکومت دینی هستیم و اما چه عجب که به جای متحد نمودن مسلمانان باب اختلاف و جدال را با جمهور آنان گشوده، مقدسات، شعائر، مراسم های مذهبی و خیر خواهانه ایشان را مورد توهین و تقییح قرار می دهند و از جمله بسیار بی باکانه حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم را رد نموده و هیچ ارزشی برای فقه و فقه های مذاهب چهارگانه قائل نیستند و ...}.

«قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ» (آل عمران/۱۱۸).

آری، بغض و غضب آنان نسبت به علمای اسلام از گفتارشان هویدا و مکنونات قلبشان به مراتب از بغض زبانی ایشان شدیدتر است. بهترین دلیل بر این مدّعا بی ادبی رهبرشان جناب آلبانی است، که در بیوگرافی امام ابوحنیفه آن را متذکر شدیم. این بی ادبان نیز درس بی ادبی را از آلبانی آموخته و به همین خاطر در برابر علمای دین، کینه توز و بی ادبند، جوانان را فریفته و از آثار این دانشمندان گرانقدر محرومشان ساخته اند و با رساله های رنگارنگ و زهر آگینی که در آمریکا، انگلستان و فرانسه طراحی می شوند، آنان را پرورش می دهند و نام اسلام را بر آن می نهند!!

رأی نوکران کفر نسبت به این چهار مذهب

ای جوان مسلمان، در همان گزارش وزارت امور خارجه فرانسه برایت روشن شد، که اهل کفر تا چه اندازه مخالف دستاوردهای اصیل دانشمندان این چهار مذهبند. بنابر این از این که دکتر «مروان القیسی» یکی از رهبران خوارج سرگردان، برای خدمت به کفر و جلب اعتماد فرانسه، پیشوایان این چهار مذهب را مورد حمله قرار دهد، و ایشان را به کشیش های مسیحی و خاخام های یهودی تشبیه و پیروانشان را چون کافران مسیحی و یهودی تلقی نماید، تعجب نکنید. بفرما با چشم خود ببینید که این گمراه شده در صفحات ۱۶۱ و ۱۶۲ از چاپ سوم کتابش به نام: «معالم الهدی إلى فهم الإسلام» می گوید: «أخيراً فإنّ القول أنّ المذهبية أسلم، وأنّه لا بدّ من الإلتزام بآراء مذهبٍ ما، هو قولٌ خطيرٌ يتضمّن ما يتضمّن من الشرك، فإنّ الله تعالى لم يتعبّد أحداً من خلقه بإتباع أحدٍ مهمّا سماً قدره في العلم ما دام غير معصوم و هنا فليس من باب التكرار أن أعيد ما ورد أن عدی بن حاتم سمع النبي صلى الله عليه و سلم يقرأ هذه الآية: «اتخذوا أحبارهم و رهبانهم أرباباً من دون الله». فقال: إنا لسنا نعبدهم، قال صلى الله عليه و سلم: أليس يُحرّمون ما أحلّ الله فتحرّمونه، و يُحلّون ما حرّم الله فتحلّونه؟ فقلت: بلى. قال: فتلك عبادتُهم». «قولی که می گوید مذهبی بودن بهتر، و پایبندی به یکی از مذاهب لازم است یک گفته خطرناک و شرک آمیز است، زیرا خدای تعالی هیچ کس را به پیروی از کس دیگری و لو این که از رتبه ی بسیار عالی علمی هم برخوردار باشد موظف نکرده مادامی که معصوم نباشد. و در اینجا تکرار رخ نمی دهد، اگر به ذکر حدیثی بپردازیم می گوید: عدی پسر حاتم این آیه را از پیامبر شنید، که خداوند می فرماید: «مسیحی ها و یهودی ها علاوه بر خدای بزرگ، پیشوایانشان را به خدایی پذیرفته اند». (توبه/۳۱) عدی گفت: ما علمای خویش را نمی پرستیم، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا اگر یک حلال خدا بر شما حرام کنند آن را حرام نمی دانید؟ و آیا اگر یک حرام خدا را بر شما حلال نمایند، آن را حلال نمی دانید؟ عدی گفت: بلی. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: پس این پیروی کردن همان عبادت کردن است».

آری! ای جوان مسلمان، این دکتر گمراه شده، مسلمانان هزار و دویست سال را به خاطر پایبندی به یکی از مذاهب چهارگانه، مشرک می داند. (خداوند پاداش این حرفش را به او بدهد). سپس جناب دکتر مروان شرمی از دروغش نکرده می گوید: «خداوند هیچ کسی را به عبادت کردن، یعنی پیروی کردن از کسی دیگر ملزم نکرده است». بسیار جای تعجب است مگر آیه ی: «فستلوا أهل الذکر إن کُنتم لا تعلمون» فرمان خدا نیست؟ که سؤال کردن از علمای

دین را در صورت نداشتن، واجب می داند! آیا این سؤال کردن، همان پیروی کردن از علمای دین نیست؟ پس اگر دکتر مروان راست می گویند و حرفش دروغ نیست، نمونه ایی از حلال و یا حرام خدا را که به اجماع حلال و یا حرام باشد، ذکر نماید که این چهار مجتهد علیه خدای تعالی اولی را حرام و دومی را حلال کرده باشند. (دروغ گو روسیاه باد).

ای جوان مسلمان، آشکار است این چهار پیشوایی که دکتر مروان آنان را چون اسقف ها و خاخام ها به شمار می آورد همگی دانشجویان دانشگاه پیامبر و بر منهج سلف صالح پرورده شده اند و شجره نامه ی علمی ایشان طی چهار مرحله، به آن بزرگوار منتهی می گردد. ولی جناب دکتر (گمراه) از کدام دانشگاه فارغ التحصیل شده است؟ وی در صفحه ۱۸ از کتاب مذکور می نویسد که: «شَاءَ اللهُ لَهُ أَنْ يَرْتَحِلَ إِلَى بَرِيْطَانِيَا لِنَيْلِ شَهَادَةِ الدُّكْتُورَاهِ مِنْ إِحْدَى جَامِعَاتِهَا»، با این جمله برای ما روشن می سازد، که مؤلف گمراه از دانشجویان دانشگاه (دار الکفر) بریطانیا، بر منهج انگلیس کافر پرورده و برای ضربه زدن به اسلام و بر هم زدن صف مسلمانان گواهی دکترای او داده شده است. اکنون باید گفت، تا کفر همچون نوکرانی داشته باشد چرا اسلحه کشتار جمعی را علیه مسلمانان بکار گیرد؟

ابن تیمیه

باز مروان القیسی گمراه در ص ۱۲۸ از همان کتاب می گوید: «حُرِّمَتْ الْأُمَّةُ الْإِفَادَةَ مِنْ أَقْوَالٍ صَحِيحَةٍ، خَالَفَ الْأُمَّةَ الْأَرْبَعَةَ فِيهَا مُجْتَمِعِينَ الْحَدِيثَ الصَّحِيحَ: كَطَّلَاقِ الثَّلَاثِ». سپس می گوید: «وَهَذِهِ الْمَسْئَلَةُ أَفْتَى بِهَا ابْنُ تَيْمِيَّةٍ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى وَكَانَتْ السَّبَبُ فِي اتِّهَامِهِ بِالْكَفْرِ وَالرَّدَّةِ». «این مردم از بهره چندین گفته درست محروم شده اند زیرا این چهار امام متفقاً در آن موارد با حدیث صحیح مخالفت نموده اند. مانند طلاق ثلاثه که هر چهار مذهب آن را سه طلاق می دانند». سپس می افزاید: «بنا به فتوای ابن تیمیه طلاق ثلاثه یک طلاق است و سبب متهم شدن نامبرده به کفر و ارتداد همین فتوا بود».

ما نیز می گوئیم خداوند دروغ گو را روسیاه کند چرا که می خواهد به خاطر اشتباه یک عالم دینی، در جهان اسلام فاحشه خانه راه اندازی کند. مسأله ی طلاق ثلاثه که سه طلاق می باشد، رأی حضرت عمر رضی الله عنه خلیفه پیامبر است و هنگام صدور رأی مذکور دو خلیفه دیگر پیامبر، حضرت عثمان و حضرت علی، و جمع دیگری از



یاران پیامبر رضی الله عنهم در قید حیات بودند و با وجود اطلاع از رأی ایشان هیچ اعتراضی بر آن وارد نکردند، پس رأی مذکور مورد اجماع این سه خلیفه قرار گرفته و چهار امام سر مذهب نیز راه آن سه خلیفه را پیموده اند چون پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ» ترمذی آن را صحیح دانسته است «بر روش من و خلفایم رفتار نمائید».

گذشته از این، پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَ قَلْبِهِ» روایت ترمذی با سند صحیح. «خداوند راستگویی را بر زبان و قلب عمر جاری نموده است».

پس، ای جناب نفهمیده ی نارس بس کن و دست بردار و دیگر جوانان ما را فریب مزین و از راه خلفای پیامبر صلی الله علیه و سلم منحرفشان مکن و راستی جاری بر زبان و دل عمر رضی الله عنه را پنهان و مکدر مساز. هیچ کس باور نمی کند که تنها تو به حدیث پیامبر عمل کنی، و آن سه خلیفه و این چهار امام بر خلاف حدیث رفتار کرده، از راه پیامبر منحرف شده باشند!! و این هم دروغ است، که می گوئی: علت متهم شدن ابن تیمیه به کفر فتوای طلاق ثلاثه بوده است. بلکه حقیقت این است، ابن تیمیه نسبت به دو خلیفه ی پیامبر، یعنی حضرت عمر و حضرت علی، زبان درازی کرده و می گوید: عمر بسیار به خطا رفته و علی نیز در سیصد مورد دچار اشتباه شده است. سپس از این حد نیز فراتر رفت و در پایان سخنرانی روز جمعه گفت: «إِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ كَنْزُولِي هَكَذَا» «خدای بزرگ از آسمان پایین می آید مانند پایین آمدن من!!» سرانجام به سبب این سخنان ناروا و چندین فتوای اشتباه دیگری موجب اختلاف بین مسلمانان شد، علمای هر چهار مذهب علیه نامبرده قیام کرده و هیأتی را برای صدور فتوا نسبت به وی تشکیل دادند. این هیأت تصمیم گرفت که ابن تیمیه زندانی شود، و بالاخره در زندان مرد. نگاه: «روضه المحتاجین/ ۳۸۳ و ۳۹۱ چاپ دوم» و «المعلومات النافعة، صص ۲۶۸، ۲۶۹ و ۲۷۳».

ای جوان مسلمان، لازم است که جایگاه علمی ابن تیمیه را محترم بشماریم چرا که وی از علمای مجاهد بودند، لکن این حقیقت که ایشان از علمای خلف (از ۶۶۱ تا ۷۲۸ هـ ق) می باشند، نباید دور از چشم نگه داشت. متأسفانه وی در ۱۷ مسأله مخالف با اهل سنت و جماعت فتوا داده و بدیهی است هر فتوای از جانب خلف که مخالف اجماع سلف اهل سنت باشد، غیر عملی و مردود است. در بحث اجماع این موضوع را توضیح خواهیم داد. برای اطلاع و فهم بیشتر این هفده مسأله به کتاب «الفتاوی الحدیثة لابن حجر الهیتمی، ص ۱۱۶» مراجعه کنید.

اجماع: اتفاق نظر علمای اسلام

اجماع یعنی اتفاق نظر طبقه ای از مجتهدین اسلام راجع به یک موضوع شرعی که رأی خویش را از قرآن و حدیث استنباط کرده اند. بنا به عقیده ی اهل سنت پیروی از اجماع مجتهدین اسلام واجب، و هر فتوایی که مخالف اجماع باشد غیر عملی و مردود است، همچنان که امام طحاوی می فرماید: «وَلَا نُصَدِّقُ كَاهِنًا وَلَا عَرَّافًا، وَلَا مَنْ يَدَّعِي شَيْئًا يُخَالِفُ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَاجْمَاعَ الْأُمَّةِ، وَنَرَى الْجَمَاعَةَ حَقًّا وَصَوَابًا، وَالْفُرْقَةَ زِيغًا وَعَذَابًا». «ما (اهل سنت) به غیب گو، فالگیر و کسی که ادعایش با قرآن، حدیث و اجماع مجتهدین امت اسلام همخوانی ندارد، باور نداریم و اتحاد و یکرنگی مسلمانان را صحیح بلکه واجب، و ایجاد اختلاف و تکروی را انحراف از راه راست و موجب عذاب قیامت می دانیم». نگا: «العقيدة الطحاوية».

دلیل اهل سنت که رفتار بر حسب اجماع را واجب می دانند، آیه ی «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا». «هرکس با پیامبر مخالف باشد، بعد از این که راه راست برایش روشن شده و راهی جدا از راه مسلمانان در پیش گیرد، او را بر سر همان راهی که در پیش گرفته قرار می دهیم. و به دوزخش می افکنیم، که بدترین جایگاه است». «نساء/۱۱۵». امام شافعی این آیه را دلیل اجماع دانسته است. نگا: «تفسیر روح المعانی، ج ۵، ص ۱۴۶».

همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ، وَهُوَ مِنَ الْأَتْنِينَ أَبْعَدُ، مَنْ أَرَادَ بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ فَلْيَلْزِمِ الْجَمَاعَةَ» روایت ترمذی با سند صحیح. «بر شما واجب است که همراه جماعت باشید از اختلاف و تکروی پرهیزید. زیرا شیطان همراه انسان تکرو و از دو نفر دورتر است. و هر کس می خواهد به بهشت برود حتما همراه جماعت باشد. (منظور این است که شیطان به آسانی آدم تکرو و تنها را به انحراف می کشاند ولی هنگامی که دو نفر و یا بیشتر شدند از خطا و انحراف دورترند، چرا که شیطان نمی تواند به آسانی بر آنان ظفر یابد)».

همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «فَعَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، فَإِنَّمَا يَأْكُلُ الذُّبُّ مِنَ الْغَنَمِ الْقَاصِيَةَ» روایت نسائی با سند صحیح. «حتما با جماعت باشید زیرا گرگ، گوسفند متواری از گله را به راحتی می خورد، همچنانکه آدم

تکرو نیز به آسانی دستخوش وسوسه‌ی شیطانی خواهد شد. پس عمل کردن به اجماع جماعت بزرگ اهل سنت واجب است. این در حالیست که اهل تشیع و گروهی از خوارج، اجماع اهل سنت را روا نمی‌دانند. «حاشیه‌ی بهشتی، ص ۱۰۴».

### اجماع و حدیث شریف نبوی

ای جوان مسلمان، علوم اسلامی از قرآن و حدیث صحیح یا حسن سرچشمه می‌گیرد، اما جایگاه و اعتبار حدیث ضعیف به این شرح است:

۱- امام شافعی رحمه الله می‌فرماید: اگر مردم یعنی علمای دینی با اتفاق نظر حدیث ضعیفی را پسندیده و مورد قبول قرار دارند، این حدیث برای تصمیم‌گیری در امور شرعی و غیره قابل استناد و استفاده است زیرا مورد اجماع قرار گرفته است.

۲- امام احمد رحمه الله می‌فرماید: شرط عمل به حدیث ضعیف این است که حدیث دیگری وجود نداشته باشد، و با قرآن و حدیث صحیح در تعارض نباشد. نگا: «حاشیه‌ی المدابغی، ص ۳۲».

۳- امام نووی رحمه الله می‌فرماید: محدثین و فقهاء فرموده‌اند: عمل کردن به حدیث ضعیف برای کارهای خوب و ترساندن و ترغیب مردم به شرط این که موضوع نباشد، جایز و سنت است. نگا: «الاذکار، ص ۵».

۴- امام ابن حجر هیتمی رحمه الله می‌فرماید: کسی که قادر به تمیز انواع احادیث نباشد، اگر دید که یکی از پیشوایان حدیثی را صحیح و یا حسن می‌داند باید از آن تبعیت نماید، یعنی می‌تواند به مذهب این امام راضی باشد. نگا: «فتح المبین شرح الأربعین، ص ۱۹۴ / تحفة المحتاج، ج ۱۰، ص ۱۰۸». بدین معنا که اگر یکی از پیشوایان پیش مانند ترمذی، بیهقی، منذری و هیتمی حدیثی را صحیح یا حسن و یا ضعیف دانسته باشد، رأی او کافی و نیازی به تحقیقات بیشتر نیست. نگا: «مفاهیم يجب أن تصحح، ص ۷، چاپ سوم».

ای جوان مسلمان، در این مبحث برایت روشن شد، که آلبانی چه خیانتی بزرگی را نسبت به حدیث پیامبر مرتکب و در کتاب «سلسلة الأحادیث الضعیفة و الموضوع» چندین حدیث ضعیف شایسته‌ی استعمال را در ردیف احادیث موضوع قرار داده است. و این اقدام به آگاهی ایشان از علوم الحدیث بر می‌گردد. همچنان که محدث هندی آقای

حبیب الرحمن اعظمی می فرماید: آلبانی علم را از زبان علماء فرا نگرفته و برای کسب دانش مفید که تنها از راه درس خواندن به دست می آید در مجلس تدریس علماء ننشسته، پس آلبانی چرا خود را با علم قاطی می کند، در حالی که درس نخوانده است؟ من اطلاع یافته ام که آخرین پایه ی علمی ایشان «رساله القدوری» و بیشترین اطلاعات او راجع به فن ساعت سازی است و خود ایشان نیز این مطلب را تأیید و به آن افتخار می کند. نگا: (آلبانی، شذوذه و أخطاءه، ج ۱، ص ۹)».

ای جوان مسلمان، خداوند به آن کس رحم کند که گفت: «مَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ غَيْرِ شَيْخٍ، يُضِلُّ عَنْ صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ. وَ كَمْ مِنْ عَائِبٍ قَوْلًا صَحِيحًا وَ آفَتُهُ مِنَ الْفَهْمِ السَّقِيمِ». «هر کسی که بدون استاد کسب دانش نماید گمراه و از راه راست منحرف می شود و هستند کسانی که حرف صحیح را مورد اعتراض قرار می دهند و حال این که نارسائی از فهم بیمار ایشان است». نگا: «نظرة الربانية فى المسائل الفقهية، ص ۲۴».

توجه: امام نووی رحمه الله فرمود: هرگاه حدیث آحاد با قرآن و یا اجماع مخالف بود، عدول از ظاهر آن واجب است، و باید آن را طوری تأویل کنیم که با قرآن و اجماع مطابقت نماید. نگا: «المجموع شرح المذهب، ج ۴، ص ۳۴۲».

ان شاء الله در بحث مربوط به پدر و مادر پیامبر صلی الله علیه و سلم این مطلب را بیشتر توضیح می دهیم.

تعدد مذاهب در عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم

ای جوان مسلمان، می دانم خوارج به تو می گویند: این چهار مذهب بدعتند و درست نیستند. اگر صحیحند پس اختلاف و جدایی آنان به خاطر چیست؟ در جواب باید گفت: ای برادر سرگردان، چون جناب عالی دچار بدعت گرایی شده ای، سنت را بدعت و بدعت را سنت می پنداری!! قبلاً ذکر کردیم که این چهار مذهب به اجماع سلف صالح تأسیس، و اجماع ایشان بدعت نیست زیرا حدیث «خیر أمتی قرنی» شاهد حقانیت ایشان است. به طوری که اصلاً امکان ندارد، پیامبر صلی الله علیه و سلم برای یک گروه بدعت گزار، گواهی بدهد. گذشته از این، تعدد مذهب در عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز، به استناد حدیث ذیل وجود داشته است: «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَوْمَ الْأَحْزَابِ: لَا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ، فَأَدْرَكَ بَعْضُهُمُ الْعَصْرَ فِي

الطریق، فقالَ بَعْضُهُمْ: لَا نُصَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهَا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ نُصَلِّي لَمْ يَرِدْ مِنْهَا ذَلِكَ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فَلَمُيَعْنَفُ وَ أَحَدًا مِنْهُمْ» روایت شیخین. «پیامبر در روز جنگ احزاب فرمود: نباید هیچ کس نماز عصر را اقامه نماید تا این که آن را در میان قبیله ی بنی قریظه به جا می آورد و سپس هنگام فرا رسیدن وقت نماز عصر در راه جمعی از اصحاب فرمودند: ما نمازمان را به تأخیر می اندازیم، تا به قبیله بنی قریظه می رسیم و گروه دیگر فرمودند: ما همین حالا آن را به جا می آوریم. چون هدف پیامبر نخواندن نماز نبود، بلکه منظور ایشان عجله کردن برای رسیدن به آن جا بود، سپس این اختلاف نظر را برای پیامبر بازگو کردند و ایشان عملکرد هیچکدام از دو گروه را مورد اعتراض قرار نداد.»

ای جوان مسلمان، خوب بیندیشید که پیامبر در قید حیات بود و این اختلاف نظر وجود داشت. پس چرا در یک نماز دو مذهب مختلف جایز بود؟ مذهب نمازگزاران و مذهب تأخیر کنندگان. چون این تفاوت نظر ناشی از تفاوت برداشت ایشان از حدیث مذکور بود، پیامبر صلی الله علیه و سلم این اختلاف رأی را پسندیدند، زیرا هر دو گروه مجتهد بودند و گروهی به عین متن حدیث مذکور رفتار نموده و جمله ی «لَا يُصَلِّينَ أَحَدًا الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ» را در معنای ظاهرش به کار بردند و گروه دوم حدیث مذکور را مورد تأویل قرار داده و همان جمله را از معنای ظاهرش جدا کرده و آن را برای عجله کردن استعمال نمودند.

ای جوان مسلمان، برای نمونه به شما می گویند: بنا به مذهب حنفی، تماس دست با بدن زن نامحرم وضو را باطل نمی کند ولی مذهب شافعی آن را مبطل می داند و هر دو مذهب به آیه: «أَوْ لَا مَسْتُمْ النَّسَاءُ» استدلال می کنند. امام ابوحنیفه رحمه الله می فرماید: «منظور جماع کردن است نه دست زدن». امام شافعی رحمه الله می فرماید: «هدف دست زدن است نه جماع کردن».

پس ای جوان مسلمان، می بینید که آیه ی مورد استدلال، یکی است همچنان که حدیث قبلی نیز، یک حدیث بود. منتهی اختلاف نظر این دو امام همانند آن دو گروه اصحاب بر اثر اختلاف فهم ایشان از معنای آیه ی مذکور رخ داده است چرا که زبان عربی بسیار ثروتمند است و معانی گوناگونی را در خود جای می دهد. نظیر این مورد فراوانند، ولی آن کس که کس است وی را اشاره ای بس است. {عاقلان را اشارتی بس است.م.}

لا مذهبی پل بی دینی است

ای جوان مسلمان، این عنوان یکی از عناوین صفحه ۱۲۹ «مقالات الکوثری» بود. به خوبی در آن فکر کنید، زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ دَجَالُونَ كَذَّابُونَ يَأْتُونَكَمُ مِنَ الْأَحَادِيثِ بِمَا لَمْ تَسْمَعُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ فَأَيُّكُمْ وَإِيَّاهُمْ لَا يَضُلُونَكُمْ وَلَا يَفْتِنُونَكُمْ» روایت مسلم در مقدمه ی صحیحش. «در آخر زمان چندین گروه حيله گر دروغگو پیدا می شوند، و احادیثی را برای شما نقل می کنند، که نه شما و نه پدران و نیاکانتان آنها را شنیده اید. پس هوشیار باشید و خویشتن را از شر ایشان مصون بدارید مبادا که گمراهتان نموده و از دین منحرفتان سازند».

ای جوان مسلمان، اکنون با چشم خود می بینید که محتوای صحیح این فرمایش شیرین پیامبر صلی الله علیه و سلم آشکار شده است، و لا مذهببان می گویند: علمای پیشین این احادیث را ندیده اند، و یا می گویند ندانسته اند که این حدیث ضعیف است و اکنون علم و دانش رو به پیشرفت است و علمای این دوران از گذشتگان آگاهترند و با این حيله و دروغ ها جوانان را گمراه و به بی مذهبی «لا مذهبی» گرفتار می نمایند.

ای جوان مسلمان، این دروغ را باور نکنید زیرا آگاهی دینی نه تنها پیشرفت نکرده، بلکه رو به کاهش است و افول و سیر نزولی آن یکی از علایم ویران شدن دنیا است. همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرمایند: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ» روایت ترمذی با سند صحیح. پس برای در امان بودن از این نیرنگ بازان و دروغ گویان، باید به شجره ی علمی هر عالمی که دین اسلام را از او می آموزیم، آگاه باشیم زیرا امام ابن سیرین می فرماید: «إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ دِينَ فَانظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ». روایت مسلم. «این علم دین است، پس دقت کنید که دین خود را از چه کسی می آموزید».

ای جوان مسلمان، به برادر (لا مذهبی) بی مذهب بگویید: برادر جان، چگونه می توانیم دین را از تو یاد بگیریم، در حالیکه شجره ی علمی شما قطع شده است زیرا دانش را از راه علمای گذشته به دست نیاورده اید و به شما باور نمی کنیم اگر بگویید: دین ما از آسمان برای ما فرود آمده، چون این امر خاص پیامبر است، پس حتماً باید علوم دینی از خود پیامبر به وسیله علمای سلف و سپس به وسیله علمای خلف به ما برسد.

بنابر این بیابید و برای رضای خدا، این احادیث مندرج در صفحات گذشته را مورد تفکر و دقت قرار بدهید تا معلوم گردد، که اختلاف رأی در عصر پیامبر وجود داشت و در دوران سلف صالح منجر به پیدایش این چهار مذهب فقهی شد که مورد اطمینان قرار گرفتند و شجره ی علمی هر چهار سر مذهب با سه یا چهار واسطه به پیامبر می رسد و پیامبر صلی الله علیه وسلم با لفظ «خیر امتی» بر نیکی آنان شهادت داده است، و از قرن سوم تا امروز میلیون ها مسلمانان بر حسب برداشت و استنباط این چهار مذهب به قرآن و حدیث عمل کرده اند. حال آنکه برادر خارجی بی مذهب دلار خور می خواهد مذاهب را از بین برده و هفتاد و دو مذهب درهم برهم را جایگزینشان نماید. وی همچنین برای خدمت به کفر به ما می گوید: از فتح الباری، شرح مسلم و از کتاب های ورق زرد غبار آلود دست بردار!! بیا و این رساله های رنگارنگ و پخته و پر محتوا را بخوان!!

اخیراً خوارج می گوید: از موطای امام مالک، مسند امام احمد، صحیح بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و... دست بردارید چون حاوی احادیث ضعیفند!! بیابید از استاد ما، فاضل عالم کامل، محدث مجدد، ناصر آلبانی تبعیت کنید، زیرا فقط او دین صحیح را می داند! و دانش رو به پیشرفت است و دین اسلام را که، تا به امروز پوشیده بود، آشکار و پرواضح می نماید!! آری مگر بی ادبی و جنجال و اختلاف را از او یاد بگیریم.

برادران خوارج به من می گویند: یهودی ها این چهار مذهب را بنا نهاده اند، در حالیکه آقایان دکتر فلان و دکتر فلان و دکتر فلان مدرک و گواهی دکترای تخصص در علوم اسلامی را از آمریکا و بریتانیا و فرانسه دریافت کرده اند. پس بیابید و اسلام واقعی را از ایشان یاد بگیرید؟؟؟ از غزالی، فخرالدین رازی و ابن حجر روی گردان شو، زیرا آنها اسرائیلیات را با عقیده و شریعت اسلام در آمیخته اند!!!!

ای جوان مسلمان، بیابید و برای رضای خدا، همه یکصدا به خوارج و بی مذهبان بگوییم: شما بیابید و همه ی آمریکائی ها، انگلیسی ها و فرانسوی های خودتان را گرد آورید، و کتابهایی از قبیل فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، صحیح مسلم، مغنی ابن قدامه و یا تحفه ابن حجر هیتمی و... و... را برایمان تألیف نمایید؟؟

ای جوان مسلمان، هر چند که خوارج حالا می گویند: از این چهار مذهب بیرهزید و از قرآن و حدیث پیروی کنید، ولی در حقیقت دروغ می گویند، زیرا هدفشان از قرآن همان برداشت و طرز تفکر گمراهی است که خود از قرآن دارند، و طبق میل خویش آن را تفسیر می کنند. باز مقصودشان از حدیث همان احادیثی است که بر مبنای افکار و

برداشت خود، آنها را تعبیر کرده و با هوا و هوس خویش تطبیقشان می دهند. زیرا هر حدیثی که با افکار آنان ننگند هر چند صحیح هم باشد، اصلاً آنرا نمی پذیرند و گفته رهبرانشان را از فرموده تمام پیشوایان دینی صحیح تر می دانند، چون با تفکر آنان مطابقت دارد. دیگر بس است، ای شب پره های خارجی، بیش از این با ظلمت لا مذهبی جوانان ما را گمراه نکنید و دست بردارید و بیش از این سیاست «فَرَّقَ تَسُدَّ» اختلاف بیانداز و حکومت کن را به نفع کافران اعمال ننمایید. پس اگر دست بردار نیستید، بیاید اولاً این لا مذهبی را برای خودتان اجرا نمایید و دوباره مادرانتان را به عقد پدرانتان در آورید زیرا عقد آنان در گذشته بر مبنای یکی از این چهار مذهب بوده، و تولد شما نیز از همین عقد است!!! پدر و مادر مرحومتان طبق فقه امام شافعی غسل و تکفین، و نماز جنازه برایشان اقامه شده است.

دریغا بلدوزر هم گیرتان نمی افتد تا گورستان های کردستان را به وسیله آن ویران سازید، که همگی بر مذهب شافعی وفات یافته اند.

دلیل تبعیت از چهار مذهب اهل سنت

ای جوان مسلمان، با چشم خود می بینید که در این دنیا، عالم دینی، آهنگر، نجار، پزشک، و... وجود دارد و باز می دانید که دانستن همه چیز به صورت کامل برای یک فرد امکان پذیر نیست، ولی می گنجد از هر چیزی، به چیزی بداند.

بدیهی است، که مراجعه به نجار و یا دندان پزشک به منظور علاج چشم درد صحیح نیست، چون به قول معروف، هر کسی را بهر کاری ساخته اند، بنابراین هر انسانی با تخصصی که دارد کار می کند. پس بدانید، بنیانگذار قانون مذکور خداوند بزرگواری است که می فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» توبه/۱۲۲. «نباید مسلمانان عموماً برای جهاد قیام کنند، بلکه باید از هر قبیله ای از آنان گروهی برای آموختن علم قیام کنند، تا شریعت اسلام را بیاموزند و آن را به مسلمانی که از جهاد باز می گردند، تفهیم نمایند».



ای جوان مسلمان، به خوبی می دانید با وجود اینکه جهاد عالیتین شعار اسلام است، خداوند متعال عزیمت عموم مسلمانان را به میدان جهاد منع کرده و دستور فرموده است، تا عده ایی از ما برای آگاهی از مسایل دینی، به تحصیل پردازند و آن را برای مسلمانان توضیح دهند. (برای حصول اطمینان به ص ۲۹۳ ج ۸ تفسیر قرطبی مراجعه کنید).

ای جوان مسلمان، همچنان که نمی گنجد همه مردم پزشک و آهنگر و... باشند، باز نمی گنجد که همه ایشان آنچنان عالمی باشند که قرآن و حدیث را درک نمایند. پس پزشک برای تهیه در و پنجره باید به جوشکار در و پنجره ساز و او نیز برای معالجه بیماری به پزشک مراجعه نماید، ایشان و سایر مردم برای سؤال دینی لزوماً باید به علمای دینی رجوع کنند، زیرا آنان گروهی هستند که به فرمان همین آیه برای درک شریعت اسلام قیام کرده اند. پس باید بدانید که از عصر اصحاب تا امروز، مسلمانان از علمای دین استفتاء نموده، آنان نیز جواب گویشان بوده اند و مردم بر حسب پاسخ ایشان عمل کرده اند. همین عمل کردن را تقلید یعنی تبعیت می نامند. لذا، بر مبنای رأی و تصمیم اکثریت دانشمندان شرع و حدیث، هر کسی که فاقد قدرت اجتهاد باشد بر او واجب است که در احکام عملیه از یکی از این چهار امام تقلید نماید، زیرا قرآن می فرماید: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» نحل/۴۳. از علمای دین پرسید اگر نمی دانید. نگا: (تحفة المرید ص ۸۲) و (اللامذهبية أخطر بدعة تهدد الشريعة الإسلامية ص ۷۱).

همچنین امام ابن صلاح شهر زوری نقل می کند که اجماع منعقد شده بر اینکه تقلید از غیر این چهار مذهب حتی برای عمل لئفسه جایز نمی باشد، پس قضاوت و افتاء به غیر آنها قطعاً باطل است، زیرا مطمئن نیستیم که مذاهب دیگر با سند عاری از دست کاری به صاحبانشان وصل شده باشند. نگا: (بغية المسترشدین، ص ۸)

{خواننده گرامی اکنون باید بدانیم که تقلید از ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب، قرضاوی و امثال ایشان به معنای خرق اجماع و مخالفت با سواد اعظم مسلمانان است. در اینجا نکته جالبی از استاد محمد بدافی رحمه الله به ذهنم رسید که ذکر آن مناسب و مفید است. ایشان در خطاب شخصی که ادعای مجتهد بودن قرضاوی را داشت، فرمود: فرض می کنیم که قرضاوی شما بزرگترین مرد قرن چهارده و مجتهد است، و امام شافعی بزرگترین مرد قرن دوم و مجتهد بودند. و البته همگان می دانند که بنا به شهادت پیامبر صلی الله علیه و سلم مسلمانان سه قرن اولیه اسلام از سایر امت اسلام بهترند. پس اگر قرار است که ما مقلد و نوکر باشیم، آیا بهتر نیست که مقلد و نوکر شافعی باشیم؟ م.}

ای جوان مسلمان، برای اطمینان از وجود تقلید در عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب رضی الله عنهم توجه شما را به حدیثی از ایشان جلب می نمایم. «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: لَمَّا بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُعَاذًا نَحْوَ الْيَمَنِ قَالَ لَهُ إِنَّكَ تَقْدِمُ عَلَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيَّ أَنْ يُوحِدُوا اللَّهَ، فَإِذَا عَرَفُوا ذَلِكَ فَأَخْبِرْهُمْ: إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ... إلخ» روایت بخاری. «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم حضرت معاذ را روانه یمن کرد، به او گفت: تو به میان قومی می روی که اهل کتابند، پس ابتدا آنان را به یکتا پرستی دعوت نما، و آنگهی که به وحدانیت خدا آشنا شدند به ایشان اعلام کن، که خداوند، پنج نماز را بر شما واجب نموده و ... و ...» اکنون نقطه اتکای ما در حدیث مذکور لفظ «فأخبرهم» است زیرا وظیفه ی واجب عالم دینی مانند آن صحابه، ابلاغ فرمان خدا و پیامبر می باشد و این معنای فتواست. لذا همچنانکه مردم یمن از این صحابه ی گرانقدر پیروی می کردند، در حالیکه می توانستند به مدینه بیایند و امور دینی خویش را از شخص پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد بگیرند، بر سایر مسلمانان نیز واجب است که از پیشوای دینی (مجتهد) پیروی نمایند، به دلیل اینکه علمای دین وارث پیامبرانند.

#### تقلید در عصر اصحاب و تابعین

ای جوان مسلمان، تنها به دلیل این آیه و حدیث گذشته، مجتهدین بزرگوار بعد از عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم از دسته اصحاب، تابعین و تابع تابعین عبارتند از:

۱- در مدینه ی منوره: حضرت عمر رضی الله عنه، حضرت علی رضی الله عنه، عبدالله بن عمر، زید بن ثابت سپس شاگردانش مانند: سعید بن مسیب و عروة بن زبیر و بعداً شاگردان ایشان افرادی چون زهری و یحیی بن سعید و آنگهی شاگردان آنان مانند، امام مالک رحمه الله که سر مذهب بود.

۲- در مکه ی مکرمه: حضرت عبدالله بن عباس سپس شاگردانش چون عکرمه و مجاهد، و بعد از این افراد شاگردانشان مانند، سفیان و مسلم بن خالد و سپس شاگردانشان چون امام شافعی رحمه الله که سر مذهب بود. اکنون بدانید، که زنجیره ی علمی امام احمد رحمه الله با سلسله ی علمی امام شافعی رحمه الله یکی است، زیرا نامبرده شاگرد امام شافعی بوده اند.

۳- در کوفه: حضرت عبدالله بن مسعود، سپس شاگردانش چون علقمه و قاضی شریح، بعداً شاگردانشان مانند ابراهیم نخعی و سپس شاگرد نخعی چون حماد که استاد امام ابوحنیفه رحمه الله (سر مذهب حنفی) بود. نگا: (تاریخ التشریح الاسلامی/ ۳۰۲ و ۳۰۳).

ای جوان مسلمان، قبل از تأسیس این چهار مذهب اهل سنت، مسلمانان از یکی از همین دانشمندان سابق الذکر تقلید می نمودند. سرانجام با توسعه ی حکومت اسلامی و افزایش افراد حيله گر، علماء سلف رأی اعتماد و باور به این چهار امام سر مذهب را صادر کردند، بدین ترتیب سردرگمی و اختلاف کاهش یافت و هر یک از این چهار مذهب، برای دیگر مذاهب احترام قائل بود. آنگاه هر بخشی از دولت اسلامی، بر حسب فتوای همان عالمی که مفتی آن دیار بود، به محل گسترش یکی از این مذاهب تبدیل شد. مردم نیز بر مبنای آن مذهب، قرآن و حدیث را درک می کردند. کردستان تقسیم شده ی ما نیز، پیرو مذهب امام شافعی رحمه الله شدند.

ای جوان مسلمان، هنگامی که امام مالک رحمه الله کتاب الموطأ را تألیف نمود، خلیفه وقت هارون الرشید به ایشان گفت: می خواهم همه ی مردم به موطأ اقتدا نمایند به مذهب شما روی آورند امام مالک فرمود: این امر درست نیست زیرا هر یک از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و سلم، به شهر و دیاری رفته اند و حدیث حضرت صلی الله علیه و سلم را روایت کرده اند. بنابراین مردم هر منطقه ایی یک نوع آگاهی و فهم خاصی از دین داشته اند. نگا: (نور الابصار/ ۲۱۰).

اکنون ای جوان مسلمان، به موضوع گیری عادلانه این امام بزرگوار توجه کنید:

۱- نمی خواهد که اجباراً مردم از مذهب او تبعیت نمایند.

۲- اجازه نمی دهد که مردم از مذهب محل سکونتشان کنار زده شوند، تا اختلاف رخ ندهد.

ای جوان مسلمان، حالا مطمئنم که اساس مذهب و تقلید برای شما روشن شد. از این پس با سخنان فریبنده تحصیل کرده های پریشان خاطر و نارس فریب نخواهید خورد و از رساله های بی ارزش و رنگارنگشان پیروی نخواهید کرد. ان شاء الله تعالی.

مذهب کلامی امام اشعری

ای جوان مسلمان، لابد دیده اید که خوارج چگونه با مذهب اشعری مبارزه و مقابله می کنند. جوانان را به نحوی فریفته اند که لفظ اشعری به دشنام سر زبانشان مبدل شده، و چنانچه بخواهند تهمت را به کسی نسبت بدهند، می گویند: فلان کس مرد بدی است، چون اشعری است. یا می گویند: فلان کس عقیده ی بدی دارد، چون عقیده اش اشعری است!!! اکنون به یاری خدای بزرگ اصل و نسب و مذهب اشعری را تشریح می نماییم.

۱- ریشه ی نژادی و نسب امام اشعری: امام ابوالحسن اشعری، نامش علی پسر اسماعیل پسر اسحاق پسر سالم پسر اسماعیل پسر عبدالله پسر موسی پسر ابو برده پسر ابوموسی اشعری است. (روایت ابن عساکر از بیهقی).  
جد هشتم ایشان یعنی ابوموسی اشعری، یکی از اصحاب پیامبر است. این بزرگوار همراه خویشاوندانش تصمیم گرفتند که به مدینه بیایند و مسلمان شوند. سوار کشتی شدند و در داخل دریا راه را گم کرده و به حبشه رفتند. در آنجا با جعفر بن ابی طالب، که عمو زاده پیامبر بود، دیدار کرده و همراه او به خدمت پیامبر صلی الله علیه و سلم شرفیاب شدند، که پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از بازگشت از خیبر، آنان را در غنایم خیر سهیم نمود. نگا: (بخاری و مسلم).

۲- جایگاه و منزلت نیاکان امام اشعری: حضرت ابوموسی اشعری برکت را از پیامبر صلی الله علیه و سلم اخذ نموده، به نحوی که پیامبر صلی الله علیه و سلم ظرف آبی را طلبید، دست و صورت مبارکش را در آن شست و مقدار کمی از آن آب را در دهان مبارکش گردانید و آن را در داخل ظرف ریخت و سپس فرمود: بلال حبشی و ابوموسی اشعری از این آب بیاشامند و آن را بر صورت و سینه خویش بریزند و پیروزی آنان بشارت باد. آنگاه این دو صحابه بزرگوار، فرمان پیامبر صلی الله علیه و سلم را به جا آوردند. نگا: (مسلم و بخاری).

این حدیث بر اصالت نسب و نژاد امام اشعری دلالت دارد، زیرا پدر بزرگ ایشان برکت را از پیامبر اخذ نموده و نزد پیامبر بسیار محترم بود. نگا: (شرح صحیح مسلم بهامش قسطلانی/ ۳۹۲/۹).

۳- جایگاه قبیله ی اشعری: خداوند بزرگ در قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» مائده/ ۵۴. «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ أَشَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ وَقَالَ: هُمْ قَوْمُكَ يَا أَبَا مُوسَى» روایت حاکم و ابن عساکر. و ابن عساکر می گوید: ابو عبدالله

حافظ گفت: این حدیث صحیح است. «ای کسانی که به اسلام گرویده اید، اگر یکی از شما از دین اسلام برگردد، خداوند قومی را می آورد که آنان را دوست می دارد و ایشان نیز خدا را دوست می دارند و در برابر ایمان داران فروتن، و در برابر کافران نیرومندند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش ملامت گران نمی ترسند و احقاق این صفات نیکو به معنای تعظیم و احترام الهی به بندگان است و آن را به کسانی می بخشد که خود بخواهد، خدای بزرگ بسیار ثروتمند و آگاه است». آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم به ابوموسی اشعری گفت: مراد از قومی که در این آیه مطرح شده قوم تو است یعنی قبیله اشعری». نگا: (تبیین کذب المفتری، ص ۶۲).

همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «إِنَّ الْأَشْعَرِيْنَ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْغَزْوِ أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي أَنْاءٍ وَاحِدٍ بِالسَّوِيَّةِ، فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ» روایت بخاری و مسلم. «افراد عشیره ی اشاعره هنگامی که در میدان مبارزه یا خانه با کمبود غذا و خوراک روبرو می شوند تمام آذوقه هایشان را مخلوط کرده، سپس به طور یکسان به وسیله ی ظرفی آن را تقسیم می کنند، تا تهیدستان خود را سهیم کنند» پیامبر به خاطر این صفت نیکو فرمود: «فهم منی و أنا منهم» یعنی: «قبیله اشعری از من و من از ایشانم».

حال ای جوان مسلمان، آیا هیچ عظمت و احترامی بالاتر از این وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و سلم، ایشان را از عشیره ی خود و خویشان را از ایشان محسوب نمود؟ واضح است که قبیله ی پیامبر، قریش و از قبیله ی اشعری بزرگتر بود. ولی هر گاه پیامبر صلی الله علیه و سلم قبیله ای را محترم و معزز شمرده باشد، با خشم و کینه ی بدخواهان محقر نخواهد شد.

۴- بررسی مذهب اشعری: ای جوان مسلمان، هنگامی که این آیات و احادیث را برای خوارج و مجسمه ی (قائلین به جسم بودن خدا) معاصر می خوانیم می گویند: ما مخالف امام اشعری نیستیم، بلکه مخالف وابستگان به مذهب اشعری هستیم!؟ همچنین می گویند: امام اشعری از مذهب خود پشیمان شده، لکن مردم در تبعیت از مذهب قدیمی وی به خطا رفته اند.

اکنون ای جوان مسلمان، باید در جواب همچون افرادی گفت: شما به بز فروشی می مانید که می گوید: لنگ نیست ولی پایش شکسته!!؟

۵ - زندگانی اشعری: امام ابوالحسن اشعری در سال ۲۶۰ هـ ق در بصره متولد و به سال ۳۲۴ هـ ق در بغداد وفات یافت. یعنی ایشان به عنوان یکی از علمای سلف شناخته می شوند، زیرا در قرن سوم هجری زندگی کرده و عمر ایشان به مدت ۲۳ سال در دوران خلف نیز به درازا کشید. وی از باور راستین اسلام دفاع نمود. ایشان ابتدا معتزله بود، ولی با توفیق الهی، به مذهب اهل سنت و جماعت بازگشت. ایشان می فرماید: هنگامی که معتزله بودم، در خواب به خدمت پیامبر صلی الله علیه و سلم شرفیاب شدم، به من فرمود: «راهی را در پیش بگیر که من آن را به تو دستور داده ام، زیرا راه راست و دین من، فقط همان است». آنگاه به مذهب اهل سنت و جماعت بازگشته، و تألیفاتم را شروع و از اهل سنت حمایت کردم. به این ترتیب امام اشعری به عنوان امام اهل سنت و جماعت در باب اعتقادات شناخته شد.

تعداد کتاب هایی را که تا سه سال قبل از وفاتش تألیف نمود، بالغ بر دویست کتاب بوده، از جمله ی آنها تفسیر هفتاد جلدی قرآن کریم بود که متأسفانه این تفسیر امروز در دسترس نیست. بعضی افراد، معتزله را به سوزاندن و از بین بردن آن متهم می کنند. بیشتر کتاب های دیگر ایشان در باب حدیث، عقیده و ردّ اهل بدعت تألیف شده اند. نگا: (تبیین کذب المفتري/ ۴۳ و ۱۲۸).

۶ - انتخاب مذهب اشعری: حال ای جوان مسلمان، اشعری را شناختید و فهمیدید که ایشان چه دانشمند صاحب فضیلت، نسب و بزرگواری است. مطمئن باشید که وی در باب عقیده، پیشوای اهل سنت و جماعت است. پس اگر خوارج به شما گفتند: مذهب اشعری درست نیست یا امام اشعری از مذهبش رویگردان شده، و مردم در پیروی از مذهب کهن ایشان به خطا رفته اند، در جوابشان بگویید: ای برادر بزرگوارم، عکس گفته ی شما صحیح است و شما در اشتباهید، زیرا نمی گنجد که همه ی علمای دینی، از روی اشتباه به مذهب اشعری گرویده باشند. کسانی مانند: امام «الحاکم» صاحب المستدرک، امام فخر الدین رازی «صاحب تفسیر الکبیر، «ابن فورک»، «ابن عساکر» محدث دمشق، قاضی «عبدالوهاب المالکی»، «امام البیهقی»، «ابوذر المالکی»، «امام الحرمین»، «امام غزالی»، «خطیب بغدادی»، «امام مازری»، «امام نووی» مؤلف شرح صحیح مسلم، «ابن حجر عسقلانی» مؤلف فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، «امام قسطلانی» مؤلف إرشاد الساری فی شرح صحیح البخاری و «ابن حجر هیتمی»، مؤلف تحفة المحتاج. و سواى نامبردگان چندین علمای دیگر. هان! آگاه باش که ایشان اشعری های من هستند، بر راه راست

پیامبرند و هر کس این دانشمندان بزرگوار را گمراه بداند، خودش گمراه و راه دوزخ را در پیش گرفته است. بیابید و کتاب: «تبیین کذب المفتری فیما نسب للإمام الأشعری» را مطالعه کنید، تا بدانید که اشعری کیست و اشعری ها چه کسانی هستند. همچنین به «مفاهیم يجب أن تصحح/ ۵۰ و ۱۱۱ چاپ سوم» مراجعه نمایید.

اینک ای جوان مسلمان، به خوارج و مجسه ها بگویید: اگر با این پیشوایان جلیل القدر هم تنبیه نمی شوید، با صلاح الدین ایوبی کفر ستیز به میدان می آیم و شما را به سوی میدان ضلالت صلیبی ها می گریزیم که نوشته های پوچ و بی محتوایتان نیز، فریادریستان نخواهند بود. دکتر محمد عیاش الکبسی می گوید: صلاح الدین به دنبال راهی می گشت که بتواند اعتماد و اطمینان همگان را جلب کند و روح اختلاف و تفرقه را بمیراند، آنگاه مذهب اشعری را انتخاب نمود و مردم نیز این انتخاب را پذیرفتند. اتفاق و اتحاد، همگان را فرا گرفت بجز کسی که خداوند می خواست متحد نشود و بیشتر مسلمانان پیرو یک مذهب اعتقادی شدند.

سپس می گوید: این بود علت انتشار مذهب اشعری، به نحوی که سایر مذاهب فراموش شدند و هیچ مذهب دیگری به جز مذهب حنبلی باقی نماند. مذهب اشعری این موفقیت را تنها به پشتیبانی سلطان به دست نیامد زیرا اگر اینطور بود، به محض مرگ سلطان منحل می گشت. این مذهب احساس وابستگی به دیگر مذاهب را از بین می برد و یک مذهب میانه رو و معتدل است. نگا: (العقیده الإسلامیه فی القرآن الکریم و مناهج المتکلمین/ ۱۹).

آری اشاعره میانه روند و حد واسط بین معتزله و حشویّه میباشند، یعنی مانند معتزله از قرآن و حدیث دور نشده، و مانند حشویّه از عقل فاصله نگرفته اند. نیکی گذشتگان خویش را به ارث برده و از باورهای پوچ تمام اعراض نموده اند، و از اعتقادات پیامبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب حمایت نموده و دنیا را از علم و دانش پرکرده اند. نگا: (مقدمه ناشر تبیین کذب المفتری/ ۱۹ چاپ ۱).

اخیراً تحصیل کرده ی نارس سر گردان می خواهد ما را مشوش کرده، با زور و طمع دلار از مذهب اشعری منحرف گرداند و به گرداب خوارج و مجسمه گرفتار نماید، تا اعتماد و باور به شرح مسلم و فتح الباری را از دست بدهیم و برای پیروزی اسلام دیگر دنباله رو صلاح الدین ها نباشیم. به خدا که خیالی بیش نیست.

گروه خوارج

اینک ای جوان مسلمان، این موضوع را به دقت مطالعه کنید تا بدانید که خوارج یکی از هفتاد و دو گروه گمراه شده می باشد.

خوارج در زمان حضرت علی رضی الله عنه، {بعد از ماجرای حکمیت} ظهور کرده و نام شراة یعنی خریداران بهشت یا خود فروشان به خدای بزرگ، را برای خود انتخاب کردند. ولی مسلمانان، ایشان را خوارج خارج شدگان از دایره ی اهل سنت و جماعت نامیدند.

ریشه ی خوارج به مرد بی ادبی به نام حرقوص، ملقب به ذوالخویصره در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم باز می گردد. ماجرا از این قرار بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از غزوه ی حنین، مشغول تقسیم غنائم در بین مسلمانان بود که این بی ادب به ایشان اعتراض کرد و گفت: «یا رَسُولَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ اِعْدِلْ» ای پیامبر از خدا بترس و غنائم را عادلانه تقسیم کن. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر من عادل نباشم چه کسی عادل است؟ آنگاه حضرت عمر و حضرت خالد بن ولید گفتند: ای پیامبر دستور فرما تا گردنش را بزنیم، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: از او دست بردارید که از شالوده ی مذهب او گروهی پیدا می شوند، قرآن می خوانند ولی از گردنشان تجاوز نمی کند. مسلمانان را می کشند و از کافران اعراض می نمایند. اگر من زنده بمانم، مانند قوم عاد آنان را نابود می کنم». تا آخر این سه حدیثی که در بخاری و مسلم روایت شده اند.

سپس هنگامی که حضرت علی و حضرت معاویه مصالحه کردند و بر تشکیل هیأت تحکیم تصمیم گرفتند و حضرت ابوموسی اشعری به عنوان نماینده حضرت علی در این هیئت تعیین شد، یک گروه متحیر که عددشان دوازده هزار نفر بود، از لشکر حضرت علی منشعب و شعار (لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) را سر داده، و تهمت کفر را به امام نسبت دادند چون به تشکیل هیأت تحکیم راضی شده بود. آنها می گفتند: علی باید از کفرش توبه نماید، که در آن صورت مجدداً به سپاه او ملحق می شویم.

سپس روزی حضرت علی خطبه ای خواند و عملکرد خوارج را مورد اعتراض قرار داد. عده ای از آنان بر علیه حضرت قیام کرده و گفتند: (لا حکم إلا لله) یعنی داوری و حکمیت فقط از آن خداست. آنگاه حضرت در جوابشان فرمود: شما بر ما، سه حق دارید:

۱- شما را از مساجد منع نمی کنیم، تا ذکر خدا را در آنها بجا آورید.



۲- از غنایم و دستاوردهای اسلام محرومتان نمی کنیم، مادامی که با ما باشید.

۳- با شما نمی جنگیم، تا زمانی که با ما نجنگیده اید.

لکن خوارج از کارهای ناروای خویش دست برداشته، به نحوی که خود را از امور جزئی و ناچیز بر حذر داشته و در عین حال زشت ترین اعمال را مرتکب می شدند.

برای نمونه روزی عبدالله بن خباب بن ارت همراه همسرش به گروهی از خوارج برخورد، دید که یکی از آنها در زیر درخت دانه خرمايي را در دهان نهاد ولی همراهانش از او خشمگین شدند، چون بدون اجازه ی صاحبش آن را خورده بود. همچنین یکی از آنها خوکی را کشت که خشم همراهانش را برافروخت، چون آن خوک که غذای اهل ذمه بود را گشته بود. آنگاه خطاب به عبدالله گفتند: نظر شما راجع علی چیست؟ در جواب گفت: راه علی درست و او از شما عالم تر و برای اسلام متقی تر است. با شنیدن این جواب وی را جلوی چشمان همسرش سر بردند و شکم همسرش را دریدند و او را با جنینش به قتل رساندند.

آری کشتن خوک را حرام، ولی کشتن یک مسلمان صحابی زاده را حلال می دانستند. حضرت علی هنگامی که از این موضوع با خبر شدند، خود را برای مقابله با آنان آماده کرد و از ایشان خواست که قاتلان مجرم را تحویل دهند. ولی خوارج با درخواست حضرت مخالفت کرده و گفتند: ما به صورت دسته جمعی عبدالله و همسرش را به قتل رسانده ایم. زیرا مال و کشتن شما را حلال می دانیم. گروه خوارج آنگاه که دریافتند، امام دست بردارشان نیست تدریجاً متفرق شدند. به نحوی که از مجموع دوازده هزار نفر تنها چهار هزار نفر در میدان جنگ با امام حاضر و به مدت کمی همه آنان به هلاکت رسیدند، و فقط نه نفر توانستند خود را نجات دهند. سرانجام عده ایی از خوارج تصمیم گرفتند که حضرت علی و معاویه و عمرو بن عاص رضی الله عنهم را ترور نمایند. بدین ترتیب «عبدالرحمن ابن ملجم» برای ترور حضرت علی معین گردید. بالاخره این خارجی روسیاه، بامداد روز هفدهم ماه رمضان سال ۴۰ هـ ق، در جلوی خانه ی امام، با شمشیر ضربتی را بر فرق سر مبارک ایشان وارد کرد که بر اثر این زخم کاری، در روز یکشنبه حضرت وفات فرمودند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. برای آگاهی بیشتر از این موضوع نگا: (نور الأبصار/ ۹۸ الی ۱۰۴) همچنین (الخلفاء الراشدون، صص ۴۳۰ و ۴۴۲ و ۴۴۵).

نکته: شرکت کردن حضرت ابوموسی اشعری در هیأت «التحکیم» سبب شد که خوارج با قبیله اشعری و مذهب اشعری مخالفت ورزند زیرا امام اشعری از خانواده ی این صحابه ی بزرگوار بودند.

### خوارج وهابی

ای جوان مسلمان، گروه خوارج با شهید کردن حضرت علی رضی الله عنه، موفق نشدند که قدرت را به دست بگیرند، بلکه در صدد توطئه و دسیسه چینی ضد حکومت اسلامی بودند. بعضی اوقات تا آستانه نابودی پیش میرفتند، به طوری که تنها نامی از آنها می ماند.

لکن در آغاز سده ی دوازدهم قمری، بار دیگر سر بر آورده و به رهبری محمد بن عبدالوهاب وارد میدان اختلاف و منازعه با دولت اسلامی شدند. این بار خوارج نام «الموحدون» یعنی یکتا پرستان را بر خود اطلاق کردند، ولی مسلمانان آنان را وهابی - به نام عبدالوهاب که پدر رهبر این گروه بود - خواندند. لای کاش عنوان دیگری چون نزاعیه، مفرقه، عنادیه و غیره را بر ایشان اطلاق می کردند، زیرا پدر محمد یعنی عبدالوهاب مردی صالح، و از عملکرد جنجالی پسرش رنج می برد. م.}

### ارتباط انگلیس با وهابی ها

ای جوان مسلمان، بنیانگذار این گروه گمراه، (محمد بن عبدالوهاب) متولد سال ۱۱۱۱ قمری و متوفای سال ۱۲۰۶ قمری بود. نامبرده در آغاز یک طلبه ی دینی بود که در مدینه منوره تحصیل می کرد. وی در همانجا انحرافاتش را اظهار کرد که بالاخره کار به جایی رسید، که اساتیدش و شیخ سلیمان برادرش گفتار وی را رد کرده و علیه او کتاب هایی تألیف نمودند. لا جرم به شرق مکه و مدینه روی آورد و در آنجا با «محمد بن سعود»، امیر «درعیّه» که از عشیره مسیلمه کذاب بود هم پیمان شد، تا در راه انتشار ادعاهایش که می گفت: این مردم شش صد سال است که کافر شده اند و باید به سوی یکتا پرستی باز گردانده شوند او را یاری دهد. سپس هر کسی که راه آنان را پیش می گرفت به او دستور می دادند که سرش را بتراشد، یعنی چون تا به حال کافر بوده و به تازگی مسلمان شده است، باید

موی کفر را از خود جدا نماید. هنگامی که «محمد بن سعود» مرد، پسرش عبدالعزیز به جای او نشست و رهبر وهابی ها را یاری داد. نگا: (الفتوحات الإسلامیه، ص ۲۰۷ و ۲۰۸) و (الدُّرَرُ السَّنِيَّةُ، ص ۳۹ تا ۵۴).  
 ای جوان مسلمان، با این سر تراشیدن وهابی ها، حدیث پیامبر تحقق یافت که فرمود: «يَتِيَهُ قَوْمٌ قَبْلَ الشَّرْقِ مَحَلَّةٌ رُؤُسُهُمْ» روایت مسلم. «از طرف شرق مدینه منوره گروهی از راه راست منحرف و گمراه می شوند، علامتشان این است که سرشان تراشیده شده است. نگا: (شرح مسلم بهامش القسطلانی، ج ۵، ص ۳۵) و (روضه المحتاجین، ص ۴۰۳).

آنگاه دولت کافر انگلیس، به وسیله عبدالعزیز بن محمد بن سعود وهابی ها را یاری داد و برای ایشان مال و اسلحه فرستاد، تا به جایی رسیدند که علیه خلیفه اسلام جنگیدند و با پشتیبانی انگلیس رو در روی لشکر دولت اسلامی ایستادند و برای منافع انگلیس چندین شهر اسلامی مانند مکه، مدینه، کویت و... را تصرف نمودند. نگا: (کیف هُدمتِ الخلافة، ص ۱۳ و ۱۴).

ای جوان مسلمان، شما خوب می دانید هم اینک نیز ارتباط بین انگلیس ارباب و وهابی های نوکر از گذشته محکم تر و عاطفه و پیوند فی ما بینشان از مهر و شفقت بین مادر و دختر شدیدتر است. بفرما، با چشم خود دیدی، که در سال «۱۹۹۰» میلادی مطابق با «۱۴۱۱» هـ ق حزب بعث عراق کویت را اشغال کرد. رژیم بعثی می خواست که به سعودیه حرکت کند ولی انگلیس، آمریکا و فرانسه متفقاً به داد خاندان آل سعود وهابی رسیدند. علمای دینی وهابی نیز فتوا داد که کشتن مسلمانان عراقی به دست کافران جایز است!

ای جوان مسلمان، با چشم خود دیدید که موشک ها و هواپیماهای این سه دولت کافر، چگونه شهرهای اسلامی را بمب باران کردند و سرباز، زن، بچه و پیر مسلمان را تکه تکه کردند. شمار کشته های مردم مسلمان عراق اعم از کُرد و عرب و اقلیت های دیگر به هشتاد هزار نفر رسید. این از یک طرف، و از سوی دیگر نیز می بینیم که یهودی ها به کمک انگلیس، خاک فلسطین را اشغال نموده و تا به حال وهابی های سعودی حتی یک گلوله را به روی یهودی ها شلیک نکرده اند. گذشته از این «عبدالله بن باز» وهابی فتوا داد که صلح با یهودی های اشغالگر درست است. آری این پیوند به خاطر اینست که یهودی ها و وهابی ها هر دو نوکر انگلیسند. آری، صحیح است که پیامبر راجع به

خوارج می فرماید: «يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدْعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ» روایت بخاری و مسلم. «مسلمانان را می کشند و کاری به کافران ندارند».

ای جوان مسلمان، با چشم خود دیدید که در سال ۱۹۹۸ میلادی حکومت بعثی عراق، کردستان را بمب باران شیمیایی نمود. پنج هزار مسجد و چهار هزار روستا را تخریب کرد. بیش از یکصد و هشتاد هزار کرد مسلمان مفقود و مفقود الاثر نمود، ولی کسی اشکی برای ایشان نریخت زیرا مانند وهابی های سعودی نوکر انگلیس، فرانسه و آمریکا نبودند. کسی نمی گفت: ای کرد، از کدام دیاری؟

هم اکنون نیز به سبب ظلم حکومت بعثی عراق، و فتوای وهابی ها بیش از شش سال است که ملت کرد در گرسنگی و زیر بار تحریم اقتصادی به سر می برد و خاک کردستان عزیز همچون سرزمین حجاز به مرکز کافران فرانسه، انگلیس، آمریکا و سایر کشورها تبدیل شده است و همگام با وهابی ها، ملت کرد را به سوی گمراهی سوق می دهند. «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ نَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِنَا وَ قِلَّةَ حِيلَتِنَا، وَ هَوَانِنَا عَلَى النَّاسِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعِفِينَ».

ای جوان مسلمان، برخورداری که محمد بن عبدالوهاب گمراه به پشتیبانی عبدالعزیز آل سعود با دولت اسلامی کرد، قلم از بیان آن، ناتوان است. زیرا هر شهر و روستای تصرف شده را مورد غارت قرار داده و زن و بچه را می کشتند. آرامگاه مردان صالح را تخریب، و در بعضی نواحی آن را به دست شویی تبدیل می کردند. مسلمانان را در داخل مساجد به قتل می رساندند. مؤذن نایبایی را که بعد اذان بر پیامبر صلوات فرستاد، کشتند. محمد بن عبدالوهاب می گفت: گناه تنبک زن منزل زن فاحشه از مؤذنی که بر مناره مسجد بر پیامبر صلوات می فرستد، کمتر است.

کتاب های مذهبی را می سوزاندند و در کوچه ها پرت می کردند. مردم را از زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم باز می داشتند. همچنین در مقابل مرقد ایشان می گفتند: «عَصَايَ خَيْرٌ مِنْ مُحَمَّدٍ» این عصای من از پیامبر مفیدتر است. زیرا او فوت کرده و کاری از دستش ساخته نیست. تمام این اعمال ناشایست را تحت عنوان دعوت به سوی یکتا پرستی و خودداری از شرک انجام می دادند. نگا: «الدرر السنیه، ص ۴۱ تا ۵۴» و (الفتوحات الإسلامیه، ج ۲، ص ۲۰۶ الی ۲۶۹) و «روضه الصالحین، ص ۳۸۴ و ۳۸۰».

ای جوان مسلمان، آگاه باشید که خوارج امروز فردی مثل محمد بن عبدالوهاب را شیخ الاسلام، مجدد دین الاسلام، و بطل التوحید می نامند و می خواهند جوانان مسلمان را از چهار مذهب اهل سنت منحرف کرده، به سوی مذهب محمد بن عبدالوهاب پهلوان اختلاف و نابود کننده دولت اسلام، سوق دهند. آری همین محمد بن عبدالوهاب بود که از طریق «همفر» جاسوس انگلیس با دولت انگلیس هم پیمان شد و دولت اسلامی را تضعیف و راه را برای انگلیس هموار نمود، تا بتواند در سوم مه ۱۹۲۴ میلادی، خلافت اسلامی را متلاشی و دولت اسلام را پارچه پارچه کند و مسلمانان یتیم و بدون خلیفه، سرگردان شوند. «إنا لله و إنا إليه راجعون».

ای جوان مسلمان، به خاطر خدا از شما خواهش می کنم که راه مقدس محمد بن عبدالله صلی الله علیه و سلم را گم نکنید و راه غلط محمد بن عبدالوهاب را در پیش نگیرید.

#### سلفی های خوارج

ای جوان مسلمان، حال آنکه روشن گردید که کفار برای فرو پاشی خلافت اسلامی چه توطئه ای را طراحی کردند و خوارج در دوران حضرت علی و خلیفه ی عثمانی، چگونه با مسلمانان به مبارزه و دشمنی پرداختند. از آغاز قرن پانزدهم هجری، مسلمانان هوشیار شدند. چندین جنبش اسلامی شکل گرفت و بار دیگر روح جهاد و کفر ستیزی، در دل مسلمانان زنده شد. ولی متأسفانه این بار نیز خوارج قد علم کرده و برای بر هم زدن صف مسلمانان و سست کردن روحیه ی جهاد در دل آنان، تفرقه انگیزی را شروع کردند و به نام سلفی یعنی پیروان سلف، وارد میدان اسلام شدند.

در واقع سلفی های امروز، همان خوارج پیشین و دشمنان سرسخت سلفند. زیرا فقط ایشانند که چهار پیشوای سلف را تحقیر کرده، و آنان را به کشیش مسیحی و خاخام یهودی تشبیه نموده اند. تنها ایشانند که جوانان ما را درس داده و به آنان میگویند: این علماء، با کتابهای ورق زرد پرورده شده اند و از اسلام و علم، بی نصیبند. پیروان این چهار مذهب را گمراه شده و فاقد عقیده می پندارند!! گذشته از اینها می گویند: پیامبر کافر زاده است نعوذ بالله!

ای جوان مسلمان، به این ترتیب سلفی های خوارج به نام اسلام، اسلام را می کوبند و صف مسلمان را بر هم می زنند. اینک چون این نادانان در هیچ مدرسه دینی درس نخوانده و تحصیلات دینی را زیر نظر هیچ عالم دینی فرا

نگرفته اند، می بینید که همچون کور پا برهنه وارد دین اسلام شده و آن را مانند مسائل (مرام) حزبی به مردم معرفی نموده و شعارهای عجیب و متفاوت از مردم سر می دهند. خیلی واضح است که دعوت آنان، با دعوت اسلام متفاوت است و از شیوه تبلیغاتشان معلوم می شود که این بهشت پهناور را تنها از آن خود می دانند. اکنون بدانید، کسانی که هم اینک آسیاب نزاع و اختلاف را می گردانند در دست غرب اسیرند مانند آلبانی، ابن باز، صالح فوزان، عثیمین، محمد جمیل زینو و افراد دیگری که برای ایجاد اختلاف، به تشکیل مراکزی مانند: «مکتبه الغرباء در ترکیه، اداره البحوث العلمیه و الافتاء در سعودیه و مکتبه الدعوة، در انگلستان و آمریکا» اقدام می نمایند.

ای جوان مسلمان، نیک می دانید که کفار برای بر هم زدن صف مسلمانان و سست نمودن جنبش های اسلامی، تا چه حدی از این آشوبگران بهره می برند. زیرا همین مجرمانند که به نام پاکسازی عقیده در میان جوانان مجاهد نفوذ کرده و ایشان را به دشمن همدیگر تبدیل نموده اند. جهاد را از یادشان برده اند. برای این عمل زشت، مبالغ و کمک های کلانی را از کشورهای کافر دریافت می کنند و نوشته های رنگارنگ و زهر آگین را به صورت رایگان در بین جوانان منتشر می کنند و ایشان را به دشمنی با علمای اسلام فرا می خوانند و به آنها می گویند: تا عقیده ات درست نشود، نباید به جهاد بروید! بدین شیوه، جنبش های اسلامی را تضعیف می نمایند. دکتر وهبه مصطفی الزحیلی از زبان اندرسن انگلیسی نقل می کند که می گوید: «غربی ها به ویژه انگلیس از بروز و احیای اندیشه ی جهاد در بین مسلمانان بسیار می ترسند، مبادا که یکصدا شده و رو در روی دشمنانش بایستند». به این خاطر است که غربی ها و بویژه انگلیس، برای خاموش کردن تفکر جهاد، تلاش می کنند. نگا: (آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، ص ۵۹) و (فقه السیره، ص ۱۳۶).

ای جوان مسلمان، کفار غرب، تا همچون آشوبگران و اختلاف آفرینانی در کشورهای اسلامی داشته باشند و به وسیله آنان صف حرکت های اسلامی را متفرق، و به سبب دشمنی های بی فایده، جوانان را از جهاد دور نمایند از بکار گیری بمب و موشک علیه مسلمانان بی نیازند.

علائم خوارج

ای جوان مسلمان، بدین ترتیب کاملاً روشن شد که سلفی امروز، وهابی دیروز و خوارج پریروز همگی یکی هستند. هر سه گروه از یک سرچشمه ی گل آلود بدعت، آب می خورند و در دریای تاریک گمراهی شناورند. هدفشان بر هم زدن صف مسلمانان است. لذا بنده نیز چندین نشانه از خوارج را بیان می کنیم، تا ایشان را بهتر بشناسید و از آنان دوری نمایید و فریبتان را نخورده و سن جوانی را گزاف از دست ندهید. زیرا سهل فرمود: «هر کس از باور راستین و یکتا پرستی خالص برخوردار باشد، نباید به اهل بدعت اعتماد کند و با ایشان بنشیند. و باید دشمنی خویش را با او آشکار نماید. هر کس با بدعت گزار نرمی نشان دهد خداوند بزرگ حلاوت و لذت سنت را از او می ستاند. هر کس برای نیل به مقام دنیوی و طمع مال دنیا، از بدعت تبعیت نماید خداوند بزرگ او را خوار و حقیر می گرداند. هر کس با او بخندد خدای بزرگ نور ایمان را از دل او بیرون می برد. هر کس این مطالب را باور ندارد، می تواند آن را تجربه نماید. نگا: (مدارک التنزیل ج ۴، ص ۲۳۷)

۱- تکفیر مردم: یعنی به آسانی با ارتکاب یک گناه، اتهام شرک کافر شدن را به مسلمانان نسبت می دهند. «كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُرَاهُم (أَيَ الْخَوَارِجِ) شِرَارَ خَلْقِ اللَّهِ، وَقَالَ: إِنِطْلِقُوا إِلَى آيَاتِ نَزَلَتْ فِي الْكُفَّارِ فَجَعَلَوْهَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) روایت بخاری. «حضرت عبدالله پسر حضرت عمر رضی الله عنهما خوارج را بدترین افراد می دانست و می فرمود: ایشان آیات وارد شده در شأن کفار را بر مؤمنان اطلاق می نمایند».

به خاطر این صفت زشت آنان، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هُم شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ» روایت مسلم. «خوارج از تمام انسان ها و حیوانات بدترند». نگا: (إرشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۰، ص ۸۴).

۲- دائماً برای گمراه کردن نسل جوان در تلاشند: به ویژه جوانانی که سطح علمی پایینی دارند و فاقد تجربیات زندگی هستند. پس به همین منظور چندین تشکیلات به اصطلاح اسلامی را ایجاد کرده، و به نام تبعیت از سلف و پرهیز از بدعت جوانان را به دشمنی مسلمانان دعوت می نمایند.

۳- بسیار دروغ گویند: به دروغ شعار «القرآن و السنه» را در بین مسلمانان سر می دهند و به گفته های ظاهر زیبای درون آلوده، جوانان را طوری تفهیم می نمایند که فقط ایشان به قرآن و حدیث رفتار می نمایند و سایر مردم گمراهند. پس ای جوان مسلمان، آگاه باشید که به یک جوان خارجی تبدیل نشوید، چرا که عمر جوانی را از دست خواهید داد. پیامبر صلی الله علیه و سلم راجع به این دو علامت خوارج می فرماید: «سَيَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ

أحداثُ الأَسنانِ سُفْهَاءُ الأَحلامِ يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ البرِّيَّةِ يَقْرَأُونَ القُرْآنَ لا يَجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ فاذا لَقَيْتُمُوهُمْ فاقتُلُوهُمْ فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرًا لِمَنْ قَتَلَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ القِيَامَةِ» روایت بخاری و مسلم. «در آخر زمان گروهی پیدا می شوند که نو رسیده، نوجوان، کم عقل و کم فهمند. بهترین حرفها را می زنند و قرآن می خوانند، ولی از گردنشان به پایین تر تجاوز نمی کند. به علت سخت گیری و تندروری از دین خارج می شوند، همچنانکه تیر از کمان رها می شود. هر گاه با همچون افرادی برخورد کردید، آنان را بکشید زیرا کشتن ایشان در روز قیامت موجب اجر الهی است.» نگا: (شرح مسلم / ۵ / ۲۹).

ای جوان مسلمان، شما بخوبی می دانید که شعار مقدس «القرآن و السنه»، زیباترین سخن این افراد است ولی ایشان با دروغ آن را سر می دهند مانند گذشتگان خوارج، که شعار مشهور «لا حکم الا لله» را در برابر حضرت علی سر دادند. حضرت علی رضی الله عنه در جواب فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ أَرِيدُ بِهَا باطِلٌ» روایت مسلم. یعنی این عبارت زیبا و رساست، چرا که حکم و فرمانروایی را فقط از آن خدا می داند، لکن هدف از این جمله بر هم زدن صف مسلمانان می باشد، که امری ناروا است. بنابر این اگر خوارج امروزه نیز چنین ادعایی دارند باید شعار مذکور را رو در روی کفار سر دهند نه در برابر مسلمانانی که نسبت به خدا و پیامبر صلی الله علیه و سلم خاضع و فروتن است.

۴- به حفظ کردن قرآن، نماز و روزه بسیار اهمیت می دهند: نمازشان را به شیوه جدا از مردم اقامه می کنند. خود را خدا پرست جلوه می دهند، و از گناهان صغیره پرهیز می نمایند. ولی ارتکاب گناه کبیره برایشان هم چون آب خوردن آسان است. پیامبر صلی الله علیه و سلم راجع به این نشانه فرمودند: «يُخْرِجُ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي يَقْرَأُونَ القُرْآنَ لَيْسَ قِرَائَتُهُمْ بِشَيْءٍ يَقْرَأُونَ القُرْآنَ يَحْسُبُونَ أَنَّهُ لَهُمْ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ» روایت مسلم. «گروهی در میان امت من پیدا می شوند که از جماعت فاصله می گیرند. قرآن می خوانند، قرآن خواندن شما نسبت به تلاوت ایشان، و نماز و روزه تان در مقابل آنان ناچیز است. قرآن می خوانند و می پندارند که به نفع ایشان است. ولی در واقع قرآن ضد آنان است.» پس ای جوان مسلمان، شما نماز را فقط به خاطر خدا بخوانید، نه برای تحزب و حزب گرایی.

۵ - خودداری از نماز جماعت: خوارج از ادای نماز جماعت پشت سر دیگران خودداری می نمایند و آنان را کافر می پندارند، چرا که از بدی و منکر نهی نمی کنند!! نگا: (تحفة المحتاج / ۹ / ۶۷).



۶ - نسبت به پیامبر بی ادب و بی حرمتند. با صلوات فرستادن بر پیامبر، زیارت مرقد پیامبر و توسل به ایشان پناه بردن به خدا به وسیله پیامبر و... مخالفند. این صفت به استاد بی ادب گذشته شان باز می گردد که به پیامبر گفت: «اعدل... اتق الله» روایت بخاری و مسلم. هم اکنون نیز خوارج جمله ی «اتق الله» را به عنوان یک شعار اختصاصی به کار می برند.

۷ - نسبت به علماء اهل سنت و جماعت بسیار بی ادبند: از همان صده ی اول تا با امروز، تمام علمای اسلام را مشتبه و گمراه شمرده و تنها سخن خود و رهبرانشان را صحیح می دانند. حتی حضرت عمر رضی الله عنه را در موضوع طلاق ثلاثه مشتبه می شمارند. به اجماع علمای اسلامی باور ندارند. با پیشوایان چهار گانه اهل سنت مخالفند. علمای اسلام را با عنوان کشیش و خاخام نام می برند و به جوانان فریب خورده می گویند: مثل نصاری و یهود به حرف کشیش ها و خاخام ها گوش ندهید. و به خاطر این ویژگی زشت ایشان، پیامبر صلی الله علیه و سلم راجع به خوارج فرمود: «إِنَّهُمْ كِلَابٌ أَهْلُ النَّارِ» روایت حاکم. به راستی خوارج سگان اهل جهنمند. پس ای جوان مسلمان از شما خواهش می کنم، نسبت به علمای اسلام بی ادب نباشید و قدر، حرمت و مقام علمی آنان را نگاه بدارید.

۸ - پیوسته با مسلمانان درگیرند و ایجاد اختلاف می نمایند: نمی گذارند، مسلمانان از دین بهره بگیرند و در برابر کافران به قدرت واحد تبدیل شوند. در عین حال با کافران مرتبط و از ایشان کمک می گیرند. شهادت حضرت علی رضی الله عنه به دست خوارج و جنگ وهابیها با لشکر اسلام بهترین شاهد بر مدعا است. خوارج به نام «سلفی» هم اکنون نیز به همان شیطنت ها مشغولند. کتاب «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» را جلوی چشم جوانان پاره می کنند. زیرا مؤلفش ابن حجر عسقلانی شافعی مذهب و اشعری است. امام نووی رحمه الله مؤلف شرح صحیح مسلم را لکه دار نموده و او را دروغگو می نامند. زیرا شافعی مذهب و اشعری بوده است. هر عالم بزرگوار و صاحب منزلت دیگری را که محل استفاده مسلمانان باشد لکه دار می نمایند، تا جوانان را از نور علم و آگاهی آن بزرگواران محروم سازند. راجع به این نشانه زشت آنان پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدْعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ» روایت بخاری و مسلم. «خوارج مسلمانان را می کشند و از کافران اعراض می نمایند». همچنین می فرماید: «يَخْرُجُونَ عَلَيَّ حِينَ فُرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ» روایت بخاری و مسلم. یعنی در حالی که مسلمانان متفرق و بی قدرند، خوارج از مسلمانان جدا می شوند و علیه آنان قیام می کنند.

۹- همیشه از تشابهات قرآن و حدیث دم می زنند و آن را با درس می خوانند: مانند «استوی علی العرش» و «یدُ الله فوق ایدیهیم» و «و یبق وجه ربک» و الخ... با هوا و هوس خویش، آیات و احادیث را شرح و تفسیر کرده و برای منتشر کردن عقیده ی اهل تجسیم آنها را ملاک قرار می دهند و به نام پیروی از سلف و تنظیم عقیده، جوانان را از مسیر اهل سنت منحرف می سازند.

خداوند بزرگ در مورد این نشانه می فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» تا آخر آیه ۷ از سوره آل عمران. «کسانی که در دلشان بیماری و کجی وجود دارد و از راستی منحرف شده اند، خود را به آیات متشابهات مشغول می سازند، تا مردم را گمراه کنند و در بین آنها تفرقه بیندازند».

همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز بعد از قرائت این آیه فرمودند: «إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ» روایت بخاری و مسلم. «یعنی هرگاه همچون کسانی را مشاهده کردید که به دنبال تشابهات قرآن می گردند، بدانید که ایشان همان بدکارانی هستند که خداوند در این آیه از آنان نام برده است. پس خودتان را از شر ایشان مصون دارید». ابن حجر عسقلانی می فرماید: بحث و گفتگو از تشابهات قرآن برای اولین بار در میان یهودی ها آشکار و سپس در بین خوارج بروز کرد. (فتح الباری، ج ۸، ص ۲۶۷).

۱۰- تراشیدن موی سر: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «سِمَاهُمُ التَّحَالُقُ» روایت مسلم. یعنی علامت خوارج تراشیدن موی سر است. این موضوع را در بحث وهابی ها توضیح دادیم، ولی امروزه این نشانه کمتر قابل مشاهده است. امام نوری رحمه الله می فرماید: این حدیث دلیل مکروه بودن تراشیدن موی سر نیست، بلکه بیانگر یکی از نشانه های خوارج است. البته بعضی علائم حرام و بعضی دیگر حلال است. سپس می فرماید: تراشیدن موی سر در هر زمانی جایز است، منتهی در صورت بر نیامدن از عهده ی نظافت موها، تراشیدن موی سر سنت است. (شرح مسلم در حاشیه عسقلانی، ق ۵، ص ۲۷).

۱۱- در هم پیچیدن و جمع کردن دامن لباس هایشان: حضرت ابو سعید خدری در وصف رهبر پیشین خوارج می فرماید: «فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفُ الْوَجْتَيْنِ، نَاشِزُ الْجَبْهَةِ، كَثُّ اللَّحْيَةِ، مَحْلُوقُ الرَّأْسِ، مُشَمَّرُ الْإِزَارِ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ» روایت بخاری و مسلم. «مردی با چشمان فرو رفته، گونه های برجسته، پیشانی برآمده، ریش پرمو، سر تراشیده و دامن در هم پیچیده گفت: ای پیامبر خدا از خدا بترس!!»

ای جوان مسلمان، در اینجا هدف ما اینست که خوارج امروزی مانند رهبر پیشینیان دامن شلوار خود را پیچیده و جمع می کنند. پس با توجه به اینکه ایشان این کار را به عنوان یک شعار مذهبی خویش تلقی می نمایند، این درهم پیچیدن از نوع بدعت قبیحه و زشت محسوب می شود، در غیر این صورت کوتاه کردن دامن سنت و دراز کردنش تا زیر قوزک پا، برای فخر فروشی، حرام است. همچنانکه در حدیث بخاری و مسلم آمده، هر کس برای فخر فروشی و تکبر دامن لباسهایش را بر زمین بکشد، خدای بزرگ با چشم رحمت به او نگاه نمی کند. ولی اگر به عنوان هوا و تکبر نباشد، گناه نیست. برای توضیح این دو حدیث، نگا: (ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، ۶/۹۰ و ۴۲۲) و (شرح مسلم ۸/۳۷۷).

ای جوان مسلمان، از شما خواهش می کنم به فرمان خدا و پیامبر رفتار کنید و خود را از خوارج بر حذر دارید. بدانید که خوارج با امام اشعری و مذهبش بسیار مخالفند، زیرا ایشان از نسل حضرت ابوموسی اشعری است که صحابه ی پیامبر و در هیأت التحکیم {داوری}، نماینده ی حضرت علی بود. همچنانکه قبلاً یاد آور شدیم.

مجسمه (قائلین به جسم بودن خدا)

مجسمه یک گروه اهل بدعت و ضلالتند، که می گویند: خداوند دارای جسم و جوارح بوده، و بر روی عرش قرار گرفته است. نگا: (شرح المواقف، ج ۲، ص ۴۹۲).

ای جوان مسلمان، عقیده ی مجسمه مبنی بر اینکه خداوند بر روی عرش قرار دارد، از یهودی ها گرفته شده است. علمای تفسیر می فرمایند: یهودی ها گفتند خداوند در روز یکشنبه خلقت آسمان و زمین را آغاز کرد و روز جمعه آن را به اتمام رسانید. سپس در روز شنبه خستگی را در کرد و بر عرش تکیه نمود. خدای بزرگ در رد آنان این آیه را نزل فرمود: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِنَ لُغُوبٍ» ق/۳۸. «یعنی آسمانها و زمین و موجودات بین آن دو را ظرف شش روز آفریدیم و اصلاً خسته نشدیم». نگا: (روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۹۲) و (تفسیر الکبیر، ج ۲۸، ص ۱۸۴). امام ابن حجر عسقلانی می فرماید: «یهودی ها به تجسیم (قائل شدن جسمیت برای خدا)، اعتقاد دارند و معتقدند که خداوند جسم است، و دارای اعضاء می باشد. همچنانکه (مشبه)، تندروهای این امت نیز بر این باورند. (فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۴۹۰ و ۴۹۱).

ای جوان مسلمان، بسیار آگاه باشید که خوارج شنبه پرست امروز و دیروز و پریروز، دارای همین اعتقاد یهودی ها هستند، و بی شرمانه می گویند: هر کس نگوید که خدا بر روی عرش قرار گرفته است، کافر شده و باید کشته شود و جنازه اش را باید به زباله دان انداخت و دارایی اش به عنوان غنیمت تحویل بیت المال گردد!!.

من هم می گویم: ای شاگردان مدرسه ی تورات اگر علمای امت محمد صلی الله علیه و سلم را کافر می دانید، اندک وجدانی داشته باشید که حداقل به اندازه ی یهودی های کافر، حق تدفین در گورستان مسلمانان را به آنان بدهید. اگر از خداوند بزرگ هم نمی ترسید و مردم را تکفیر می نمایید، شما ای تحصیل کرده های نارس، از علم و دانش مؤلف شرح مسلم، فتح الباری و دیگر دانشمندان اهل سنت حیا کنید. چرا که عوعو سگ، روبروی آسمان فقط باعث خسته شدن دهان اوست.

ای جوان مسلمان، خوارج و مجسمه که عقیده ی یهودی ها را منتشر می نمایند، به آیه ی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» استدلال می نمایند. همچون یهودی ها و برای خدمت به ایشان، معنی این آیه ی کریمه را تحریف کرده و به دور از واقعیت تفسیر می کنند و می گویند: «خداوند بر روی عرش مستقر است».

ای جوان مسلمان، برای اطمینان خاطر شما نسبت به این که مذهب اهل سنت اعم از دسته سلف و خلف خداوند را بی مکان و غیر قابل قرار گرفتن در محل و مکان می دانند، در اینجا مذهب اهل سنت را در مورد این آیه تحریر می نمایم:

۱- حضرت علی، ام سلمه، امام ربیع و امام مالک در تفسیر آیه ی مذکور می فرمایند: «الْإِسْتَوَاءُ مَعْلُومٌ وَالْكَيفُ مَجْهُولٌ وَالْإِيْمَانُ بِهِ وَاجِبٌ وَالسُّؤَالُ عَنْهُ بِدْعَةٌ» اخراج اللالكائى. «معلوم است که استواء صفت خداست، ولی کیفیتش مجهول و ایمان به این صفت واجب، و پرسش در مورد آن بدعت است. نگا: (فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۵۰۱) و (الإنقان، ج ۲، ص ۶).

۲- عن مجاهد: «إِسْتَوَى: عَلَا عَلَى الْعَرْشِ» روایت بخاری. یعنی خداوند بر عرش بلند شد. مقصود از این حدیث، علو مرتبه و مقام است نه قرار گرفتن جسمانی. ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث نظریه ی مجسمه را، مبنی بر جای گیری خدا بر روی عرش رد کرده و می فرماید: «ابن بطال فرمود گفته ی مجسمه {اهل تجسیم} باطل است زیرا سکونت و قرار گرفتن برای جسم به کار می رود». سپس می فرماید: «خدای بزرگ جسم نیست پس نیازی به

محل ندارد، تا در آن قرار گیرد. و بی شک خداوند در ازل موجود و بی مکان بوده است». نگا: (فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۵۰۰ و ۵۱۲).

۳- پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» روایت بخاری راجع به ابتدای خلقت و در حدیث دیگر «ثُمَّ خَلَقَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ» روایت احمد و ترمذی با سند صحیح. «خداوند در ازل موجود بود و غیر از او چیز دیگری نبود، سپس عرش خود را بر روی آب بنا نهاد». بنابراین نه عرش و نه هیچ جای دیگری در ازل وجود نداشت، تا خداوند در آن قرار گرفته، و یا بر بلندای آن جایگزین شده باشد. بدیهی است که ازلیت و ابدیت ذات و صفات خدا، واجب است لذا همچنانکه در ازل فاقد صفت جای گیری بوده است، بعد از آفرینش کائنات نیز از صفت مذکور، مبراً است، و قائل شدن به صفتی که در ازل برای خدا وجود نداشته باشد جائز نیست. همچنان که امام علی طحاوی در کتاب عقیده اش این مطلب را توضیح داده است.

#### بدعت

تعریف: بدعت در لغت هر چیز نو پیدایی است که شبیه آن قبلاً وجود نداشته باشد. و در اصطلاح شرعی چیزی را گویند که بدون فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و سلم و بدون دلیل شرعی خصوصی یا عمومی ایجاد شده باشد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «كُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ» روایت مسلم. «هر بدعتی گمراهی است».

بدعت دارای دو قسم است: امام شافعی رحمه الله فرمود: «مَا أَحْدَثَ وَ خَالَفَ كِتَاباً أَوْ سُنَّةً، أَوْ إِجْمَاعاً أَوْ أَثَرًا، فَهُوَ الْبِدْعَةُ الضَّالَّةُ، وَ مَا أَحْدَثَ وَ لَمْ يُخَالَفْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ الْبِدْعَةُ الْمَحْمُودَةُ» نووی و ابن حجر این فرموده را نقل کرده اند. «هر امری که در دین ایجاد گردد و با قرآن یا حدیث، یا اجماع و یا آثار سلف مخالف باشد، بدعت گمراهی یعنی قبیحه، و هر چیز نو پیدایی که با هیچ یک از این چهار سند مخالف نباشد، بدعت نیک یعنی حسنه است. نگا: (تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۳، ص ۲۲) و (فتح المبین شرح الأربعین/ ۹۵ و ۹۷).

سند: بنا به فرموده ی امام شافعی، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ عَمَلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ عَلَيْهِ» روایت مسلم «یعنی هر کس هر عمل دینی که انجام دهد، مادامی که مشمول امر و فرمان ما نباشد، بر او بازگردانده می شود». پس عبارت «كُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ»، دارای یک مفهوم عام است ولی جمله ی «لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا» که جزئی از

حدیث مذکور می باشد، آن معنا را تفسیر و مفهوم خاصی را برایش استخراج کرده است، پس باید گفت: هر بدعتی گمراهی است به جز بدعتی که داخل یکی از اصول شرعی باشد. برای نمونه چاپ کردن قرآن یک بدعت نو پیدا، ولی فرمان پیامبر صلی الله علیه و سلم «بَلِّغُوا عَنِّي وَاَوْ آيَةٍ» روایت بخاری است. «یعنی به جای من قرآن را به اتمم ابلاغ کنید و لو یک آیه هم باشد».

بنابراین چاپ قرآن، یک بدعت صحیح است. همچنین رنگ آمیزی مسجد بدعت، ولی مشمول هیچ یک از آن چهار سند ارائه شده از جانب امام شافعی نیست، لذا بدعت قبیحه است. با توضیح مذکور، منظور امام نووی رحمه الله روشن می گردد که در شرح حدیث «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» می فرماید: معنای عام این حدیث تخصیص شده و مراد از بدعت، اکثر بدعت ها است. سپس می فرماید: تخصیص این حدیث از قبیل تخصیص آیه «تُدْمَرُ كُلُّ شَيْءٍ» است. (احقاف/۲۵) باد شدیدی که اکثر اشیاء را از بین می برد. نگا: (شرح مسلم بهامش القسطلانی، ۱۶۲/۴).

ای جوان مسلمان، از فرموده ی امام شافعی رحمه الله آشکار می گردد که تقسیم بدعت به دو بخش حسنه و قبیحه، فرمایش یک فرد عرب زبان و قریشی نژاد است که به خوبی، از سیاق کلمات و گفتار مبارک پیامبر که می فرمایند: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» مفهوم را درک می کرد. زیرا این تعبیر خاص زبان و اصطلاح قوم ایشان است. پس چنانچه یک تحصیل کرده ی ناپخته گفت: امام شافعی آن حدیث را درک نکرده، در جوابش بگویید: ای نادان، غوک سیاه و چرکین ضلالت کی می تواند در برابر نهنگ دریای علم و دانش نبوت مقاومت نماید؟

بدعت از دیدگاه آراء شرعی

ای جوان مسلمان، بنا به فرموده ی امام ابن عبدالسلام، امام نووی، امام ابن حجر عسقلانی و امام ابن حجر هیتمی رحمهم الله بدعت از دیدگاه شریعت اسلام به پنج قسم تقسیم می شود:

- ۱- بدعت واجب: مانند آموختن علم صرف و نحو، لغت و غیره برای فهم قرآن و حدیث.
- ۲- بدعت حرام: مانند منتشر نمودن مذاهب اهل بدعت، چون مجسمه، خوارج و غیره.
- ۳- بدعت مندوب: مانند احداث مدارس و محل زندگی برای مسلمانان خداپرست بی بضاعت و مجاهدان اسلامی در مرز بین اسلام و کفر.

۴- بدعت مکروه: مانند رنگ آمیزی و تزیین مساجد.

۵- بدعت مباح: مانند سیر شدن، خوردن غذای لذیذ و پوشیدن لباس زیبا و قیمتی. نگا: (قواعد الأحكام، ج ۲، ص ۱۷۳) و (شرح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۲) و (فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۵۳) و (فتح المبین شرح الأربعین، ص ۱۹۷) و (البدعة) نوشته دکتر عبدالملک سعدی صفحه (۱۱ تا ۱۵).  
ای جوان مسلمان، آگاه باشید که این دانشمندان ستارگان تابناک اهل سنت و جماعتند. باشد که زغال های سیاه بدعت و گمراهی، رفته رفته در آتشکده ی جهل و نادانی بسوزند و به خاکستر مبدل گردند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم

ای جوان مسلمان، امام ابن بطال، قاضی عیاض و چند تن از علمای دیگر می فرمایند: محبت دارای سه نوع است: اول: محبت بزرگی و محترم شمردن مانند محبت و دوست داشتن والدین؛ دوم: محبت ترحم و مهربانی چون محبت کردن به فرزند؛ سوم: محبت احسان و هم نوعی مانند محبت به سایر مردم. حال با توجه به اینکه پیامبر ما را به سوی نیکی هدایت کرده و از آتش دوزخ، رستگاران فرمودند، واجب است که محبت ایشان را با هر سه نوعش، بیش از هر کس دیگری در دلمان جای داده و راهش را ادامه دهیم و از شریعتش حمایت نماییم. همچنانکه فرمودند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ وُلْدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» روایت بخاری و مسلم. «کسی از شما ایمانش کامل نگردد، تا اینکه مرا از فرزندان، پدر، مادر و همه ی مردم، بیشتر دوست داشته باشد». پس رعایت حق پیامبر صلی الله علیه و سلم، بر حق هر سه صنف مذکور مقدم تر بوده، و واجب است که جان و مال و فرزند و خویشانمان را در راه ایشان فدا کرده، و احترامش را بیش از پدرانمان و همه مردم نگهداریم. زیرا این بزرگ مرد، در حق ما نیکی کرده و هر کسی فاقد این باور باشد، ایمانش ناقص است. نگا: (شرح مسلم بهامش القسطلانی، ج ۱، ص ۳۲۹).

آری، هر کس که رسول خدا را از جانش بیشتر دوست ندارد، ایمانش کامل نیست. زیرا حضرت عمر رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ الْآنَ وَاللَّهِ لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ

نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْآنَ يَا عُمَرُ» روایت بخاری. «عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله شما در نزد من از همه چیز محبوبترید، مگر از جانم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: ایمانت کامل نگردد، تا مرا از جانت نیز بیشتر دوست بداری. آنگاه حضرت عمر فرمود: اکنون قسم به خدا تو را از جانم بیشتر دوست دارم. پیامبر فرمودند: ای عمر اینک ایمانت کامل است.»

آری، باید معتقد باشیم که عظمت و حرمت پیامبر صلی الله علیه و سلم، از هر انسان و فرشته ای بیشتر است. منتهی نباید او را به رتبه ی خدایی برسانیم، همچنانکه می فرماید: «لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ، فَقُولُوا عَبْدَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ» روایت بخاری. «مرا از حد خودم، فراتر نبرید مانند نصاری که حضرت عیسی ابن مریم علیه السلام را از حد خود بزرگتر کرده، گفتند: پسر خداست. همانا من بنده خدا هستم، پس به من بگویید: بنده خدا، رسول خدا.»

ای جوان مسلمان، از این احادیث روشن شد که محبت و احترام پیامبر صلی الله علیه و سلم واجب و مکمل ایمان است. ولی اعتلای ایشان به مقام الوهیت، حرام و موجب کفر است. لذا شیخ بوصیری در قصیده ی بُرده ضمن اشاره به احادیث مذکور، می فرماید:

وَأَحْكُمُ بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَأَحْتَكُمُ	دَعَ مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ
وَأَنْسُبُ إِلَى قَدْرِهِ مَا شِئْتَ مِنْ عَظْمٍ	فَأَنْسُبُ إِلَى ذَاتِهِ مَا شِئْتَ مِنْ شَرَفٍ
حَدًّا فَيُعْرَبُ عَنْهُ نَاطِقٌ	فَإِنَّ فَضْلَ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهُ

آنچه ترسا گفت اندر حق عیسی تو مگو

پس بگو در حق سید هرچه خواهی از حکم

نسبتش با ذات او کن هر چه خواهی از شرف

نسبتش با قدر او کن هر چه خواهی از عظم

فضل و جاه مصطفی حدی ندارد در کمال

تا تواند کرد شخصی روشن آن را بیش و کم



مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم

ای جوان مسلمان، شما می دانید، که اهل کفر در گذشته چگونه با پیامبر صلی الله علیه و سلم دشمنی کرده، و برای نابودی ایشان چندین توطئه را طراحی نمودند. اما خداوند بزرگ آن جناب را مصون و آئینش را پیروز گردانید. از آن روز تا امروز نیز، پیوسته مخالف اسلام و دشمن رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوده اند. یعنی بعد از وفاتش نیز همیشه تلاش کرده، که جامعه ی اسلامی را از محبت و تبعیت ایشان دور نمایند. برای تحقق این هدف از هر قدرت و راهکاری استفاده می نمایند و می خواهند مسلمانان را از درود فرستادن، قدر دانی و زیارت قبر آن بزرگوار دور نمایند.

ای جوان مسلمان، یک مسؤول وزارت خارجه ی فرانسه می گوید: «وَمَا قَبْرُ مُحَمَّدٍ إِلَّا عَمُودٌ كَهْرُبَائِيٍّ يُبْعَثُ الْجُنُونَ فِي رُؤُسِ الْمُسْلِمِينَ»، سپس می گوید: «أَعْتَقِدُ إِنَّ مِنَ الْوَاجِبِ تَدْمِيرُ الْكَعْبَةِ وَوَضْعُ قَبْرِ مُحَمَّدٍ وَجُتْنَهُ فِي مُتَحَفِ اللُّوفْرِ». «قبر محمد یک استوانه ی الکتریکی است که بر سر مسلمانان شوک وارد کرده و ایشان را دچار دیوانگی می کند. من معتقدم که تخریب کعبه، خانه ی خدا و انتقال قبر و جسد محمد به موزه ی لور فرانسه ضروری است». نگا: (دمروا الاسلام، ص ۴۴).

ای جوان مسلمان، مسؤول فرانسوی را دیوانه میندازید، که او ما را دیوانه می داند. جنون ما مسلمانان بر اثر همان لذتی است که هنگام زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم برای ما حاصل شده، احساس می کنیم که در باغ بهشت و بر لب حوض کوثر، در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و سلم هستیم، همچنان که می فرمایند: «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَ مَنبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ مَنبَرِي عَلَى حَوْضِي» روایت بخاری و مسلم. «فاصله بین منزل من (حجره ایی که پیامبر صلی الله علیه و سلم در آن مدفون است) و منبر خطبه ام، یکی از باغ های بهشت است و منبرم بر روی حوض من کوثر قرار گرفته است».

توطئه ی نافرجام

ای جوان مسلمان، بخوبی می دانید، که اهل کفر از طعم و بوی این باغ پر گل و میوه ی ایمانی {مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم} محرومند. بنابراین همیشه در تلاشند که چندین مسلمان ساده لوح را فریب دهند، برایشان دُهل زده و

بگویند: زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم حرام است، تا بدین وسیله، خود را از طعم و بوی این گلزار بهشت محروم سازند. در واقع این تلاش و فعالیت کفار تنها خاص امروز نیست، بلکه به دوران پهلوان اسلام، سلطان صلاح الدین ایوبی بر می گردد و علتش همان خشم و کینه ایی است، که آنان به ویژه کفار فرانسوی نسبت به مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم دارند. عده ای از مورخان اسلامی، مانند «ابن الأثیر»، «ابن جبیر» و «المقریزی» نقل می کنند که یک فرمانده ی صلیبی در قلعه ی «الکرک» بود، به نام «ریجنالد» فرانسوی، که او را «البرنس، ارنات» می خواندند. نامبرده به سال «۵۷۸» قمری چندین کشتی دریائی را ساخت و پر از نیرو نمود، آنگاه همراه سربازانش به مکه و مدینه هجوم آوردند، تا کعبه ی مقدس را تخریب کنند و جنازه ی پاک رسول خدا صلی الله علیه و سلم را از قبر مبارکش بیرون آورده، به فرانسه ارسال دارند و دیگر نگذارند که مسلمانان به صورت رایگان و بی پول آن را زیارت نمایند. هنگامی که خبر این حمله به صلاح الدین ایوبی رسید، بی درنگ دستور داد که نیروی دریائی اسلام در مصر به فرماندهی «حسام الدین لؤلؤ» هر چه سریع تر حمله ی آنها را نقش بر آب کند. لذا سپاه اسلام از طریق دریای سرخ به سوی کفار صلیبی حرکت کرده و در حالی که تنها مدت یک روز مانده بود که صلیبی ها به مدینه ی منوره برسند، مجاهدین اسلام برای رویارویی با آنها در سرزمین حجاز پیاده شده و با آنان مقابله کردند و از راست و چپ، بگیر و بکش در ظرف پنج روز همگی را به هلاکت رساندند و یکصد و هفتاد تن را به اسارت گرفتند و اسیران را به چندین شهر مختلف روانه کرد، تا در برابر چشمان مردم کشته شوند. باشد که سایرین عبرت بگیرند. لکن ریجنالد کافر توانست که خود را نجات دهد و به قلعه ی الکرک در اردن برسد. آنگاه صلاح الدین نذر کرد که اگر او را دستگیر نمایند، با دست خود به قتلش برساند. ولی این کافر سنگدل با شکست مذکور پند نگرفت و در سال های «۵۸۲ و ۵۸۳» قمری، شروع به راهزنی کرد. کاروانیان و حجاج مسلمان را دستگیر می کرد و مورد آزار و مسخره و توهین قرار می داد و می گفت: به پیامبرتان محمد صلی الله علیه و سلم بگویید: به دادتان برسد و شما را یاری دهد. صلاح الدین با شنیدن این خبر، مجدداً بر خود نذر کرد که در صورت دستگیری ریجنالد، شخصاً او را به هلاکت برساند. این بار نیز با یکصد و پنجاه هزار مجاهد مسلمان گرد و تُرکمن، سپاهی را تدارک دید و در «۲۴» ربیع الثانی سال «۵۸۳» هـ ق مطابق با دوم تموز سال «۱۱۸۷» میلادی، صلیبیان را در حُطین مورد تاخت و تاز قرار داد. بعد از درگیری شدید، خداوند پیروزی را نصیب اسلام کرد. پادشاه قدس همراه ریجنالد کافر، اسیر شدند.

آنگاه صلاح الدین از ریجنالد خواست که ایمان بیاورد و مسلمان شود، ولی نامبرده از قبول این درخواست خودداری کرد. لذا صلاح الدین با زدن ضربه ایی به میان دو شانه اش، نذر خود را اداء کرد و این جمله را بر زبان آورد: «ها: أَنَا ذَا أَنْتَصِرُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» «آگاه باش که منم، انتقام پیامبر صلی الله علیه و سلم را می گیرم». سپس نگهبانان، نامبرده را به بیرون انداخته و از پای در آوردند. منابع این مطالب عبارتند از: ۱- اکامل فی التأریخ، ج ۹، صص ۱۰۹ و ۱۷۴ و ۱۷۷. ۲- رحلة ابن جبیر، ص ۳۰. ۳- خطط المقریزی، ج ۲، ص ۸۶. ۴- شعله الإسلام، ص ۹۴ الی ۹۶.

ای جوان مسلمان، میندارید که جنگ اسلام و کفار صلیبی به پایان رسیده است. آنان برای ضربه زدن به اسلام، همیشه مشغول توطئه بوده و خشم و کینه شان نسبت به اسلام روز به روز افزون می شود، همین باعث شد که جنگ جهانی اول را بپا کنند. سال «۱۹۱۴» میلادی، یکی دیگر از رهبران صلیبی به نام «غورو» ی فرانسوی شهر دمشق را اشغال کرد، و بر سر قبر صلاح الدین حاضر شد و گفت: «ها: قَدْ عُدْنَا يَا صَاحَ الدِّينِ» «آگاه باش ای صلاح الدین! که دیگر بار نیز آمدیم». نگا: «الإمام أمجد الزهاوی، ص ۴۸».

ای جوان کرد مسلمان، صلاح الدین ایوبی یک کرد مسلمان و جدّ من و شما است. با دقت تأمل کنید به دلیل دلسوزی بیش از حد نامبرده برای اسلام چه بلای را بر سر ملت کرد مسلمان آورده اند؟! چگونه کردستان را تجزیه کردند.

از سوی دیگر خوارج هیچ احترام و ارزشی برای صلاح الدین قائل نبوده و او را در زندان تاریخ، به مرگ محکوم می کنند!! زیرا صلاح الدین کافر ستیز، مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم را از توطئه ی صلیبی ها نجات داد. ولی محمد بن عبدالوهاب مسلمان ستیز را با القابی چون شیخ الإسلام و رئیس الموحدین نام می برند! چرا که وی مخالف سر سخت قبر پیامبر صلی الله علیه و سلم، و زیارت آن بود. تنها به علت پیوند مستحکم وهابی های خارجی و صلیبی های کافر بود که در سال «۱۹۹۰» میلادی بار دیگر صلیبی ها وارد سرزمین های اسلامی شدند. {هجوم آمریکا، فرانسه و انگلیس به خاک عراق هنگامی که دولت صدام حسین، کویت را اشغال نمود. م.} از درگاه خداوند منان استدعا می کنم: «خدایا به حال و روزگار مسلمانان رحم بفرما، که صلاح الدین دیگری ظهور کند».

قاضی محی الدین خطیب دمشقی در مدح صلاح الدین اشعاری را به این مضمون سروده است، خدایش پاداش و جزای خیر دهد و از او خوشنود باد. «حمد و سپاس خدای را که به وسیله صلاح الدین کرد، دولت صلیبی را خوار و ذلیل گردانید و دین محمد مصطفی، پیامبر عرب زبان را قوت بخشید. .... ای صلاح با یورش به دشمنان اسلام، روی گردان را سفید نمودی و کردها همچون ستارگانی، در آسمان مجد و عظمت ظاهر شدند. .... اسلام را زنده کردند و با پیروی از مرد مخلصی در راه خدا، عزت اسلام را جشن گرفتند. .... مبارزه ی تو ای صلاح الدین، قوم کینه توزی را درمانده و شگفت زده کرد. .... قومی که با غرور می گفتند: آیا کرد می تواند، دین اسلام را عزت و نصرت بخشد؟ پس به آنان بگو: دین از آن خداست، نه کرد و عرب».

«زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم و سایر مسلمانان

ای جوان مسلمان، اینک می دانید، که اهل کفر نسبت به مرقد پیامبر چقدر کینه توزند. پس جای تأسف است که می بینیم، چند شاگرد ریجنالد فرانسوی، دُهل کفر را می زنند و می گویند: زیارت مرقد پیامبر بدعت و حرام است، بلکه فراتر از این می گویند: اقامه ی نماز در هر مسجدی که در داخل آن قبر وجود داشته باشد، باطل و شرک است. پس خواندن نماز در مسجد پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز باطل است، زیرا هم اکنون قبر آن حضرت صلی الله علیه و سلم، حضرت ابوبکر و حضرت عمر در مدینه ی منوره جزو محوطه ی مسجد پیامبرند. ولی این گفته مخالف با اجماع علمای اسلام بوده و تنها بر زبان کینه توزان پیرو ریجنالد جاریست.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَقَدْ أُذِنَ لِمُحَمَّدٍ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ أُمَّهِ، فزُورُوهَا فَإِنَّهَا تُذَكِّرُ الْآخِرَةَ» روایت مسلم و ترمذی. «البتة قبلاً شما را از زیارت قبور بر حذر داشته بودم، اینک به محمد رخصت داده شد که قبر مادرش را زیارت نماید. پس شما نیز زیارت قبور را انجام دهید که رستاخیز را به یادتان می آورد».

نگا: (شرح مسلم، ج ۴، ص ۳۱۵).

ای جوان مسلمان، کلمه ی «فزوروها» امر پیامبر صلی الله علیه و سلم است. پس این دستور اگر واجب هم نباشد، بی شک سنت است. لذا زیارت قبر هر مسلمانی سنت، ولی زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم ثواب بیشتری دارد زیرا می فرماید: «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي» روایت ابن خزیمه و دارقطنی و بیهقی. این حدیث نزد امام

نووی رحمه الله ضعیف، نزد سبکی حسن، و به نظر ابن حجر هیتمی صحیح است. «هرکس قبر مرا زیارت نماید، شفاعت من برایش واجب می گردد». به بحث اجماع و حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم در این کتاب و همچنین مَفَاهِمٌ یَجِبُ أَنْ تُصَحَّحَ، ص ۲۷۰، مراجعه کنید.

ای جوان مسلمان، گرچه امام نووی رحمه الله حدیث مذکور را ضعیف می داند، ولی ایشان نیز فرموده اند: عمل کردن به حدیث ضعیف برای امر خیر، صحیح و سنت است. باز فرمود: زیارت مرقد پیامبر از مهم ترین امور خداپرستی و مفید ترین تلاش است. نگا: (الأذکار، ص ۵ و ۱۷۴) و (المجموع شرح المهدب، ج ۸، ص ۲۱۴).

همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لَا تَشُدُّوا الرَّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ، مَسْجِدِي هَذَا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْمَسْجِدِ الْإِقْصَى» روایت بخاری و مسلم. «به قصد نماز خواندن، بار سفر مبندید مگر به سوی سه مسجد: مسجد من در مدینه، مسجد الحرام در مکه و مسجد الإقصی در فلسطین». هدف از این حدیث، منع سفر به قصد اقامه ی نماز است. همچنانکه در مسند امام احمد آمده است: نه مسافرت برای زیارت قبر. نگا: (إرشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۴۴).

#### کیفیت زیارت قبور

ای جوان مسلمان، هنگامی که وارد مسجد پیامبر شدید، قبل از هر چیز به میان منبر و مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم که آن روضه ی مطهر می نامند بروید و دو رکعت نماز «تَحِيَّةَ الْمَسْجِدِ» را در آنجا، به جا بیاورید. این بار به طرف مرقد حضرت صلی الله علیه و سلم حرکت کرده، {و در فاصله دو متری. م} پشت به قبله و رو به روضه ی مطهر سلام کنید و بگویید: «السلام علیک یا رسول الله»، زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أُرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» روایت ابو داوود با سند صالح. «هر کس بر من سلام کند خدای بزرگ (زبان) گفتار را به من باز می گرداند، تا در جواب سلامش را دهم». آگاه باشید و از دور زدن قبر، دست و شکم و پشت مالیدن به آن و بوسیدن و قهقری برگشتن خودداری کنید. سپس به اندازه نیم متر به سمت راست حرکت کنید و بر حضرت ابوبکر رضی الله عنه سلام کنید و بعداً به اندازه نیم متر دیگر به سمت راست حرکت کنید و بر حضرت عمر رضی الله عنه سلام بفرستید، زیرا این بزرگواران به ترتیب پشت سر پیامبر صلی الله علیه و سلم، و

داخل حجره ی حضرت عائشه رضی الله عنها مدفونند. سپس رو به قبله به دعا و نیایش بپردازید. (حاشیه الشروانی، ج ۴، ص ۱۴۴).

اینک بدانید که سلام کردن هنگام زیارت قبر هر مسلمانی، سنت است زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم به زیارت گورستان می رفت و می فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ إِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ» روایت احمد و مسلم. برای مردگان دعا کرده و می فرمود: «یَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ» روایت ترمذی. «خداوند ما و شما را بیامرزد». باز بدانید که هیچ زمان خاصی برای زیارت مرقد رسول خدا صلی الله علیه و سلم معین نشده است، زیرا فرمودند: «لَا تَجْعَلُوا قَبْرِی عِیدًا» روایت ابو داوود با سند حسن. «قبر من را محل جشن گرفتن {مراسم شادی} قرار ندهید. به این معنی که مانند اعیاد، ماه و روز معینی را به زیارت من اختصاص ندهید. ولی امام ابن حجر هیتمی در مورد حجاج می فرماید: مستحب است که قبل از حج و یا بعد از آن زیارت را انجام دهند. نگا: (تحفة المحتاج، ج ۴، ص ۱۴۴).

#### یک شادمانی

این کثیر به نقل از ابومنصور می فرماید: عتبی فرمود: دفعه ایی در خدمت روضه ی پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودم، عربی آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله» شنیده ام که خداوند بزرگ می فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» نساء/۴۶. «اگر آنانی که با ارتکاب عصیان بر خود ظلم کردند، به خدمت تو (ای پیامبر) می آمدند و از خدا آمرزش می طلبیدند که گناهشان را ببخشاید و پیامبر نیز برای ایشان دعا می کرد، خداوند را توبه پذیر و مهربان می یافتند». سپس مرد عرب گفت: ای پیامبر من به خدمت تو آمده ام و از خدا می طلبم که از گناهم بگذرد و تو را نزد خدای بزرگ شفیع قرار می دهم. آنگاه اشعاری را با این مضمون سرود:

«ای بهترین کسانی که استخوان هایشان در زیر خاک مدفون، و از بوی خوش آن استخوان ها دشت و کوه، معطر گشته است. .... جانم فدای قبری که آرامگاه تو است، قبری که محل پارسایی، سخاوت و بزرگواری است. .... تو همان پیامبری هستی، که شفاعتت رجا می شود، هنگامی که پاها بر روی پل صراط می لغزند. .... و من هرگز دو یار تو، ابوبکر و عمر را فراموش نخواهم کرد. سلام من بر شما باد، مادامی که قلم بنویسد». عتبی می فرماید: سپس مرد

عرب رفت و من بخواب رفتم. پیامبر را در خواب دیدم که فرمود: «ای عتبی مژده بده، آن مرد عرب را که خدای بزرگ او را بخشید». نگا: (مبحث زندگی پیامبر در قبر) از همین کتاب و (تفسیر ابن کثیر/ ۵۲۰) و (روضه المحتاجین/ ۳۷۵).

#### ثواب فاتحه برای مرده

ای جوان مسلمان، هنگامی که به گورستان های کردستان می نگرید، خواهید دید که پر از درختان بلوط، مازوج و غیره اند. همچنین مسلمانان ثواب فاتحه را برای مردگان می فرستند. اینک برای درک مأخذ این دو مطلب، به اتفاق به خدمت فرموده ی پیامبر می رویم. «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: مَرَّ رَسُولُ اللهِ عَلَى قَبْرَيْنِ، فَقَالَ: إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ وَ مَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، بَلَى: أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ وَ أَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ، فَدَعَا بَعْسِيبَ رَطْبٍ، فَشَقَّهُ بِإِثْنَيْنِ، ثُمَّ غَرَسَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا، وَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا ثُمَّ قَالَ: لَعَلَّهُ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَبْسِأ». روایت بخاری و مسلم. «پیامبر صلی الله علیه و سلم از کنار دو قبر رد شد و فرمود: این دو مرده در عذابند و عذابشان به خاطر ارتکاب گناه بزرگی نیست. اولی سخن چین بود و دیگری بعد از ادرار کردن، استبراء نمی کرد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم شاخه ی خرما ی مرطوبی را طلبید. آن را به دو شاخه تقسیم کرد و هر تکه ایی را بر روی یکی از آن دو قبر گذاشت، فرمود: امیدوارم عذابشان کم شود، تا زمانی که این شاخه ها خشک می شوند».

امام نووی رحمه الله در شرح این حدیث می فرماید: چون درختان تر، اهل تسبیحاتند ولی درختان خشک فاقد این توانایی هستند. خداوند می فرماید: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ». «هر چیزی تسبیحات الهی را انجام می دهد». (اسراء/ ۴۴). اکثر علماء فرمودند: مراد، اشیای زنده است و درخت تر نیز تا زمان خشک شدن، زنده است. سپس می افزاید: علمای دین با استدلال به همین حدیث، قرائت قرآن در نزد قبر را ثواب می دانند و بنا به این حدیث تسبیحات درختان تر، جای امید برای سبک شدن عذاب قبر است. پس قرائت قرآن بیشتر جای امید است. نگا: (شرح مسلم، ج ۲، ص ۳۳۱).

«وَاسْتَحَبَّ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنْ يُقْرَأَ عَلَى الْقَبْرِ بَعْدَ الدَّفْنِ أَوَّلَ سُورَةِ الْبَقْرَةِ وَ خَاتِمَتُهَا» روایت بیهقی با اسناد حسن. «ابن عمر رضی الله عنهما خواندن اول و آخر سوره ی بقره را بعد از تدفین میت، بر روی قبر ثواب دانسته

است». امام شافعی رحمه الله می فرماید: خواندن چند آیه از قرآن، کنار قبر ثواب دارد و ختم تمام قرآن کار نیکویی است. نگا: (الأذکار/۱۳۷) و (هدایه المرتاب/۲۷). امام احمد بن حنبل می فرماید: «هنگام رفتن به زیارت قبر، سوره ی فاتحه، اخلاص و معوذتین را تلاوت، ثوابش را به روح مردگان هدیه کنید، که این ثواب به ایشان می رسد. نگا: (إرشاد العباد/۴۱) و (هدایه المرتاب/۲۷).

ای جوان مسلمان، اکنون روشن شد که تسبیح درختان قبرستان و ثواب قرائت قرآن، از متن حدیث صحیح استخراج شده اند. همچنین انتخاب سوره ی فاتحه و اخلاص طبق فرمایش امام احمد، برای سبکی بار مسلمانان بدین خاطر است که دانستن و خواندن فاتحه، برای صحت نماز بر هر مسلمانی واجب است. و بسیاری از مسلمانان، دیگر سوره های مختصر قرآن {به ویژه اخلاص} را نیز می دانند.

بنابراین، بنا به استثنای امام شافعی رحمه الله هر سه سر مذهب دیگر می فرمایند: ثواب تلاوت قرآن به مرده خواهد رسید. بسیاری از علمای شافعی مذهب نیز این فرموده را اختیار کرده اند. نگا: (تحفة المحتاج، ج ۷، ص ۷۳).

{امام نووی رحمه الله در شرح مسلم می فرماید: مشهور مذهب شافعی این است که ثواب قرائت به مرده نمی رسد، اما برخی از علمای شافعی و جماعتی از علمای دیگر بر این باورند که ثواب تمام عبادات مانند نماز، روزه، قرائت قرآن و غیره به مرده می رسد. قول مشهور مذهب شافعی، مبنی بر عدم وصول ثواب قرائت بر سه صورت حمل می شود: اول: این که قرائت به حضور مرده نباشد؛ دوم: به قصد او خوانده نشود؛ سوم: بعد از قرائت برای حصول ثواب دعا نکند. نگا: (بجیرمی، شرح منهج، ج ۳، ص ۲۸۶). نظیر این مطلب در سایر کتاب های معتبر فقهی نیز به چشم می خورد. و در کتاب «تحفة المحتاج، ج ۷، ص ۷۴» می فرماید: «وَقَدْ نَصَّ الشَّافِعِيُّ وَالْأَصْحَابُ عَلَى نُدْبِ قِرَاءَتِ مَا تَيْسَّرَ عِنْدَ الْمَيِّتِ وَالِدُعَاءِ عَقِبَهَا لَهُ». امام شافعی و اصحاب ایشان تصریح کرده اند که قرائت قرآن در حد امکان به حضور مرده و دعا برای او بعد از تلاوت مندوب است. در حاشیه ی شروانی و ابن القاسم بر تحفه، ج ۷، ص ۷۴ آمده است «فَالْحَاصِلُ إِذْ نَوَى ثَوَابَ الْقِرَاءَةِ لَهُ أَوْ دَعَا عَقِبَهَا بِحُصُولِ ثَوَابِهَا أَوْ قَرَأَ عِنْدَ قَبْرِهِ حُصِلَ لَهُ مِثْلُ ثَوَابِ قِرَائَتِهِ وَ حُصِلَ لِلْقَارِءِ أَيْضاً الثَّوَابُ». «نتیجه بحث قرائت این است، هر گاه قاری به نیت حصول ثواب برای مرده قرآن بخواند و یا بعد از قرائت از خدا بخواهد ثواب قرائت را به او برساند، و یا نزد قبر قرآن بخواند، هر آنچه ثواب قاری است،



برای مرده نیز حاصل می شود. پس نباید، به گفته کسانی که می گویند: امام شافعی فرموده که ثواب قرائت به مرده نمی رسد، غافلگیر و فریفته شویم}.

بنا به آنچه گفته شد، ائمه هر چهار مذهب، تلاوت قرآن بر مردگان را عمل خیر می دانند، ولی با این تفاوت که بنا به عقیده ی امام شافعی تلاوت قرآن بر قبر باعث تخفیف عذاب می گردد. زیرا به سبب قرائت قرآن آرامش (السکینه) و رحمت فرود می آید، ولی ثوابش به مرده نمی رسد. {البته در صورتی که یکی از سه شرط سابق تحقق نیابد} سه مذهب دیگر بر این باورند که ثواب قرائت قرآن، ولو اینکه در خارج مقبره هم باشد، به مردگان خواهد رسید والله اعلم.

#### حکم قبر در داخل مسجد

ای جوان مسلمان، عده ایی از جوانان ما طوری تفهیم شده اند که وجود قبر در داخل مسجد مانع صحت نماز است. بی شک این تصور اشتباه، مسجد پیامبر را نیز در بر می گیرد. اینک در توضیح این موضوع می گویم: قبر داخل مسجد به دو گونه است: اول اینکه آن قبر از حریم مسجد خارج، و در بنای مخصوص و یا در حیاط قرار گرفته باشد. در این صورت واقع شدن قبر در سمت راست یا چپ یا جنوب و یا شمال مسجد هیچ تفاوتی ندارد. یعنی همچون قبری، هیچ ضرری به اقامه نماز نمی رساند زیرا مکان قبر جزو حرم مسجد نبوده، بلکه از متعلقات آن است مانند اطاق امام و مؤذن، محل غسل، وضوء و دستشویی. اقامت در حالت جنابت، و قضای حاجت در این اماکن جایز، ولی در حرم مسجد حرام است. بنابراین قبرهای فعلی مساجد کردستان از این نوعند و محل آنها، هر چند که متعلق به مسجد هم باشد جزو حریم آن محسوب نمی شود. دوم اینکه خود قبر، به مسجد تبدیل شده باشد و بر روی آن نماز خوانده شود. یا به قبله تبدیل شده باشد و به قصد تعظیم و بزرگداشت در آنجا نماز اقامه گردد. این عمل حرام و چنانچه به قصد پرستش باشد، موجب کفر است.

امام نووی و ابن حجر هیتمی می فرمایند: به هیچ نحوی نباید بر روی قبر پیامبر صلی الله علیه و سلم و دیگر پیامبران، نماز اقامه گردد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «لَعَنَ اللهُ الْيَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» روایت بخاری و مسلم. «خداوند، یهود و نصاری را لعنت کرد زیرا قبر پیامبرانشان را به مسجد تبدیل کردند».

شروانی می فرماید: مراد این است که قبر به صورت قبله در آید و نمازگزار آنطور که برای خدا تعظیم می کند، آن را تعظیم کند. نگا: (تحفة المحتاج و حاشیه شروانی، ج ۳، ص ۱۵۲).

همچنین امام نووی رحمه الله می فرماید: علماء فرموده اند ممنوعیت تبدیل کردن قبر پیامبر و دیگران به مسجد از جانب پیامبر صلی الله علیه و سلم، به خاطر ترس از مبالغه در تعظیم و ارتکاب امر غیر شرعی است. زیرا چه بسا این ارتکاب به کفر می انجامد، همچنانکه امت های گذشته به این بلا گرفتار شدند. پس هنگامی که در صدر اسلام تعداد مسلمانان افزایش یافت، اصحاب و تابعین به توسعه ی مسجد نبوی نیازمند شدند. لذا حجره های مادران مؤمنان همسران پیامبر را بر حرم مسجد افزودند. یکی از آنها حجره ی حضرت عائشه رضی الله عنها بود که مرقد پیامبر و شیخین در داخل آن جای گرفته است. آنگاه دیوار بلندی را در پیرامون قبرها احداث نمودند به نحوی که دیده نشوند، تا نکند که مردم روبروی آنها نماز بخوانند و دچار عمل نامشروع گردند. نگا: (شرح مسلم، ج ۳، ص ۱۷۷).

ای جوان مسلمان، عملکرد اصحاب تابعین دلیلی است بر این که اگر قبور داخل حرم مسجد هم باشد، منتهی دیوار مخصوصی به دور آن کشیده شود، هیچ ضرری ندارد. همچنانکه روضه ی پیامبر صلی الله علیه و سلم هم اکنون اینطور است. پس وجود قبر در خارج حرم مسجد اصلاً هیچ ضرری ندارد. بنابراین ای جوان مسلمان، ما هل سنت، مانند یهود و نصاری قبر پرست (عابد القبور) نیستیم، و همچون خوارج نیز قبر ستیز (اعداء القبور) نیستیم، بلکه به فرمان رسول خدا زائران قبور (زوار القبور) هستیم.

اکنون در خاتمه می گویم: ای کاش کسانی که تا این حد مخالف مردگانند، به اندازه نیمی از آن با زنده های ستمکار مخالف بودند، حکم خدایشان را به روی زمین باز می گرداندند! {آری به قول ما کردها: این ماست بی موسی و به گفته پارسی زبانان، کاسه ای زیر نیم کاسه است}.

والدین پیامبر صلی الله علیه و سلم

ای جوان مسلمان، بسیار خوب می دانم بحث و گفتگو در این زمینه، خدمت به اسلام نیست و باعث حل اختلاف بین مسلمانان نمی شود. لکن برخی افراد با افتخار می گویند پدر و مادر پیامبر صلی الله علیه و سلم کافر و اهل دوزخند.

ولی این سخن ناپسند، مخالف دین اسلام و آن روش نیکویی است که مسلمانان آن را نسبت به فرزندانشان به کار می گیرند و از همان دوران کودکی نام پیامبر و پدر و مادرش را به آنان تعلیم می دهند، تا محبت پیامبر در دلشان قرار گیرد. بر خلاف این، برخی تکفیر والدین رسول خدا صلی الله علیه و سلم را جزئی از رسالت و دعوت خود به شمار می آورند! پناه بر خدای بزرگ! آیا بچه ایی که در زمان کودکی تفهیم شود، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرزند کافر است، (نعوذ بالله) نسبت به پیامبر صلی الله علیه و سلم چه تصویری خواهد داشت؟ چگونه محبت او در دل آن طفل قرار می گیرد؟ هیچ کسی راضی نیست، به او بگویند: پدرت کافر و یا فرزند کافر هستی؟ این چه ایمانی است که راضی باشیم، به پیامبر ما گفته شود کافر زاده یا پدرش کافر است؟

از قاضی ابوبکر ابن العربی المالکی راجع به مردی که می گفت: «پدر پیامبر دوزخی است»، سؤال شد. در جواب گفت: «این مرد، بنا به آیه ی «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» احزاب/۵۷ ملعون است.» «به راستی کسانی که خدا و پیامبر را می رنجانند، خداوند آنان را در دنیا و آخر مورد لعنت خویش قرار می دهد.» سپس افزود: هیچ اذیت و آزاری بالاتر از این نیست که دوزخی بودن، به پدر پیامبر نسبت داده شود. نگا: (الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۴۰۱).

ای جوان مسلمان، چون این سخنان ناپسند در حق پیامبر هم اکنون به صورت سخنرانی و نوشته منتشر می شود و محبت پیامبر صلی الله علیه و سلم را در دل مسلمانان کاهش می دهد، لازم می دانم که کافر نبودن و دوزخی نبودن والدین آن حضرت را به اثبات برسانم.

بیجوری می فرماید: بنا به مذهب صحیح، تمام اهل فترت یعنی کسانی که در فاصله زمانی بین بعثت پیامبران زیسته اند، یا آنانی که در عصر پیامبر بوده اند ولی رسالت اسلام به ایشان نرسیده باشد، از جهنم در امانند و لو اینکه مسایلی را تحریف کرده یا مرتکب بت پرستی هم شده باشند. سپس می فرماید: احادیثی که بر دوزخی بودن اهل فترت دلالت دارند، از پس مقابله با آیه ی قرآن بر نمی آیند که می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثُ رَسُولًا» اسراء/۱۵. «ما هیچ کسی را عذاب نمی دهیم، مگر اینکه پیامبری را برایشان بفرستیم.» آنگاه می گوید: با آگاهی از مطلب مذکور، فهمیدید که والدین پیامبر صلی الله علیه و سلم از عذاب دوزخ در امانند. زیرا ایشان نیز اهل فترتند، بلکه تمام پدران و نیاکانش نیز اهل نجات و ایمان می باشند. بنا به دلایل متعددی از قرآن و حدیث، کفر و پلیدی

دوران جاهلیت شامل آنان نشده است. نگا: (تحفه المرید/ ۱۷) و (غایه المأمول علی التاج الجامع للأصول، ج ۵، صص ۱۹۸ و ۱۹۹).

امام فخرالدین رازی و جلال الدین سیوطی در این باب به احادیثی استدلال کرده اند که پیامبر می فرمایند: ۱- «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ يَنْقُلْنِي مِنَ الْأَصْلَابِ الطَّيِّبَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ» اخراج ابو نعیم و ابن ابی عمر العدنی در مسندش. «پیوسته خداوند مرا از پشت مردان پاک به رحم زنان پاکیزه منتقل کرده است». و حال اینکه خداوند نسبت به کفار فرمود: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» توبه/ ۲۸ اهل کفر پلیدند. پس اگر والدین آن حضرت کافر باشند، پیامبر صلی الله علیه و سلم با واژه ی پاک و پاکیزه از آنان یاد نمی کرد زیرا کافر پاک نیست.

۲- «إِنَّ اللَّهَ حِينَ خَلَقَنِي جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ خَلْقِهِ، ثُمَّ حِينَ خَلَقَ الْقَبَائِلَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِهِمْ قَبِيلَةً، وَ حِينَ خَلَقَ الْأَنْفُسَ مِنْ خَيْرِ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ حِينَ خَلَقَ الْبُيُوتَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ بُيُوتِهِمْ، فَأَنَا خَيْرُهُمْ بَيْتًا وَ خَيْرُهُمْ نَفْسًا» اخراج بیهقی و ترمذی که آن را حسن دانسته است. «آنگاه که خداوند خلقت مرا ارداه فرمود، از بهترین مخلوقش مرا آفرید. هنگامی که قبائل را به وجود آورد مرا از بهترین قبیله خلق نمود. هنگام آفریدن روح، روحم را بهترین روح قرار داد. هنگام ایجاد خانواده، مرا از بهترین خانواده آفرید. پس من از لحاظ خانوادگی و روحی از همگان برترم».

۳- «أَنَا خَيْرُكُمْ نَفْسًا وَ خَيْرُكُمْ أَبًا» اخراج بیهقی و ابن عساکر «من از جهت روحی و پدری، از همه ی شما بهترم».

۴- «فَأَنَا مِنْ خِيَارِ آلِي خِيَارِ» اخراج بیهقی و طبرانی. «من از اول تا آخر، از برگزیدگان نیکو تولد یافته ام». خداوند بزرگ در وصف کفار می فرماید: «أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ» «کفار بدترین مردمند». و نسبت به مؤمنان می فرماید: «أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» بینه/ ۷۶ «اهل ایمان بهترین مردمند». پس اگر والدین حضرت کافر باشند، نایستی پیامبر صلی الله علیه و سلم واژه «خیر» نیکتر و «خیار» برگزیده را برای آنان به کار می برد زیرا کافر به هیچ عنوانی نیکو نیست و قطعاً «خیر» خوبتر هم نمی باشد، بلکه «شر البریه» بدترین مردمند. برای آگاهی بیشتر از این موضوع به (الحاوی للفتاوی، جلال الدین سیوطی، ج ۲، صص ۳۵۳ و ۳۶۷ الی ۳۷۰) مراجعه فرمایید.

پرسش و پاسخ

ای جوان مسلمان، حق دارید که پرسید و بگویید: راجع به این حدیث پیامبر چه پاسخی دارید؟ که می فرماید: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي أَنْ اسْتَغْفِرَ لَأُمَّيْ فَلَمْ يَأْذَنْ لِي وَاسْتَأْذَنْتُهُ أَنْ أَزُورَهَا فَأَذِنَ لِي» روایت مسلم. «از خداوند بزرگ رخصت طلبیدم که برای مادرم طلب آمرزش نماید، ولی مرا اجازه نداد. از او خواستم که قبر مادرم را زیارت کنم، پس مرا اجازه فرمود». جواب: اجازه ندادن، دلیل دوزخی بودن مادر حضرت صلی الله علیه و سلم نیست، بلکه می توانیم بگوییم بی گناه بوده است زیرا زمان رسالت پیامبر را درک نکرده بود. گذشته از این، حدیث صحیح فاقد توان معارضه با قرآن است. نگا: (البدعة/۱۶۶).

باز حق دارید، پرسید که جواب شما راجع به این حدیث چیست؟ که می فرماید: «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ أَبِي؟ قَالَ: أَبُوكَ فِي النَّارِ فَلَمَّا قَفَى، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أَبِي وَ أَبَاكَ فِي النَّارِ» روایت مسلم و ابو داوود. «مردی از رسول خدا پرسید، پدرم کجاست؟ فرمود: پدرت در جهنم است. آنگاه که مرد برگشت، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: هم پدر من و هم پدر تو در دوزخند». جواب: بدیهی است که این حدیث و حدیث قبلی هر دو حدیث صحیحند، ولی معنای ظاهری آنها مراد نیست زیرا امام نووی می فرماید: «مَتَى خَالَفَ خَبْرُ الْآحَادِ نَصَّ الْقُرْآنِ، أَوْ إِجْمَاعًا وَجَبَ تَرْكُ ظَاهِرِهِ». «هرگاه حدیث صحیح احادی که مخالف نص قرآن یا اجماع باشد، ترک معنای ظاهرش واجب است». (المجموع شرح المهدب، ج ۴، ص ۳۴۲). لذا حدیث اول که به مقتضای آن، دعای پیامبر برای عفو مادرش ممنوع بود و این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود هم پدر من و هم پدر تو اهل دوزخند، هر دو مورد از احادیث صحیحند، ولی با آیه ی «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» أسراء/ ۱۵ «ما هیچ کس را عذاب نمی دهیم، مگر پیامبری را بر ایشان بفرستیم» مخالفند. پس در عصر پدران و نیاکان حضرت، هیچ پیامبری وجود نداشت. زیرا پیامبران قبلی ویژه ی اهل زمان خود بوده اند و پیامبر ما هنوز در رحم مادر بود که پدرش متوفی گشت. در سن شش سالگی مادرش نیز وفات یافت. لذا این آیه، آن دو حدیث را از معنای ظاهری باز می دارد. بنابراین، عمل کردن به مقتضای آیه و پیدا کردن معنای دیگری برای آن دو حدیث واجب است. نگا: (الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۳۹۵ و ۳۹۶) و (غایة المأمول، ج ۵، ص ۱۹۸).

گذشته از موارد فوق اگر بگوییم: والدین پیامبر از امت حضرت ابراهیم بوده اند، باز لفظ (فی النار) دلیل بر کفر پدر ایشان نیست. زیرا کفر شرط دوزخی بودن نمی باشد، بلکه به مشیّت الهی، مؤمن گناهکار نیز به دوزخ می رود. اینک

مفهوم چند شعری از والدین پیامبر، که بر ایمان ایشان دلالت دارد: «زنی بر سر راه عبدالله آمد و او را به عمل نامشروع دعوت نمود. عبدالله در جواب گفت: یاد مرگ آدمی را از حرام باز می دارد، و خواسته ی تو حلال نیست. انسان شریف، دین و ناموس خود را حفظ می کند. پس چگونه مرتکب عملی شوم که از من می خواهی».

همچنین آمنه، مادر حضرت صلی الله علیه و سلم در بیماری وفاتش فرمود: «خداوند تو را مبارک گرداند ای پسر. ای فرزند کسی که (عبدالله) هنگام قربانی کردنش به جای او صد شتر را سر بریدند و به یاری خدا از حمله ی مرگ رهایی یافت. اگر آنچه را که در خواب دیدم صحیح باشد، بی شک از جانب ذوالجلال به سوی خلق و حرام مبعوث خواهی شد و با راه راست و دین اسلام، یعنی دین پدرت ابراهیم به پیامبری برگزیده می شوی و خداوند تو را از بت پرستی بر حذر می دارد، مبادا که پیرو بت پرستان گردی» اخراج ابونعیم. نگا: (الخصائص الکبری، ج ۱، ص ۴۰ و ۷۰).

توسل: درخواست از خدا با وساطت پیامبر صلی الله علیه و سلم

ای جوان مسلمان، در موضوع توسل به پیامبران و نیکوکاران، مردم به سه دسته تقسیم می شوند:

۱- گروه افراطی: کسانی که از حدّ و مرز خارج شده و معتقدند که پیامبران و دیگر صلحاء از توانایی بر آورده کردن حاجات مردم برخوردارند. این اعتقاد غلط، اعتقاد جاهلانی است که راه شرک را در بر گرفته اند. پس واجب است که این عقیده ی باطل را تصحیح کنیم و به ایشان بفهمانیم که به غیر از خدای بزرگ، هیچ احدی مستقلاً قادر به نفع و زیان رساندن نیست.

۲- گروه تفریطی: عده ایی که از عظمت و احترام پیامبران و صلحاء کاسته، می گویند: طلب کردن از خدا با وساطت پیامبر یا هر فرد نیکوکار دیگری، جایز نیست. این باور نیز غلط بوده و اعتقاد کسانی است که راه خوارج و معتزله را می پیمایند.

۳- جماعت معتدل: کسانی که حدّ و مرزی را برای توسل قائلند و آن را صحیح می دانند. یعنی هر مسلمانی که از خدا بخواهد به خاطر پیامبر یا فرد صالحی کاری را برایش انجام دهد، بلامانع است. البته به شرطی که معتقد باشد که پیامبر و آن نیکوکار شخصاً قادر به برآوردن آن حاجت نبوده، بلکه در نزد خدای تعالی محترمند و خداوند به خاطر

ایشان، آن دعا را می پذیرد. این گونه توسل جایز و سنت بوده، روش اهل سنت و جماعت است و دلایلش عبارتند از:

(۳-۱) توبه پیامبران علیهم السلام در زمان حیات آنان:

«عَنْ عُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا ضَرِيرُ الْبَصَرِ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَنِي، قَالَ: إِنْ شِئْتَ دَعَوْتُ، وَإِنْ شِئْتَ صَبَرْتَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ، قَالَ: فَأَدَعُهُ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيَحْسُنُ وُضْوءَهُ وَيَدْعُو بِهَذَا الدَّعَاءِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِتُقْضَى لِي اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ» روایت ترمذی که آنرا حدیث حسن صحیح می داند، روایت ابن خزیمه در صحیحش، روایت امام احمد در مسند و روایت بیهقی در الدعوات با اسناد صحیح که جمله ی «فَفَعَلَ الرَّجُلُ فَبَرَأَ» را بر متن حدیث افزوده است. «مرد نابینایی به پیامبر گفت: برایم دعا کن که خدای بزرگ چشمانم را عافیت بخشد. حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: اگر میل داری برای دعا می کنم. و اگر می خواهی صبر و شکیبایی داشته باش، برای تو بهتر است. نابینا گفت: مایلم دعا کنی. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: وضوی نیکو و صحیحی بساز و این دعا را بخوان: «خدایا از تو می خواهم و به تو روی آورده ام به خاطر پیامبرت محمد صلی الله علیه و سلم که پیامبر رحمت است. ای محمد صلی الله علیه و سلم به وسیله ی تو به خدا روی آورده ام، برای حصول آرزویم که چشمانم شفا یابد. خدایا خاطر پیامبر را در این حاجت من پذیرا (باش). در نتیجه با خواندن این دعا دیدگانش بهبودی یافت. (مفاهیم يجب أن تصحح/ ۱۲۷ و ۲۸) و (حقیقة التوسل و الوسيلة/ ۵۹ و ۶۰).

(۳-۲) توسل و درخواست از خدا با وساطت نیکوکاران:

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي نَبِيٌّ فَاسْقِنَا، قَالَ فَيُسْقُونَ» روایت بخاری. «حضرت عمر در دعای طلب باران فرمود: خدایا، ما زمانی به وسیله پیامبران به تو توسل می جستیم و تو برای ما باران می فرستادی. اکنون نیز به عموی ایشان توسل می نمایم، خدایا برایمان باران بباران. در نتیجه برایشان باران بارید.»

نکته: نصّ جمله ی «كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا» دالّ بر این است که سواى نابینا، سایر اصحاب نیز به پیامبر متوسل شده اند. از آنجایی که خوارج و معتزله معاصر، توانایی مقابله با این دلیل قوی را ندارند، به توجیهاات سردرگم کننده

متوسل شده و می گویند: توسل حضرت عمر به حضرت عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و سلم از این جهت بود که رسول الله وفات فرموده بودند و توسل به مرده، و لو پیامبر هم باشد جایز نیست. در پاسخ می گوئیم: ما اهل سنت، معتقدیم که هیچ انسانی اعم از زنده و مرده، توان آفرینش هیچ چیزی را ندارد. بنابراین هیچ زنده و مرده ایی شریک خدا نخواهد شد. منتهی برخی افراد در حال حیات و ممات، دوست و محبوب خدایند و خاطرشان پذیرفتنی است و این وصف شرک نیست. لذا گفته ی شما ادعای بی جا و فاقد اعتبار بوده و نسبت به حضرت عمر رضی الله عنه یک بهتان است.

خموش فکران نادان می خواهند با هوس خویش حدیث صحیح پیامبر را انکار کرده و از اعتبار بیندازند. و الفاظ «عم نبینا» در حدیث مذکور به وضوح دال بر این است، که توسل به حضرت عباس به خاطر این بود که عموی پیامبر است. همچنانکه خود حضرت عباس نیز در دعایش فرمود: «وَقَدْ تَوَجَّهْتُ بِی الْقَوْمِ الْيَكِّ لِمَكَانِي مِنْ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» روایت زبیر بن بکار در الانساب. «خدایا این مردم به وسیله من به تو پناه آورده اند، چون با پیامبر نسبت خویشاوندی دارم. نگا: (سبل السلام، ج ۲، ص ۸۱) و (حقیقة التوسل و الوسيلة، ص ۶۶) و (مفاهیم يجب أن تصحح/ ۱۵۱). پس اگر هدف حضرت عمر رضی الله عنه رعایت احترام و خاطر خواهی پیامبر نبود، بعد از وفات آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز اصحاب بزرگتر و محترم تر از حضرت عباس از جمله حضرت عثمان و حضرت علی در قید حیات بودند، به عموی ایشان توسل نمی جست. به یاری خداوند بزرگ، احادیث صحیح دیگری را در باب توسل به پیامبر بعد از وفات ارائه می دهیم.

۳-۳) توسل به پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از وفات وی:

«كَانَ رَجُلٌ يَخْتَلِفُ إِلَى عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي حَاجَةٍ لَهُ، وَكَانَ عَثْمَانُ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ فَلَقِيَ الرَّجُلُ عَثْمَانَ بْنَ حُنَيْفٍ فَشَكَا إِلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ: لَهُ عَثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ ابْنُ الْمِيضَاءِ فَتَوَضَّأَ ثُمَّ ابْتَدَأَ الْمَسْجِدَ فَصَلَّ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قُلَّ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى آخِرِ الدُّعَاءِ فَاَنْطَلَقَ الرَّجُلُ وَصَنَعَ مَا قَالَهُ لَهُ، ثُمَّ أَتَى بَابَ عَثْمَانَ، فَجَاءَ الْبَوَّابُ فَأَدْخَلَهُ عَلَى عَثْمَانَ فَاجْلَسَهُ مَعَهُ وَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟ فَذَكَرَ حَاجَتَهُ فَقَضَاهَا لَهُ، ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ لَقِيَ عَثْمَانَ بْنَ حُنَيْفٍ وَقَالَ لَهُ، جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، مَا كَانَ يَنْظُرُ فِي حَاجَتِي حَتَّى كَلَّمْتَهُ فِيَّ، فَقَالَ عَثْمَانُ بِهِ حُنَيْفٌ وَاللَّهِ مَا كَلَّمْتَهُ وَلَكِنْ شَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَتَاهُ رَجُلٌ ضَرِيرٌ الْبَصَرِ فَشَكَا إِلَيْهِ ذَهَابَ بَصَرِهِ» الى آخر



الحديث السابق، رواه الطبرانی و قال: الحديث صحيح، و رواه البيهقي بسند جيد و نقله المنذرى في الترغيب و الترهيب و الحافظ الهيثمي في مجمع الزوائد و الامام السبكي في شفاء السقام. «مردی به نزد عثمان بن عفان رفت و آمد می کرد، تا کاری را برایش انجام دهد ولی حضرت عثمان به او توجه نمی کرد. سپس آن مرد با صحابه ای به نام حنیف درد دل نمود و گلایه کرد. این صحابه، خطاب به او گفت: برو وضو بگیر و در مسجد دو رکعت نماز بخوان و سپس این دعا «دعای همان مرد نابینا» را که در توسل شماره ۱ گذشت بخوان. آن مرد بعد از اجرای این دستورالعمل راهی حضور حضرت عثمان گردید. دربان او را به نزد حضرت برد. حضرت وی را در کنار خویش نشاند و حاجتش را انجام داد. آنگاه از حضور خلیفه خارج شد و به عثمان بن حنیف برخورد و به او گفت: خدا جزای خیرت را بدهد، تا شما سفارش نکردی کارم را انجام نداد. وی در جوابش گفت: قسم به خدا هیچ سفارشی نکرده ام، ولی یکبار در خدمت پیامبر بودم که مرد نابینایی به حضور ایشان آمد و درد چشمانش را با پیامبر صلی الله علیه و سلم در میان گذاشت..... تا آخر حدیث مربوط به آن مرد نابینا که در شماره ۱ گفته شد.

آری این صحابه (عثمان بن حنیف) دعای همان نابینا را به آن مرد یاد داد و او دعای مذکور را خواند، ولی خیال می کرد که صحابی نامبرده، نزد خلیفه، او را سفارش کرده است. لذا صحابی قسم یاد کرد که هیچ کاری نکرده، بلکه به علت توسل به پیامبر آن هم در حالی که وفات فرموده بود، حاجتش برآورده شده است. نگا: (روضة المحتاجین، ص ۳۹۰) و (مفاهیم يجب ان تصحح، ص ۱۲۹).

۳-۴) توسل به پیامبر صلی الله علیه و سلم در عصر سلف صالح:

هنگامی که خلیفه «المنصور العباسی» به حج رفت و مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم را زیارت نمود، از امام مالک پرسید: آیا رو به قبله دعا کنم و یا روبروی پیامبر بایستم؟ امام فرمود: «وَلَمْ تَصْرِفْ وَجْهَكَ عَنْهُ؟ وَ هُوَ وَسَيْلَتِكَ وَ وَسَيْلَةُ أَبِيكَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بَلِ اسْتَقْبَلَهُ وَ اسْتَشْفَعَ بِهِ فَيُشَفِّعُهُ اللَّهُ فِيكَ» روایت قاضی عیاض مالکی در «الشفاء» با اسناد صحیح، روایانش ثقة اند. امام سبکی در شفاء السقام، امام قسطلانی در مواهب اللدنیه و امام سمهودی در «وفاء الوفاء»، آن را نقل کرده اند. «چرا به پیامبرت پشت می کنی؟ که او در پیشگاه خدا وسیله ی تو و پدرت آدم است. به پیامبر رو کن، از او طلب شفاعت نما، که خدای تعالی شفاعت پیامبر صلی الله علیه و سلم را در

حق تو پذیرا است. نگا: (روضه المحتاجین، ص ۳۹۰) و (سیوف الله الاجله، ص ۶۸) و (حقیقه التوسل و الوسیلة، ص ۴۱).

۵-۳) توسل به پیامبر صلی الله علیه و سلم پیش از میلادشان:

ای جوان مسلمان، هدف امام مالک از جمله ی «هُوَ وَسَيْلَتُكَ وَ وَسِيْلَةُ اَبِيكَ اَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَام» پیامبر وسیله ی تو و پدرت آدم است، حدیثی است که می فرماید: «عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا اقْتَرَفَ اَدَمُ الخَطِيئَةَ، قَالَ: يَا رَبُّ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي، فَقَالَ اللهُ، يَا اَدَمُ وَ كَيْفَ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَ لَمْ اَخْلُقْهُ؟ قَالَ: يَا رَبُّ لَانَّكَ لَمَّا خَلَقْتَنِي بِيَدِكَ وَ نَفَخْتَ فِيَّ مِنْ رُوْحِكَ رَفَعْتَ رَأْسِي فَرَأَيْتُ عَلَيَّ قَوَائِمِ العَرْشِ مَكْتُوبًا: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ فَعَلِمْتُ اَنَّكَ لَمْ تُضِفْ اِلَيَّ اسْمِكَ اِلَّا اَحَبُّ الخَلْقِ اِلَيْكَ، فَقَالَ اللهُ صَدَقْتَ يَا اَدَمُ اِنَّهُ لِاَحَبُّ الخَلْقِ اِلَيَّ، اُدْعُنِي بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ، وَ لَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُكَ» اخراج حاكم در «المستدرک» با اسناد صحیح و اخراج ابن عساکر در «التاریخ»، سیوطی در خصائص النبویه از ابن عباس، امام سبکی در «شفاء السقام» آن را نقل کرده، و قسطنانی و زرقانی در «المواهب اللدنیة» آن را صحیح دانسته اند. بیهقی نیز آن را از طریق دیگر، به نقل از ابن عباس با عبارت «فَلَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ اَدَمَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ» روایت کرده است. روایت حاکم با اسناد صحیح، امام بلقیمی در فتاویش این حدیث را صحیح دانسته است. روایت طبرانی در «الاوسط». حافظ هیشمی می گوید: در میان راویان حدیث مذکور کسانی وجود دارند که آنان را نمی شناسم. روایت ابن کثیر در «البدایه». نگا: (مفاهیم یجب ان تُصَحَّحَ، ص ۱۱۹ و ۱۲۵) و (سیوف الله الاجله، ص ۵۸ و ۵۹) و (حقیقه التوسل و الوسیلة، ص ۴۰ و ۴۹). «هنگامی که آدم ابوالبشر به سبب خوردن درخت بهشت به خطا رفت، از خدا استغفار کرد و گفت: خدایا به حق محمد از گناهم در گذر. خداوند بزرگ فرمود: چگونه محمد را شناخته ای، در حالی که هنوز او را نیافریده ام؟ آدم فرمود: آنگاه که مرا آفریدی و روح را در جسمم دمیدی، سرم را بلند کردم که لا اله الا الله محمد رسول الله بر پایه های عرش نوشته شده بود، پس فهمیدم که به جز نام محبوبترین مخلوق در پیشگاهت، هیچ نامی را با اسم مبارکت جمع نخواهی کرد. آنگاه خدای تعالی فرمود: راست می گویی، محمد در نزد من از همگان محبوبتر است. به خاطر او از من طلب کن، بی شک تو را بخشیدم و اگر به خاطر محمد نبود تو را نمیافریدم. و بنا به روایتی دیگر، اگر به خاطر محمد نبود آدم، بهشت و دوزخ را خلق نمی کردم».

۶- تبرک جستن: یعنی برکت گرفتن از آثار پیامبر صلی الله علیه و سلم

تبرک جزئی از توسل است زیرا هدف از توسل این است که خداوند عظیم به برکت آثار رسول خدا صلی الله علیه و سلم یا فرد صالحی، نعمتی را عطا و یا نعمتی را رفع نماید. برای تحقق این منظور، هیچ تفاوتی بین حیات و ممات ندارد.

۱- ۶) زمان حیات:

«عَنْ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودٍ فِي صَلْحِ الْحُدَيْبِيِّهِ: قَوْلَ اللَّهِ مَا تَنَحَّمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَخَامَةً إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُ فَذَلِكَ بِهَا وَجْهَةٌ» روایت بخاری. «به خدا قسم هر تفی را که آن حضرت به دور می انداخت، جماعت اصحاب دست هایشان را برای گرفتن آن می گشودند و هر گاه به کف دست یکی از آنان اصابت می کرد، آن را به صورتش می مالید».

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي حَجَّةِ الْوِدَاعِ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَلَّقَ رَأْسَهُ فَأَعْطَى شَعْرَهُ لِأَبِي طَلْحَةَ فَوَزَعَهُ الشَّعْرَةَ وَالشَّعْرَتَيْنِ بَيْنَ النَّاسِ» روایت مسلم. «زمانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم در «حجّة الوداع» حج خداحافظی سرش را تراشید، موهایش را به دست ابوطلحه داد. وی آنها را در بین اصحاب تقسیم و به هر صحابه ایی یک یا دو تار مو عطا کرد».

۲- ۶) بعد از وفات:

«عَنْ أَسْمَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: هَذِهِ جُبَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَتْ يَلْبِسُهَا فَحَنُّ نَعْسِلُهَا لِلْمَرْضَى يَسْتَشْفَى بِهَا» روایت مسلم. «اسماء {دختر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه} فرمود: این جامه، جبّه ی پیامبر صلی الله علیه و سلم است که در زمان خویش آن را می پوشید. اکنون ما برای شفای بیماران آن را می شوئیم تا با آبش بهبود یابند». امام نووی رحمه الله می فرماید: «این حدیث دلیلی است بر اینکه، تبرک جستن از آثار و لباس نیکوکاران سنت است. (شرح مسلم، ج ۸، ص ۳۵۷).

«وَعَنْ عُثْمَانَ: أَرْسَلَنِي أَهْلِي إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَدْحِ مَاءٍ فِيهِ شَعْرٌ مِنْ شَعْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ إِذَا أَصَابَ الْإِنْسَانَ عَيْنٌ أَوْ شَيْءٌ بَعَثَ إِلَيْهَا مِخْضَبَةً» روایت بخاری. «خانواده ام اهل عیال مرا به خدمت ام سلمه، همسر پیامبر روانه داشتند و من کاسه آبی را در دست داشتم که چند تار موی پیامبر صلی الله علیه

و سلم در داخل آن بود. مردم هنگام ابتلا به چشم درد یا سایر بیماری ها، کاسه آبی را نزد ام سلمه می فرستادند، تا برای شفای بیماران، موهای پیامبر صلی الله علیه و سلم را به داخل آن کاسه بیاندازند. نگا: (إرشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۴۶۵).

۷- تبرک جستن به آثار پیامبران و صالحان علیهم السلام

خداوند متعال می فرماید: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا، قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ، هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّي هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» آل عمران/ ۳۷ و ۳۸. «هرگاه حضرت زکریا به نزد حضرت مریم، که در محراب مشغول عبادت بود، می رفت طعامی را نزد او مشاهده می کرد که همچون خوراکی در آن زمان و مکان یافتنی نبود. زکریا فرمود: ای مریم این غذاها از کجا برای تو آمده است؟ مریم گفت: از جانب خدا، براستی خدای بزرگ روزی بیشماری را به هر کسی که بخواهد عطا می فرماید. زکریا آنجا به نیایش پرداخت و گفت: خدایا از جانب خویش سلاله ی پاکی را به من عطا فرما که به راستی دعا پذیری. نگا: (تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۲۳۲). آن حضرت گرچه خود پیامبر بود، ولی از آنجایی که آن همه پاکی و کرامت حضرت مریم را درک نمود، متوجه شد که محراب و محل عبادتش نیز مبارک است، لذا در همان مکان میمون به نیایش پرداخت، تا دعایش زودتر پذیرفته شود.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّاسَ نَزَلُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى الْحِجْرِ أَرْضِ تَمُودَ فَاسْتَقُوا مِنْ آبَارِهَا وَ عَجَنُوا بِهَا الْعَجِينَ فَأَمَرَهُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَهْرُقُوا مَا اسْتَقُوا وَيَعْلِفُوا الْإِبِلَ الْعَجِينَ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْتَقُوا مِنَ الْبَيْرِ الَّتِي تَرُدُّهَا النَّاقَةُ» روایت بخاری و مسلم. «جماعت اصحاب همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم در سرزمین قوم ثمود فرود آمده، از چاههای آن دیار آب کشیده و با آن خمیر درست کردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داد که آب را ریخته و آن خمیر را به شتران بدهند و فرمودند: از چاهی آب بکشند که شتر حضرت صالح از آب آن می آشامید». یعنی ما از آب چاه های متعلق به کفاری که مورد غضب الهی قرار گرفته اند، بیرهیزیم و از چاهی که به برکت شتر صالح مبارک شده بود تبرک بجوییم. نگا: (شرح مسلم، ج ۱۰، ص ۴۴۰).

گذشته از مواردی که اشاره کردیم، اماکن مقدّس دیگری نیز وجود دارد، مانند مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد الأقصی، مسجد العشار، مسجد قبا، مقام ابراهیم، آب زمزم و چندین چاه دیگر در مدینه که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری کردیم.

### حیات پیامبران علیهم السلام در قبر

ای جوان مسلمان، از حدیث مربوط به کشته شدگان جنگ بدر و از احادیث راجع به سلام کردن رسول خدا هنگام زیارت گورستان، بر ایمان روشن شد که تمام اموات مسلمان و کافر، دارای حیات برزخی بوده و از برخی حوادث دنیوی آگاهند.

اکنون چندین حدیث صحیح دیگری را شاهد بر حیات پیامبران بعد از مرگ و برخوردار بودن ایشان از زندگی برزخی متفاوت با زندگی دنیوی و آگاهی آنان از وقایع روزگار بیان خواهیم کرد.

برای نمونه، پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرمایند: «الأنبياءُ أحياءُ في قبورهم يُصلّون» روایت ابویعلی. امام مناوی و عزیزی گفته اند: این حدیث صحیح است. «یعنی پیامبران در قبرهایشان، زنده اند و نماز می خوانند». زیرا ایشان از شهداء بزرگترند، در حالی که شهداء در نزد خدا زنده اند، ولی زندگی آنان برای ما قابل احساس و رؤیت نیست همچنان که حیات فرشتگان را مشاهده نمی کنیم. نگا: (فیض القدير، ج ۳، ص ۱۸۴) و (السراج المنير، ج ۲، ص ۱۳۴).

باز پیامبر فرمودند: «رأيتني في جماعة من الأنبياء فإذا موسى عليه السلام يُصَلِّي وَاذَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَائِمٌ يُصَلِّي وَاذَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ يُصَلِّي، فَحَانَتْ الصَّلَاةُ فَأَمَّتُهُمْ» روایت مسلم در حدیث اسراء. «در شب معراج خود را در میان جمعی از پیامبران مشاهده کردم، دیدم که پیامبران خدا، موسی، عیسی و ابراهیم به نماز ایستاده اند، آنگاه وقت نماز فرا رسید و من برای آنان امامت کردم». گذشته از این، در صحیح مسلم، در حدیث معراج آمده که حضرت موسی، پیامبر صلی الله علیه و سلم را در آسمان دید. از پیامبر خواست، که به خدمت خدای تعالی برگردد و از او بخواهد پنجاه رکعت نماز را کمتر کند. همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم در جایی موسوم به «الأرزق» با حضرت موسی، و در محلی به نام «هرشی» با حضرت یونس، در حالی که راهی مناسک حج بوده اند، دیدار داشته است. صلی الله علیهم اجمعین. نگا: (شرح مسلم، ج ۲، ص ۶۸ و ۷۶ و ۷۷).

ای جوان مسلمان، بدانید که پیامبر محبوب ما از حیات برزخی کامل تری برخوردار بوده، و همیشه از رفتار و گفتار امتش آگاه است. زیرا در احادیث مربوط به درود و صلوات فرستادن روز جمعه و زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده که: ایشان صلوات را درک کرده، و جواب سلام را می دهند. نگا: (التاج الجامع للأصول، ج ۱، ص ۲۹۲/ ج ۲، ص ۱۸۹).

همچنین فرمودند: «حِیَاتِی خَیْرٌ لَّكُمْ تُحَدِّثُونَ وَ یُحَدِّثُ لَكُمْ وَ مَمَاتِی خَیْرٌ لَّكُمْ تُعْرَضُ عَلَیِّ أَعْمَالُكُمْ، فَمَا رَأَيْتُمْ مِنْ خَیْرِ حَمَدَتُ اللهُ تَعَالَى وَ مَا رَأَيْتُمْ مِنْ شَرٍّ اسْتَغْفَرْتُ اللهُ لَكُمْ» روایت البزار، که روایانش افراد ثقه هستند. سیوطی در المعجزات و الخصائص، قسطلانی شارح بخاری، مناوی در فیض القدر، زرقانی در شرح المواهب و خفاجی در شرح الشفاء آن را صحیح دانسته اند. «حیات من برای شما خیر است زیرا با من گفتگو می کنید و با شما نیز گفتگو می شود. و مرگم نیز برای شما خیر است چرا که اعمال شما بر من عرضه می گردد، در برابر هر عمل نیک شما، خدا را سپاس و شکر می گزارم و با مشاهده ی هر عمل بد شما، برایتان طلب آمرزش می نمایم.

بنابراین حدیث مذکور درست بوده و دلیلی است بر این که از عملکرد ما آگاهند و برای عفو گناهان ما، در پیشگاه الهی دعا می کنند. لذا توسل و طلب کردن از خدا با وساطت پیامبر صلی الله علیه و سلم صحیح است. ایشان نیز از امر باخبرند و از خدا می طلبند، که حاجت ما را بر آورده سازد. نگا: (فیض القدر، ج ۳، ص ۴۰۱) و (مفاهیم یجب ان تصحح، ص ۲۵۱ و ۲۵۲).

ای جوان مسلمان، لفظ «استغفرت الله لکم» در حدیث سابق، تفسیر این آیه ی مبارکه است، که می فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» نساء/ ۶۴. «براستی، اگر آنان هنگامی که بر اثر ارتکاب گناه بر خود ستم کردند، به نزد تو (ای پیامبر) می آمدند و از خدا طلب آمرزش می نمودند و رسول خدا هم برای ایشان دعا می کرد که خداوند از گناهانشان در گذرد، خداوند را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند». پس حدیث مذکور شاهد بر این است که مضمون این آیه ی مبارکه، تنها مختص زمان حیات پیامبر نیست. بلکه دوران بعد از وفاتشان را نیز شامل می شود. نگا: (روضة الصالحین، صص ۳۸۰ و ۳۸۶).

ای جوان مسلمان، از یزدان می طلبم که من، شما، والدین ما و همه ی دوستان را مشمول شفاعت رسول الله قرار دهد. حال از ابتدای بحث (پیامبر اسلام) تا اینجا روشن شد، که این رادمرد دین و دنیا چه پیامبر عظیم الشان و بزرگواری است.

شما را به خدا قسم، چه کفری زشت تر از این کفر وهابی های خوارج است، که می گفتند: «عَصَايَ هَذِهِ خَيْرٌ مِنْ مُحَمَّدٍ لِأَنِّي أَنْتَفَعُ بِهَا وَ مُحَمَّدٌ قَدْ مَاتَ فَلَمْ يَبْقَ فِيهِ نَفْعٌ». «این عصای من از محمد بهتر است زیرا از عصایم استفاده می کنم، ولی محمد مرده و نفعی ندارد نعوذ بالله». نگا: (روضة المحتاجین، ص ۳۵۵).

ای جوان مسلمان، از شما خواهش می کنم که به حرف شاگردان «هامفر» انگلیسی و «ریجنالد» فرانسوی گوش ندهید، که می گویند: توسل، زیارت رسول الله صلی الله علیه و سلم و درود فرستادن بدعت است.

از این گفته های زشت پر واضح است که عموم وهابی ها و سلفی های خوارج بر مبنای برنامه های «ریجنالد و هامفر» پرورده شده، و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و سلم و دوستانش در دلشان جای گرفته شده است. شکی نداشته باشید که پیامبر چه در حال حیات و چه بعد از وفات همیشه پیامبر است. پیوسته محترم و خاطرش رعایت شده، مدام آگاه بوده و هست. پس از ترفیع آن بزرگوار به الوهیت بیرهزید و در شأن او هر چه می خواهید، بگویید. زیرا از تمام پیامبران خدا علیهم السلام بزرگ تر است. پس از سایر افراد بشر، فرشتگان و جن نیز برتر است. ایشان می فرمایند: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» روایت مسلم. ترمذی عبارت «وَلَا فَخْرَ لِي وَ بِيَدِي لَوْاءٌ وَ لَا فَخْرَ، وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ يَوْمَئِذٍ آدَمُ فَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا تَحْتَ لَوْائِي» را بر متن حدیث افزوده است. «من در روز قیامت بزرگ نسل آدمم و بر دیگران فخر فروشی نمی کنم. پرچم سپاس و ستایش، در دست من است و این مطلب را به عنوان مباحثات نمی گویم. تمام پیامبران اعم از آدم و دیگران علیهم السلام روز قیامت زیر پرچم من قرار می گیرند».

اکنون بدانید که پیامبر صلی الله علیه و سلم در دنیا و آخرت سرور و مهتر همگان است، منتهی اکتفاء به ذکر نام قیامت در حدیث مذکور به این دلیل است که عظمت آن سرور مکرم، در روز واپسین برای هر انسانی محرز و آشکار شده و هیچ احدی با ایشان معارضه نمی کند. در حالی که اهل کفر در این دنیا با او مخالفت و مقابله می کردند. نگا: (شرح مسلم، ج ۲، ص ۱۶۶ / ج ۹، ص ۱۲۸).

چون شب پره های کور خوارج از نور و برکت این حدیث محرومند، می گویند: به کار بردن واژه سید برای پیامبر جایز نیست. ولی در روز قیامت که روی سیاه و سفید از هم جدا می شوند، خواهند فهمید که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و سلم سید کونین است و خداوند شیخ بوصیری را پیامرزد که در مدح پیامبر چه زیبا به این حدیث اشاره کرده، می فرماید:

<p>ن، وَ الْفَرِيقَيْنَ مَنْ عَرَبٍ وَ مَنْ عَجَمٍ وَ لَمْ يُدَانُوهُ فِي حِلْمٍ وَ لَا كَرَمٍ وَ احْكُم بِمَا شِئْتَ مَدْحاً فِيهِ وَ احْتَكُم حَدًّا، فَيُعْرَبُ عَنْهُ نَاطِقٌ بِفَمٍ وَ أَنَّهُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ كُلِّهِمْ</p>	<p>مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَ الثَّقَلَيْنِ فَاقَ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقٍ وَ فِي خُلُقٍ دَعَا مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ فَأَنَّ فَضْلَ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهُ فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فِيهِ أَنَّهُ بَشَرٌ</p>
---	--

آن محمد سید کونین و فخر انس و جان

بهتر خلق دو عالم مهتر عرب و عجم

برتر است از جمله پیغمبران در خلق و خلق

چون شود با او کسی نزدیک در علم و کرم

آنچه ترسا گفت اندر حق موسی تو مگو

پس بگو در حق سید هر چه خواهی از حکم

فضل و جاه مصطفی حدی ندارد در کمال

تا تواند کرد شخصی روشن آن را بیش و کم

ثابت و معلوم مردم آن که سید آدم است

بهترین مردمان باشد رسول محترم

مراسم سالروز میلاد پیامبر صلی الله علیه و سلم (مولودی)



ای جوان مسلمان، امام ابن حجر هیتمی از امام ابوشامه، استاد امام نووی، نقل می کند که فرمود: «از زیباترین بدعت های این دوران مراسمی است که هر سال، بمناسبت یادبود ولادت رسول الله برگزار می شود. مانند خیر، احسان، ابراز سرور و تزیین کاری. این مراسم ضمن در بر گرفتن نیکی به مستمندان، بر محبت و عظمت پیامبر صلی الله علیه و سلم در دل برگزارکنندگان دلالت دارد. زیرا در برابر نعمت میلاد با سعادت، که خداوند پیامبر را خلق کرده و بر وجه رحمت برای مردمان به پیامبری مبعوث نموده است، به شکران الهی می پردازند. نگا: (فتح المبین، ص ۹۵).

باز امام جلال الدین سیوطی می فرماید: «مولود خوانی به معنای این است که مردم اجتماع کرده و آیاتی چند از قرآن تلاوت کنند. گوشه هایی از سر گذشت پیامبر را برای مردم بازگو، و طعامی به آنان داده شود که بخورند و بروند. بیش از این کار دیگری انجام ندهند. این روش از نوع بدعت صحیحه است و برگزار کننده اش مثاب می گردد. زیرا این مراسم بمنظور احترام گذاشتن برای رسول خدا و اظهار سرور و شادی نسبت به تولد ایشان است.»

بنیانگذار این مراسم، سلطان مظفرالدین حاکم اربیل (هه ولیر) کردستان عراق بود. همچنین امام سیوطی از امام ابن حجر عسقلانی نقل می کند که فرمود: مولود خوانی بدعت است، و در زمان سلف صالح مرسوم نبوده است، ولی با وجود این دارای جنبه های خوب و بد است. پس هر کس جهات مثبت و خوب مولود خوانی را رعایت کنند و از بدی هایش بیرهیزد این مراسم از نوع بدعت صحیحه، و در غیر این صورت خوب و پسندیده نیست. سپس می فرمایند: من مراسم مولودی را از اصل حدیث صحیحین استخراج کرده ام، که می فرماید: «قَدَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ فَوَجَدَ الْيَهُودَ صِيَامًا يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا هَذَا الْيَوْمُ الَّذِي تَصُومُونَهُ؟ هَذَا يَوْمٌ أَنْجَى اللهُ فِيهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَوْمَهُ وَغَرَّقَ فِرْعَوْنَ وَقَوْمَهُ، فَصَامَهُ مُوسَى شُكْرًا فَنَحْنُ نَصُومُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَنَحْنُ أَحَقُّ وَأَوْلَى بِمُوسَى مِنْكُمْ، فَصَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ» روایت بخاری و مسلم. «پیامبر به مدینه آمد و دید که یهودی ها در روز عاشورا روزه اند، پیامبر سؤال کردند: امروز چه روزی است که در آن روزه می گیرد؟ گفتند: امروز همان روزی است که پروردگار، موسی علیه السلام و قومش را نجات داد، و فرعون و قومش غرق دریا شدند. لذا حضرت موسی علیه السلام به عنوان شکر خدا، این روز را روزه می گرفت، پس ما نیز آن را روزه می گیریم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: ما نسبت به موسی از شما نزدیک تر و شایسته تریم، در نتیجه پیامبر صلی الله علیه و سلم روز عاشوراء را روزه گرفت و امر فرمود: که مسلمانان نیز در این روز، روزه بگیرند.»

امام سیوطی سپس می فرماید: از حدیث مذکور برداشت می شود که باید خدا را شکر کرد به جهت این که در روز معینی نعمتی را عطاء و یا پیشامد ناگواری را از بین برده باشد و این شکر هر سال، و در همان روز باید تکرار گردد. سپاس و شکر گزاری از یزدان جلیل القدر، با هر نوع عبادتی از قبیل سجده، روزه، احسان و تلاوت قرآن تحقق پذیر است.

آیا در سالروز میلاد سعید پیامبر رحمت، چه نعمت و لذتی بزرگ تر از شکرگزاری بمناسبت ولادت آن حضرت صلی الله علیه و سلم است. بنابراین، برپایی مراسم مولودی در روز دوازدهم ربیع الاول {از باب شکر نعمت} لازم است. نگا: (الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۳۰۲) و (حاشیة الشروانی، ج ۷، ص ۲۲).

ای جوان مسلمان، روایت قبلی مبنی بر این که مولودی بدعت صحیحه است، از فرمایشات امام ابن حجر عسقلانی مؤلف کتاب «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» بود که از حدیث بخاری و مسلم استنباط نموده است.

دیگر بیش از این چه می خواهید؟ پس چنانچه هر باسواد نارس خوارج، فرموده ی ابن حجر را غلط و مولودی را بدعت قبیحه بداند، در پاسخش باید گفت: کرم سیاه و ریزه خوار بدعت و ضلالت، کی به پای قهرمان میدان سنت و جماعت می رسد؟ در نتیجه بدهی است که پیامبر محبوب ما تا چه حدی از نجات حضرت موسی علیه السلام شادمان بوده و در قبال این پیروزی، شکر یزدان بزرگ را به جای آورده و آن را برای ما نیز به عنوان سنت بر جای گذاشته است. پس ما نیز باید در سالروز تولد پیامبرمان خوشحال باشیم و در برابر این نعمت گرانقدر، خدا را سپاس نماییم زیرا پیامبر محبوبمان سردار تمام انبیاء علیهم السلام، و رهائی بخش جن و انسان از ظلمت و کفر و آتش دوزخ است.

صلوات فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از اذان و اقامه

۱- فرستادن صلوات بعد از اذان:

پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ، ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْرًا ثُمَّ سَلُّوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ، فَإِنَّهَا مَنْزِلَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا تَنْبَغِي إِلَّا لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، وَ أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ، فَمَنْ سَأَلَ لِي الْوَسِيلَةَ حَلَّتْ لَهُ الشَّفَاعَةُ» روایت مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی. «هنگام شنیدن اذان، شما

نیز کلمات اذان را تکرار کنید و جواب اذان را بدهید. سپس بر من صلوات بفرستید زیرا هر کس صلواتی بر من بفرستد، پروردگار متعال ده رحمت بر او می فرستد. بعداً وسیله را برای من از خدا طلب نمایید. وسیله درجه و مقامی است در بهشت که تنها به یکی از بندگان الهی عطا می شود، امیدوارم آن بنده من باشم و هر کسی که دعا را برایم کند، مشمول شفاعت من قرار می گیرد».

اما دعای وسیله که بعد از صلوات ما بعد اذان خوانده می شود، این است: «اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ» روایت بخاری.

۲- صلوات و دعای وسیله بعد از اقامه: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا سَمِعَ الْمُؤَذِّنَ يُقِيمُ الصَّلَاةَ، يَقُولُ: اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلَاةِ سَمِعَ الْمُؤَذِّنَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآتِهِ سُؤْلُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» روایت ابن السنی. «هرگاه ابوهریره اقامه را از مؤذن می شنید، بعد از اقامه با تعبیر مذکور بر پیامبر صلی الله علیه و سلم درود می فرستاد، و برای او دعای وسیله می کرد». نگاه: (الأذکار للنووی، ج ۱، ص ۳۱). امام نووی و ابن حجر هیتمی با استدلال به این سه حدیث مذکور فرموده اند: سنت است که مؤذن، مقیم و شنوندگان، بعد از اذان و اقامه همگی بر پیامبر صلی الله علیه و سلم صلوات بفرستند و برای او وسیله طلب نمایند. نگاه: (تحفة المحتاج ج ۱، ص ۴۸۲).

نه آن من، نه آن تو

ای جوان مسلمان، گروه خوارج با شنیدن این دلایل قوی، فقط می توانند بگویند: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند با صدای بلند صلوات بفرستید! شما نیز در جوابشان بگویید: همچنین فرمود با صدای بلند بفرستید. (پس نه آن من، نه آن تو).

امام ابن حجر هیتمی می فرماید: صلوات فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و سلم از ابتکارات صلاح الدین ایوبی و یک عمل نیکو است خداوند پاداش خیر به او عطاء فرماید سپس می افزاید: اساتید ما فتوا داده اند که اصل صلوات بعد از اذان سنت، ولی کیفیتش بدعت است. نگاه: (الفتاوی الفقیه لابن حجر، ج ۱، ص ۱۳۱)، یعنی بدعت حسنه است. ای جوان مسلمان، با توجه به فرموده ی مذکور روشن شد که علت خشم شاگردان ریجنالد فرانسوی نسبت به فرستادن بعد از اذان، ابتکار صلاح الدین ایوبی است. به ویژه پیشوای گمراهشان محمد بن عبدالوهاب که می گفت:

«انَّ الرَّبَابَةَ فِي بَيْتِ الْخَاطِئَةِ أَى الزَّانِيَةِ أَقْلُ اثْمًا مِمَّنْ يُنَادِي بِالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ عَلَى الْمَنَائِرِ». «تتبعك زن منزل زن فاحشه، گناهش از مؤذنی که بر بلندای مناره ی اذان بر پیامبر صلوات می فرستد، کمتر است». نگا: (الدرر السنیه، ص ۴۱) و (روضه المحتاجین، ص ۳۸۴). پس به کوری چشم دشمنان پیامبر صلی الله علیه و سلم، بگذار که یکصدا به شیوه ی صلاح الدین بگوییم: «أَلْفُ صَلَاةٍ وَ سَلَامٍ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِكَ وَ أَصْحَابِكَ يَا سَيِّدَنَا وَ يَا رَسُولَ اللَّهِ».

### قضای نماز

ای جوان مسلمان، به اجماع و اتفاق علمای اسلام (اعم از طبقه سلف و خلف) قضای نماز متروک، خواه عمداً یا به علت خوابیدن یا نسیان و یا ممانعت دیگران باشد، واجب است. به دلیل این حدیث «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَهَا، لَا كَفَّارَةَ لَهَا إِلَّا ذَلِكَ» روایت بخاری و مسلم. «هر کسی که نمازی را فراموش نماید. هر وقت به یادش آمد، باید آن را به جا آورد و هیچ چیزی، جرم نماز ترک شده را از بین نمی برد مگر اداء کردن نمازی که شبیه آن باشد. نگا: (شرح مسلم، ج ۳، ص ۳۸۱) و (ارشاد الساری، ج ۱، ص ۵۱۵).

{ حدیث مذکور مربوط به نمازی است که ترک کننده، معذور باشد. ولی فقهای اسلام با استناد به همین حدیث نماز ترک شده ی عمدی را بر نماز فراموش شده قیاس نموده اند. البته به طریق قیاس الأولى، یعنی اگر نماز شخص معذور محتاج قضا باشد بی شک نماز فرد مقصّر به طریق اولی نیازمند قضا است. م }

### توضیح

در روایت مسلم و بخاری که ذکر شد، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لَا كَفَّارَةَ لَهَا إِلَّا ذَلِكَ» یعنی هیچ چیزی جرم نماز ترک شده را جبران نمی کند مگر قضای آن. در حدیث دیگری می فرمایند: «يَقُولُ رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَتَمُّوا لِعِبْدِي فَرِيضَتَهُ مِنْ تَطَوُّعِهِ» روایت ابوداود و ترمذی. یعنی پروردگار بزرگوار در روز قیامت به فرشتگان می فرماید: نقص نمازهای واجب و زکات و... این بنده ی مرا از سنت هایش جبران نمایید.

حال علمای اسلام برای تضاد بین این دو حدیث، در حالی که حدیث اول به روایت بخاری و مسلم از حدیث دوم قویتر است، فرموده اند: هدف از نقص در حدیث دوم، آن نقصی است که نمازگزار در دنیا متوجه آن نشده باشد.

بیهقی نیز می فرماید: فقط سنت های داخل نمازهای واجب، به وسیله سنت های دیگر تکمیل و جبران می شوند. بدین معنا که به هیچ وجه سنت جای واجب را پر نمیکند. نگا: (تحفة المحتاج، ج ۲، ص ۲۱۹).

ای جوان مسلمان، می بینید که چند باسواد از خدا نترس نارس، از دائره ی اجماع خارج شده و بی پروا، روایات بخاری و مسلم و فرموده ی بیهقی را انکار کرده و می گویند: نمازی که از روی عمد ترک شود، نیازی به قضاء ندارد. در جوابشان بگویید: آیا رواست که بگوییم همه ی علمای مذاهب چهار گانه اهل سنت به خطا رفته و مفهوم عبارت «لا كفارة لها الا ذلك» را درک نکرده اند؟ بی شک آشکار است که واژه ی کفاره در قرآن و حدیث در معنای پوشاننده گناه و زداینده ی انتقام بکار رفته است. ولی سخن یاوه ی شما اینچنین می رساند که اگر کسی از روی عمد نمازی را ترک کند، برای جبران خطایش نیازی به دادن کفاره ندارد! تا در روز قیامت با همان حالت مجرمی در دادگاه رب العالمین حاضر شود.

ای جوان مسلمان، در چندین حدیث به روایت بخاری و مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه و سلم در غزوه ی خندق نماز عصر، و در غزوه ی خیبر همراه اصحابش نماز صبح را قضاء کرده اند. همچنین اصحاب در غزوه ی بنی قریظیه، نماز عصر را {که از روی عذر ترک کرده بودند} قضاء کرده اند.

گذشته از این، پیامبر صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگری، با روایت بخاری و مسلم راجع به قضای روزه و حج می فرماید: «فَدَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى» و «أَقْضُوا لِلَّهِ فَإِنَّهُ أَحَقُّ بِالْقَضَاءِ». «دین و قرض خدا را اداء کنید، چرا که ادای قرض الهی از قرض دیگران شایسته تر و بر آنها مقدم است».

ای جوان مسلمان، آیا افراد نادانی که می گویند: نماز ترک شده، نیازی به قضاء ندارد، نماز ترک شده را قرض و بدهی خدا نمی دانند؟ و یا اینکه آن را مانند حج و روزه از ارکان اسلام محسوب نمی کنند! آیا از خدا نمی ترسند که همچون ابوجهل مشمول تهدید الهی قرار بگیرند که می فرماید: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى» تا «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى». «آیا دیدی، کسی که بنده ی خدا را از اقامه نماز باز می دارد، آیا نمی داند که پرودگار او را می بیند و تاوان این رفتار را از او می ستاند»؟

ای جوان مسلمان، اگر اختلاف تنها بر سر نیت قضاء است، بنا به فرموده ی راجح اکثر علماء نیت قضاء سنت است نه واجب. یعنی فقط قصد اقامه نماز واجب است. البته تنها نیت قلبی واجب است. پس نیت زبانی سنت، و برای همراهی زبان با قلب است. نگا: (تحفة المحتاج، ج ۲، ص ۹ و ۱۲).

تکان دادن انگشت سبابه در تشهد

«عَنْ ابْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ يُشِيرُ بِالسَّبَابَةِ وَلَا يُحَرِّكُهَا» روایت احمد و ابوداود با اسناد صحیح، و روایت نسائی و ابن حبان در صحیحش، و بیهقی نیز آنرا صحیح دانسته است. «پیامبر صلی الله علیه و سلم با انگشت سبابه اشاره می کرد، ولی آن را نمی جنباند». بنا به همین حدیث است که امام نووی رحمه الله در منهاج می فرماید: «وَيَرْفَعُهَا عِنْدَ قَوْلِهِ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يُحَرِّكُهَا». «مستحب است که نمازگزار انگشت سبابه را در تشهد هنگام رسیدن به لفظ (الا لله) بلند کند، ولی آن را تکان ندهد».

ابن حجر هیتمی در شرح این عبارت می فرماید: «تا پایان تشهد انگشتش را پایین نیآورد و هدفش از بلند کردن انگشت این باشد که پروردگار معبود در ذات، صفات و افعال یگانه و تنها است، تا بدین وسیله اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل انگشت را در توحید و یکتا پرستی همگام و متحد نماید. تعیین انگشت سبابه برای اشاره به توحید الهی بخاطر اتصال آن به اعصاب قلب است».

سپس در توضیح «ولا یحرکها» می فرماید: هنگام بلند کردن نباید آن را تکان داد، تا تبعیت از پیامبر تحقق پذیرد. همچنین راجع به جنباندن آن نیز حدیث صحیح وجود دارد، منتهی برای جمع بین این دو حدیث می گوئیم: هدف از این تکان دادن، یک بار جنباندن، برای بلند کردن انگشت است نه تکان دادن پیاپی زیرا بنا به قولی، حرکت دادن پیاپی حرام است و نماز را باطل می کند. لذا ما می گوئیم تکان دادن ناپسند است. (تحفة المحتاج، ج ۲، ص ۸۰) و (سبل السلام، ج ۱، ص ۱۸۹). و این هم حدیث جائز بودن تکان دادن انگشت: «عَنْ وَاثِلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ رَفَعَ أَصْبَعَهُ فَرَأَيْتُهُ يُحَرِّكُهَا يَدْعُو بِهَا» روایت ابن خزیمه و دیگران با سند صحیح، بیهقی آن را صحیح دانسته است. «وَاثِلٌ مِي گويد: پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که انگشت سبابه اش را بلند کرده، آن را تکان می داد و با آن دعا می کرد».

امام نووی رحمه الله از قول بیهقی می فرماید: ممکن است که مراد از حرکت دادن همان اشاره باشد نه جنباندن پی در پی. در نتیجه این روایت با روایت ابن زبیر موافق است. (المجموع فی شرح المذهب، ج ۳، ص ۴۳۳).

ای جوان مسلمان، علمای هر چهار مذهب اهل سنت، به استثنای امام مالک بر تکان ندادن انگشت سبابه متفقند، ولی ایشان می فرماید: به آرامی به سمت راست و چپ جنبانده شود.

اکنون روشن شد که علمای علوم حدیث و فقه این دو حدیث را صحیح دانسته، و بعد از تحقیق درباره آنها به نتیجه رسیده اند. با این وجود، آلبانی کینه توز نسبت به اهل سنت، همچون پیشوایش در حاشیه ی صفحه «۱۴۰» از کتاب «صِفَةُ صَلَاةِ النَّبِيِّ» چاپ یازدهم، بی ادبانه ائمه ی اهل سنت را مورد حمله قرار داده و گذشته از این، حدیث سابق ابن زبیر را ضعیف دانسته و هیچ احترامی برای پیشوایانی که این حدیث را صحیح دانسته اند قائل نشده و با این خیانت بزرگ زمینه ی اختلاف و رویارویی آنچنانی را برای جوانان ایجاد کرده که علم و عمل روزمره خود را از دست داده اند.

ای جوان مسلمان، آیا باور می کنید که آلبانی از تمام پیشوایان اهل سنت متقی تر و عالم تر باشد؟ و یا این که بیشتر مردم تا به حال گمراه بوده باشند و تنها آلبانی راه راست را دریافته باشد؟! «آنچه عیان است، چه حاجت به بیان است». پس «گوسفند متواری از گله خوراک گرسنگ است».

توجه: پیامبر صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگری می فرماید: «لَهِيَ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الْحَدِيدِ يَعْنِي السَّبَابَةَ». «انگشت سبابه برای مخالفت و دشمنی با شیطان از آهن قوی تر است». پس لفظ «هی» ضمیر مؤنث به سبابه بر می گردد چون دارای علامت تأنیث است نه به لفظ تحریک زیرا مذکر است. همچنان که در متن حدیث فرمود: «السبابه» یعنی مراد از «هی» انگشت مسبّحه است.

ذکر و دعای بعد از نماز

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ سَبَّحَ اللَّهَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ، وَ حَمِدَ اللَّهَ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ، وَ كَبَّرَ اللَّهَ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ، وَ قَالَ تَمَامَ الْمَاءِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، غُفِرَتْ خَطَايَاهُ وَ إِنْ كَانَ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ» روایت مسلم و در روایت ترمذی (لا اله الا الله عشر مرات). «هر کس بعد از

هر نمازی ۳۳ بار سبحان الله، ۳۳ بار الحمد لله، ۳۳ بار الله اکبر بگوید و برای اتمام، بار صدم دفعه یی بگوید: لا اله الا الله وحده تا آخر، یزدان متعال گناهانش را خواهد بخشید هر چند که به اندازه کف دریا فراوان باشند». و ده بار بگوید: لا اله الا الله.

فضیلت دعا و صلوات فرستادن بعد از نماز

«عن فضاله رضی الله عنه قال النبی لرجل: «إِذَا صَلَّيْتَ فَقَعَدْتَ فَاحْمَدِ اللَّهَ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ صَلِّ عَلَيَّ، ثُمَّ أَدْعُهُ» روایت بوداود و ترمذی با سند صحیح. پیامبر صلی الله علیه و سلم به مردی گفت: «هر گاه از نماز فارغ شدی و نشست، خدا را ستایش کن آن طوری که شایسته ی اوست سپس بر من درود و صلوات بفرست و به دنبال آن از خدا، برای من دعا کن».

ادای اذکار به صورت آشکار

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَفَعَ الصَّوْتِ بِالذِّكْرِ حِينَ يَنْصَرِفُ النَّاسُ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ كَانَ عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» روایت بخاری و مسلم. «خواندن دعاها بعد از نماز {واجب} با صدای بلند، هنگام فراغت مردم از نماز، در زمان پیامبر موجود بوده است». امام شافعی رحمه الله می فرماید: اگر نمازگزار امام باشد و بخواهد که مردم این دعاها را از او یاد بگیرند، صدایش را بلند کند تا زمانی که متوجه می شود که آنها را یاد گرفته اند، آنگاه صدایش را آرام نماید. (شرح مسلم، ج ۳، ص ۲۶۰).

ذکر دسته جمعی

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّارَةً فَضَلًّا يَبْتَغُونَ مَجَالِسَ الذِّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا مَجْلِسًا فِيهِ ذِكْرٌ قَعَدُوا مَعَهُمْ، وَ حَفَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِأَجْنِحَتِهِمْ حَتَّى يَمْلَأُوا مَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا» تا آخر حدیث، روایت بخاری و مسلم. «پرودگار متعال چندین فرشته ی سیار و محترمی دارد که در جستجوی مجالس ذکرند. هر گاه محفلی را



یافتند که در آن ذکر خدا برگزار می شود، ایشان نیز با اهل مجلس نشست و با بالهایشان همدیگر را در برمی گیرند به نحوی که فاصله بین آن گروه و آسمان دنیا را پر می کند».

ای جوان مسلمان، در اینجا تنها هدف من این بود که استدلال نمایم بر این که ذکر، صلوات، دعای بعد از نماز، بلند کردن صدا و ذکر گروهی نه تنها بدعت نیستند، بلکه سنت پیامبرند و الا سایر اذکار ما بعد نماز از آنچه بیان داشتیم، بیشترند.

### حکم نماز خواندن با کفش

ای جوان مسلمان، پیامبر صلی الله علیه و سلم بنا به حدیث صحیح هم با کفش نماز خوانده و هم با پای برهنه، اینک به مفاد حدیث شریف، نماز خواندن با کفش دارای دو شرط است:

شرط اول: کفش ها باید پاک باشند. «عَنْ سَعِيدِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ إِذْ خَلَعَ نَعْلَيْهِ فَقَالَ إِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّ فِيهَا قَدْرًا» روایت ابوداود، احمد و حاکم با سند صحیح. «پیامبر صلی الله علیه و سلم وقتی که می خواست نماز جماعت را برای اصحاب اقامه فرماید، کفش هایش را بیرون آورد و فرمود: جبرئیل به نزد من آمد و گفت: کفش هایت آلوده اند».

ای جوان مسلمان، همه ی کفش های امروزه آلوده اند زیرا کوجه ها و دستشویی زمان ما، مانند عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم پاک و خشکیده نیستند، بلکه همگی خیس و نجسند و آب ناپاک و نجاست به کف آنها اصابت می کند. پس نماز با کفش باطل است.

شرط دوم: ته کفش ها، همچون کفش های عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم باید نرم و در حالت سجده انعطاف پذیر باشد، تا زیر انگشتان پا به زمین بخورد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرمایند: «أَمَرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ، الْجَبْهَةِ، وَ أَشَارَ بِيَدِهِ عَلَى أَنْفِهِ، وَ الْيَدَيْنِ وَ الرَّجْلَيْنِ، وَ أَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ» روایت شیخین. «من مأمورم که بر هفت استخوان سجده کنم: پیشانی، بینی، کف هر دو دست، دو زانو، و آخر دو پا یعنی زیر انگشتان. نگا: (ارشاد الساری، ج ۲، ص ۱۲۰).

ای جوان مسلمان، کف پاپوشهای عصر پیامبر، نرم و سر انگشتان لخت بود پس می شد که بنا به این حدیث زیر انگشتان پا را به زمین چسباند، اما نماز با کفش های امروزی مانند گیوه، پوتین و کفش چرمی صحیح نیست زیرا در حالت سجده انعطاف پذیر نبوده و امکان ندارد که زیر انگشتان به زمین بچسبد، مثل این است که پا داخل صندوقی قرار گرفته باشد. و حال آنکه حدیث سجده بر روی هفت استخوان مورد قبول و اتفاق علمای هر چهار مذهب است. نگا: (المقالات الکوثری، ص ۱۷۸).

#### فاصله بین پاها در نماز

ای جوان مسلمان، امام ابن حجر هیتمی می فرماید: «سنت است که فاصله بین دو پای نمازگزار یک وجب باشد» بر عکس فرموده ی انوار که این فاصله را به اندازه چهار انگشت معین کرده است. (تحفة المحتاج، ج ۲، ص ۲۱).  
 دلیل: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَأْمُرُنَا: إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ نَعْلَيْهِ بَيْنَ رِجْلَيْهِ» روایت ابوداود با سند صحیح. «پیامبر به ما دستور داد که هر گاه یکی از شما نماز خواند، باید جفت کفشش را در میان دو پایش قرار دهد». یعنی اگر بگوییم کفش ها در پهلو ی یکدیگر در بین پاها گذاشته شوند، فاصله بین دو پا یک وجب خواهد بود همچنانکه ابن حجر فرمود. اگر بگوییم لنگه یی بر روی دیگر قرار گیرد، فاصله ی مورد نظر چهار انگشت می شود همانطوریکه انوار فرمود. دیگر لازم نیست که همچون حالت کشتی بیش از اندازه مذکور پاهایش را از هم جدا نماید.

#### قصر (کوتاه کردن نماز)

ای جوان مسلمان، هر مسافری که سفرش دو مرحله یعنی هشتاد کیلومتر باشد، شرعاً می تواند نماز چهار رکعتی را دو رکعتی بخواند. البته با رعایت شرایطی که در منابع فقهی مطرح شده اند، منتهی بنا به اجماع هر چهار مذهب اهل سنت، این عمل در هر سفری که از مسافت سابق الذکر کوتاه تر باشد، جایز نیست بنا به این دلیل که امام بخاری در صحیحش عنوان مسأله ی قصر را اینطور مطرح می نماید: «بَابُ فِي كَمْ تُقْصَرُ الصَّلَاةُ، وَ سَمَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَوْمًا وَ لَيْلَةً سَفْرًا، وَ كَانَ ابْنُ عُمَرَ وَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، يَقْصُرَانِ وَ يُفْطِرَانِ فِي أَرْبَعَةِ بُرْدٍ وَ هِيَ سِتَّةَ عَشَرَ

فَرَسَخًا» رواه البخاری هكذا، معلقاً بصیفة الجزم و رواه البیهقی بسند صحیح موصولاً، و رواه ابن ابی شیبہ باسناد صحیح موقوفاً علی ابن عباس رضی الله عنهما نگا: (ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۲۹۱ و ۲۹۲). «این باب راجع به مسافت قصر نماز است. پیامبر صلی الله علیه و سلم مسیر یک شب و روز را سفر نامیده است. ابن عمر و ابن عباس دو تن از یاران رسول خدا صلی الله علیه و سلم در فاصله چهار بُردی یا شانزده فرسخ یعنی هشتاد کیلومتر نماز را کوتاه می کردند و روزه را می خوردند».

ابن حجر هیتمی می فرماید: «سراغ نداریم که صحابه ایی بر خلاف این دو صحابه عمل کرده باشد. ایشان نیز این عمل شرعی را خود سرانه و بدون دلیل اجراء نکرده اند یعنی یا پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیده و یا از او شنیده اند که اینطور عمل کرده است. نگا: (تحفة المحتاج) و (حاشیة الشروانی، ج ۲، ص ۳۷۹).

#### تصحیح یک اشتباه

ای جوان مسلمان، با وجود آن دلایل محکم سابق الذکر، باز می بینید که چندین تحصیل کرده ی خام معاصر، جوانان ما را از آیین اسلام دور کرده و فرییشان می دهند، تا در سفر بسیار کوتاه نیز نماز را قصر نمایند. این کج فهمان در چندین حدیث صحیح به خطا رفته اند، برای نمونه: «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا خَرَجَ مَسِيرَةً ثَلَاثَةَ أَمْيَالٍ أَوْ ثَلَاثَةَ فَرَاسِخٍ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ» روایت مسلم. «پیامبر صلی الله علیه و سلم هنگام مسافرت اگر سه میل یا سه فرسخ بیرون می رفت، نماز دو رکعتی می خواند».

امام نووی رحمه الله در شرح این حدیث می فرماید: این دلیل بر آن نیست که سفرشان همین اندازه بوده باشد. سپس می فرماید: «بلکه آن حضرت قبل از فرا رسیدن وقت نماز، سفر را آغاز می کرد و بعد از پیمودن سه میل یا بیشتر که وقت نماز فرا می رسید، آنگاه نمازش را شکسته می خواند».

بنا به این دلیل در المجموع نیز می فرماید: «در هیچ حدیثی آشکارا نیامده که پیامبر صلی الله علیه و سلم در فاصله کمتر از دو مرحله، نماز را قصر کرده باشد». نگا: (شرح مسلم، ج ۳، ص ۳۸۹ و ۳۹۰) و (شرح المهدب، ج ۴، ص ۲۱۶).

ای جوان مسلمان، با توجه و دقت به متن حدیث، صحّت فرمایش امام نووی روشن شده و خواهید فهمید که سفر پیامبر صلی الله علیه و سلم به اندازه ی سه میل یا فرسخ کوتاه نبوده است، زیرا در متن حدیث لفظ «إذا خرج» یعنی بیرون رفتن به کار رفته است نه عبارت «إذا سافر» یعنی سفر کردن.

جمع (خواندن دو نماز در یک وقت)

ای جوان مسلمان، جمع نماز ظهر با عصر و مغرب با عشاء طبق ضوابط مندرج در کتب فقهی در هر سفری که ۸۰ کیلومتر و بیشتر از آن باشد، جایز است. این عمل برای کسی که مقیم و فاقد شرایط جمع نماز باشد، بنا به مذهب اهل سنت ممنوع است و در مذهب اهل تشیع بلا مانع است. نگا: (الفقه علی المذاهب الخمسة، ۹۱). امام نووی رحمه الله می فرمایند: بنا به مذهب شافعی، حنفی، مالکی، حنبلی و جمهور علماء جمع نماز در منزل بدون سببی چون ترس، باران، مریضی و مسافرت جایز نیست. نگا: (شرح المهدّب، ج ۴، ص ۲۶۹).

سؤال: جواب حدیث ابن عباس چیست؟ که می گوید: «جَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ بِالْمَدِينَةِ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطَرٍ، وَفِي رِوَايَةٍ وَلَا سَفَرٍ» روایت مسلم. «پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز ظهر را با عصر، و مغرب را با عشاء در مدینه جمع کرد بدون این که سببی چون ترس، باران و یا سفر موجود باشد». جواب: اگر چه سند این حدیث صحیح است، ولی علمای هر چهار مذهب اهل سنت از عمل آن خودداری کردند زیرا از دو جهت جای شک و تردید است:

اولاً: راوی حدیث در پایان می فرماید: «أُظُنُّهُ أَخْرَجَ الظُّهْرَ وَعَجَلَ العَصْرَ، وَأَخْرَجَ المَغْرِبَ وَعَجَلَ العِشَاءَ» رواه المسلم هكذا و النسائی جزماً. «گمان می کنم نماز ظهر را کمی با تأخیر و عصر را کمی زودتر اقامه فرمود، همچنین مغرب را با تأخیر و عشاء را کمی زودتر اداء نمود.» مراد از جمع در همچون حدیثی به تأخیر انداختن و زودتر اقامه کردن است.

ثانیاً: مشخص نکردن نوع جمع، همچنانکه صنعانی می فرمایند: «جمع کردن دو نماز در منزل ممنوع و استدلال به حدیث مذکور باطل است زیرا نوع جمع را بیان نکرده است که آیا مراد جمع التقدیم و یا جمع التأخیر است. پس حمل کردن جمع در متن حدیث بر یکی از این دو مورد یک ادعای تحمیلی و بی دلیل است. به نظر وی نیز مراد از

حدیث مذکور، همان معنای سابق یعنی تأخیر نماز اول و زود انجام دادن نماز دوم است. نگا: (سبل السلام، ج ۲، ص ۴۳).

نماز جمعه در صحرا و بیابان

امام نووی رحمه الله در کتاب المجموع می فرماید: نماز جمعه بجز در محوطه ی خانه های مسکونی داخل شهر و یا روستا، در هیچ جای دیگری جایز نیست زیرا چه در عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم و چه در دوران خلفای راشدین رضی الله عنهم این مراسم در هیچ محلی بجز شهر یا روستا برگزار نشده و در هیچ حدیثی نیامده است که در بیابان اقامه شده باشد، لذا چنانچه شهرنشینان به خارج شهر بروند و نماز جمعه را در آنجا برپا دارند، نمازشان باطل است. نگا: (شرح المذهب، ج ۴، ص ۳۷۰) و (تحفه المحتاج، ج ۲، ص ۴۲۳).

ای جوان مسلمان، صرفاً به منظور توضیح فرمایش امام نووی رحمه الله می گوئیم: هرگاه بطور اتفاقی پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز جمعه در داخل آبادی نبوده باشند، حال چه در بیابان و یا چه در خارج آبادی تشریف داشتند، از اقامه ی نماز جمعه خودداری کرده و نماز ظهر را برپا داشته اند.

«عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي حَدِيثِ حَجَّةِ الْوِدَاعِ: أَتَى رَسُولُ اللهِ عَرَفَةَ... فَخَطَبَ النَّاسَ... ثُمَّ أَذَّنَ ثُمَّ أَقَامَ، فَصَلَّى الظُّهْرَ، ثُمَّ أَقَامَ فَصَلَّى الْعَصْرَ» روایت مسلم و ابوداود. «رسول خدا به عرفه آمد و برای مردم سخن گفت. سپس مؤذن اذان گفت، بعداً برای نماز اقامه کرد. آنگاه حضرت صلی الله علیه و سلم نماز عصر را به صورت جمع تقدیم پیا داشت. یعنی در عرفه نماز جمعه را نخواندند چون خارج از شهر مکه بود و آنجا آبادی محسوب نمی شد. بدیهی است که روز عرفه حجه الوداع با روز جمعه مصادف بود.

ای جوان مسلمان، گذشته از دلیل مذکور بنا به دلایل قوی تری از جمله: اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم در بیست و هفت غزوه خارج از شهر بودند، در حالیکه بسیاری از آنها با جمعه مصادف بود و جنگی هم رخ نداد، از اقامه ی نماز جمعه خودداری فرمودند.

حال نمی دانیم که علیرغم این همه دلیل آن باسوادان ناپخته که به قول کردی (دوت داده تان لت رُواوه) بر چه اساسی و اصولی عمل می کنند و جوانان ما را گمراه کرده و برای سیر و سیاحت، ایشان را به بیرون شهر برده و در

آنجا نماز جمعه را با آنان برگزار می نمایند؟! در صورتی که اگر به جای نماز جمعه، نماز ظهر را اقامه کنند باز بیرون رفتن در روز جمعه به محلی که فاقد مراسم نماز جمعه باشد، حرام است. نگا: (تحفة المحتاج، ج ۲، ص ۴۱۵).

نافله ی پیش از نماز جمعه

ای جوان مسلمان، قبل از نماز جمعه دو رکعت یا چهار رکعت نماز سنت وجود دارد، به دلیل:

۱- «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلَاةٌ، ثُمَّ قَالَ فِي الثَّلَاثَةِ لِمَنْ شَاءَ» روایت بخاری و مسلم. «در بین هر اذان و اقامه ای، یک نماز سنت وجود دارد. این مطلب را سه بار تکرار نمودند و بار سوم فرمودند: برای کسی که بخواهد». پس مراد از «اذانین» تنها دو اذان نماز جمعه نیست بلکه هدف اذان و اقامه است لذا این حدیث همچون حدیث دوم، گذشته از نماز جمعه، نماز مغرب و عشاء را نیز شامل می شود.

۲- «مَا مِنْ صَلَاةٍ مَفْرُوضَةٍ إِلَّا وَبَيْنَ يَدَيْهَا رَكْعَتَانِ» روایت ابن حبان که آنرا صحیح دانسته است. «هیچ نماز واجبی نیست مگر اینکه پیش از آن دو رکعت سنت وجود دارد». نگا: (أرشاد الساری، ج ۲، ص ۱۵ و ۱۹۳).

۳- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الْجُمُعَةِ أَرْبَعًا وَبَعْدَهَا أَرْبَعًا وَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا» روایت عبدالرزاق با سند صحیح و روایت ترمذی. دکتر هاشم گفته است: این اثر در غایت صحت است. «ابن مسعود می گوید که پیامبر صلی الله علیه و سلم قبل از نماز جمعه چهار رکعت و بعد از آن نیز چهار رکعت نماز نافله می خواند و به مردم دستور می داد که آن را بخوانند».

امام نووی رحمه الله نیز با استناد به همین احادیث می فرماید: قبل از نماز جمعه، همان دو سنت پیش از نماز ظهر وجود دارد یعنی دو رکعت {سنت مؤکد} یا چهار رکعت {که دو رکعت آن مؤکد و دو رکعتش غیر مؤکد است}. نگا: (تحفة المحتاج، ج ۲، ص ۲۲۴) و (الفقه المقارن، ص ۵۴) و (البدعة، ص ۱۱۳).

ذکر و دعای دست دادن (مصافحه)

۱- حمد خدا و طلب مغفرت: پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرمایند: «إِذَا التَّقَى الْمُسْلِمَانِ فَتَصَافَحَا وَحَمِدَا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَاهُ غُفْرًا لَهُمَا» روایت ابوداود با سند صالح. «هرگاه دو مسلمان بهم رسیدند و با هم دست دادند، خدا را سپاس و ستایش گفته و از پروردگار طلب مغفرت نمایند، گناهشان بخشوده می شود».

۲- صلوات فرستادن بر پیامبر: ابن حجر هیتمی می گوید: در حدیثی آمده است که «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَلْتَقِيَانِ فَتَصَافَحَانِ، وَيُصَلِّيَانِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا لَمْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يُغْفَرُ لَهُمَا ذُنُوبُهُمَا» اخرجہ الحسن بن سفيان و ابويعلى و ابن حبان في الضعفاء و ابن بشكوال. «دو مسلمانی که به هم می رسند و مصافحه می کنند و بر پیامبر صلی الله علیه و سلم صلوات می فرستند، از هم جدا نمی شوند مگر این که گناهشان بخشوده می شود». نگا: (الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۸۷).

معانقه (همدیگر را در آغوش گرفتن) و روبوسی

شروانی به نقل از مغنی می گوید: مصافحه کردن مرد با مرد و زن با زن سنت است، ولی یکدیگر را در آغوش گرفتن و سر و روی همدیگر را بوسیدن، ولو اینکه بوسه کننده و یا بوسیده شونده فرد صالح و خوبی باشد، مکروه و ناپسند است. لکن برای مسافری که از سفر برگشته و یا کسانی که مدت طولانی همدیگر را ندیده اند، بوسیدن و در آغوش گرفتن، هر دو مستحبند. نگا: (حاشیه الشروانی، ج ۷، ص ۲۰۸).

۱- دلیل کراهت و ناپسندی روبوسی: «قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّجُلُ مِمَّنَّا يَلْقَى أَخَاهُ أَوْ صَدِيقَهُ، أَيْنَحْنِي لَهُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَفِيَلْتَزِمُهُ وَيُقَبَّلُهُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَفِيَأْخُذُ بِيَدِهِ وَيُصَافِحُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ» روایت ترمذی با سند صحیح. «مردی از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید: ای رسول خدا یکی از ما که با برادرش و یا دوستش برخورد می کند آیا جایز است در مقابل او به حالت خمیده تعظیم کند؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: خیر. مرد پرسید: آیا او را در آغوش بگیرد و ببوسد؟ فرمود: خیر. باز پرسید: آیا دستش را بگیرد و با او مصافحه کند؟ فرمود: آری. منظور این حدیث برخوردهای روزانه است، تا با احادیث بعدی تعارض پیدا نکند.

۲- دلیل بوسیدن مسافری که از سفر برگشته: «قَدِمَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ الْمَدِينَةَ فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَرَعَ الْبَابَ فَقَامَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاعْتَنَقَهُ وَقَبَّلَهُ» روایت ترمذی با سند صحیح. «زید به مدینه بازگشت، به منزل

پیامبر رفت، در زد و اجازه ورود خواست و وارد شد، حضرت صلی الله علیه و سلم به احترام او برخاست و وی را بوسید».

همچنین «وَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنَ الْحَبَشَةِ: تَلَقَّاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَالْتَزَمَهُ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ» روایت ابوداوود با سند صالح. «وقتی که جعفر بن ابی طالب {پسر عموی پیامبر} از حبشه بازگشت، پیامبر به استقبالش رفت و او را در آغوش گرفت و پیشانی اش را بوسید».

#### دست بوسی

ابن حجر هیتمی می فرماید: «بوسیدن دست مرد صالح، عالم و فاضل سنت است. زیرا ابوعبیده رضی الله عنه دست حضرت عمر رضی الله عنه را بوسیده است». نگا: (تحفة المحتاج، ج ۹، ص ۲۲۹).

بنا به حدیث: «عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قَبَّلْنَا يَدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» روایت ابوداوود با سند حسن. «ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: ما دست پیامبر صلی الله علیه و سلم را بوسیدیم». همچنین: «عَنْ زَارِعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ فِي وَقْدِ عَبْدِ الْقَيْسِ: لَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَجَعَلْنَا نَتَبَادَرُ مِنْ رَوَاحِلِنَا فَنُقَبِّلُ يَدَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَجْلَهُ» روایت ابوداوود و ترمذی با سند صحیح. «ما نمایندگان قبیله ی عبدالقیس وقتی که به مدینه آمدیم، با عجله از مرکب هایمان پیاده شدیم و دست و پای پیامبر را بوسیدیم».

#### برخاستن به پاس احترام یکدیگر

امام نووی می فرماید: «رفتار دائمی طبقه سلف طوری بود که به خاطر رعایت احترام کسی که بر آنان وارد می شد، از جای خود برمی خواستند». نگا: (شرح المهدب، ج ۴، ص ۴۷۶).

دلایل این مطلب، بغیر از احادیث قبلی عبارتند از:

۱- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: كَانَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا إِذَا دَخَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ إِلَيْهَا فَأَخَذَ بِيَدِهَا فَقَبَّلَهَا وَأَجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ وَإِذَا دَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهَا قَامَتْ إِلَيْهِ فَأَخَذَتْ بِيَدِهِ وَقَبَّلَتْهُ وَأَجْلَسَتْهُ فِي مَجْلِسِهَا» روایت ابوداوود، نسائی و ترمذی با سند حسن. «هرگاه که فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم را دید، او بر او ایستاد و دستش را گرفت و بوسید و او را در مجلس خود نشاند».



سلم به خدمت ایشان شرفیاب می شد، آن حضرت صلی الله علیه و سلم از جای خود بر می خواست و دستش را می گرفت و بر پیشانی اش بوسه می زد و او را در جای خود می نشاند. همچنین هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزد فاطمه می رفت او نیز از جای برخاسته، دست حضرت صلی الله علیه و سلم را می گرفت و پیشانی اش را می بوسید و در جای خود قرار می داد».

۲- «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْأَنْصَارِ: قُومُوا إِلَيَّ سَيِّدِكُمْ» روایت بخاری و مسلم. «سعد بن معاذ به نزد پیامبر آمد و حضرت به جماعت انصار فرمود: که به پاس احترام بزرگتان برخیزید».

۳- «عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قِصَّةِ تَوْبَتِهِ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ طَلْحَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُهْرُولُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّانِي فَكَانَ كَعْبٌ لَا يَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ» روایت بخاری و مسلم. «کعب می فرماید: هنگامی که توبه ام پذیرفته شد، به مسجد رفتم در حالی که اصحاب دور و بر حضرت صلی الله علیه و سلم نشسته بودند. طلحه از جای خود برخاست و به سوی من شتافت، و با من مصافحه کرد و تبریک گفت. بعدها کعب این برخورد نیکوی طلحه را فراموش نمی کرد».

### یک توضیح

ای جوان مسلمان، با وجود حدیث صحیحی که بیان کردیم عده ایی به خطا رفته و می گویند: برخاستن به پاس احترام همدیگر، حرام و بدعت است زیرا:

۱- پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَتَمَثَّلَ لَهُ الرَّجَالُ قِيَامًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» روایت ترمذی و ابوداود با سند حسن. «هر کسی که خوشحال شود به این که مردانی در جلویش بایستند، بگذار که جای خود را در آتش مهیا سازد».

«جواب»: پر واضح است که این حدیث ربطی به برخاستن ندارد زیرا جمله ی «يَتَمَثَّلُ لَهُ الرَّجَالُ قِيَامًا» به این معناست که «خودش بنشیند و خادمانش در خدمتش بایستند». همچنان که امام بیهقی اشاره فرموده اند. بنابراین به پا شدن و ایستادن دو مسأله ی متفاوتند.

۲- «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّ وَكَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا لِمَا يَعْلَمُونَ مِنْ كِرَاهِيَّتِهِ لِذَلِكَ» روایت ترمذی با سند صحیح. «در نزد اصحاب، هیچ کسی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم محبوب تر نبود با این حال هرگاه ایشان را می دیدند از جایشان بر نمی خواستند زیرا می دانستند که از این عمل بدش می آید».

«جواب»: این حدیث، بر حرمت برخاستن دلالت ندارد زیرا معنای لفظ «کراهیت» با واژه «حرام» تفاوت دارد، بنابر این پیامبر صلی الله علیه و سلم برخاستن را حرام نفرموده اند بلکه تنها شخصاً این کار را نمی پسندید، تا نکند که بر اثر مبالغه در تعظیم، وی را از حد خود فراتر نمایند. نگا: (غایة المأمول فی شرح التاج للأصول، ج ۵، ص ۲۵۵). ابن حجر هیتمی با استناد به احادیث گذشته می فرماید: «برخاستن به خاطر رعایت احترام انسان صالح، عالم، والدین و صاحب منصبی که از ارتکاب خلاف شرع پرهیز نماید، سنت است».

بنا به فرموده ی ابن عبدالسلام، همچنین کسی که محل توقع احسان و یا جای ترس خرابکاری باشد، هر چند که آن شخص ترسناک کافر باشد ولی ترس اینکه زیان بزرگی برساند وجود داشته باشد، می توان به احترام وی به پا خواست. البته برخاستن باید بر مبنای نیکی و اکرام (نه ریا و تملق) صورت پذیرد. نگا: (تحفة المتاج، ج ۹، ص ۲۲۹).

پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرمایند: «إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ، إِكْرَامِ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ، وَحَامِلِ الْقُرْآنِ غَيْرِ الْغَالِي فِيهِ وَالْجَافِي عَنْهُ، وَإِكْرَامِ ذِي السُّلْطَانِ الْمُقْسَطِ» روایت ابوداود با سند حسن. «رعایت احترام پیر ریش مسلمان و قاری که از حد قرآن تجاوز نکند، از تحقیق و تفحص آیات متشابهات پرهیزد و بر تلاوت قرآن مواظبت نماید و احترام فرمانروای مقتدر عادل، جزئی از تعظیم پروردگار است». بنابراین رعایت احترام در مواردی از قبیل: دست بوسی، برخاستن، خوردن، آشامیدن، شروع کردن از راست، راه رفتن و غیره لازم است، همچنانکه در حدیث آمده است: «أَنْزِلُوا النَّاسَ مَنْزِلَهُمْ» روایت مسلم و ابو داوود. «مردم را در جایگاهشان قرار دهید و بر حسب رتبه و مقامشان به آنان احترام بگذارید».

سخن پایان

اینجانب بنده ی عاصی «عبدالله، عبدالعزیز هه رته لی» خداوند را شاکرم و می گویم: «أَحْمَدُكَ اللَّهُمَّ عَلَي نِعْمِكَ وَ آلائِكَ وَ أَصَلِّي وَ أَسَلُّمُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ أَنْبِيَاءِكَ وَ عَلَي آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ إِلَى يَوْمِ لِقَائِكَ، رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدِي وَ أَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا».

سپاس تو را ای خدایی که مرا یاری نمودی تا کتاب «چند گلی از گلزار اسلام» را به صورت دسته گلی در آورده، به نوجوانان تقدیم نمایم. پروردگارا؛ من، والدینم و دوستانم را ببخشا و به گل و گلزار بهشت و دیدار خویش و پیامبرت شاد و مسرور بفرما، آمین.

و حقیر سراپا تقصیر جعفر پروینی، امام جماعت و مدرس علوم دینی روستای خرنج از توابع شهرستان پیرانشهر، خداوند منان را بس شاکرم که به حول و قوت خویش این ترجمه را برایم میسر گردانید. امیدوارم که به فضل و کرم بیکرانش این اثر کوچک را مفید بهره و موجب اجر جزیل اخروی قرار دهد. ان شاء الله. «رَبِّ اغْفِرْ وَ أَرْحَمَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» آمین.